~~محمد [illegible]~~

محمد بن محمد رفیع [illegible]

صفحه | صفحه

آمنه بنت وهب مادر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر وهب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر میباشد زهره از اشراف قریش و برادر قصی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود درین سلسله نسب آمنه چون شش بطن بالا رفت بحضرت فخر کاینات نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد مادر آمنه بره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد الدار بن قصی است و مادر بره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب بره دختر عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حسب و نسب و ملکه مکرمت و ادب اشرف زنان عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کدام شرف از این فزونتر که صدف گوهر رسالت و مطلع خورشید جهانفروز نبوت گردیده است بالجمله جمال صوری و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک ازدواج جناب عبد الله در آورد و این مزیت را مخصوص و مزید سایر مزایای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنجسال قبل از عام الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بسن شباب رسید علاوه بر صباحت و حسن منظر و ملاحت و لطف مخبر و شان عالی و نژاد متعالی نوری در جبین او ظاهر بود و هویدا می بود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بساحت امکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد ازاین رو بسیاری از زنان عرب و نسوان قریش بهمسری و مزاوجت او راغب و بوصل و مواصلت او را الحال شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیر متناهی را نصیب آمنه خواست و این حجله سعادت را برای او بیاراست و بنا بر مسطورات بعضی از مورخین در شب جمعه که روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب زفاف اتفاق افتاد و پس از مواقعه نوری که در جبین عبد الله بود به پیشانی آمنه انتقال نمود و شیفتگان حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان خویش محزون بودند و تلخی ورزیدند بلکه بعضی بستری و بیمار شدند و بانواع اسقام گرفتار گردیدند گویند رقیقه یا صفیه بنت نوفل بن اسد معروف بام قتال از برادر خود ورقه شنیده بود که درین اوان پیغمبر آخر الزمان عرصه وجود را بقدوم ذیجود خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشنده و لامع و سنای رسالت از غره غرای او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله پدر فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردش مینمود

بسم الله الرحمن الرحیم

خامهٔ صنع که اوراق جهان آراید | جلد را سر بخیرات حسان آراید

زهی نگارندهٔ قادر و برازندهٔ قاهر که در نشئهٔ امهات صورت سازی را جمال معنی داد و در نهاد
بسیاری از ربات حجال ودیعهٔ کامل از معرفت و کمال نهاد از دودمان رسالت بتول عذرا
آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد آفتاب نشینان پرده نشینان را در فنون
فضایل و معارف استاد معارف و مشایخ نمود و الوای حکمت و ادب بر روی مخدرات
عقایل گشود مستورهٔ عصمت از وطلب کرد معصومهٔ نامی گشت و جاریهٔ بزم آرائی و دلربائی
خواست محبوبهٔ گرامی شد مترنم و ترانه معتبه طبعهای جامد را سیل سماحت و شقایق عاشقه قلبهای
جامد را کرم و نرم نمود مکه حب ملکه را بر تخت ملوک تاجدار نشاند و مردان بزرگ را در احکام حکم
او کمر بسته اند تا بدانند که امر آن اوست و فرمان فرمان او قدرتش بی پایان است و حکمتش نسبت
بزنان و مردان یکسان چون این است که باید غافل نبود که در این جهان زنان بوده اند که در زیر مقنعه
کله داریها نموده اند در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی لایق آورده لشکر شکسته اند
کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدرستی ذکری نکرده اند
مصمم شدم که در حالات نساء مشهوره اقتصار کنم و به اسم او در حال اهل حق طرحی برای این تاریخ
احسن اتفاق کتاب مشاهیر النساء از مؤلفات ادیب لبیب محمد ذهنی افندی بدست آمد ترجمهٔ آنرا
اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاتر درست می آمد بر آن افزودم و
نگارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تو مرد رهی واقف راه باش نه حال زنان نیز آگاه
باش زن از فضل محسود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود

حرف الالف

ملکه منفق

نطفه شریفه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده وآن عبارتست
از ایام ثلاثه بعد از روز نحر از ذیحجه الحرام وچون طلوع جمال آن آفتاب سپهر رسالت را در ماه ربیع
الاول سید برید لازم آید که زمان حمل پانزده ماه واندی ویا سه ماه وچندی بوده باشد زیرا که اگر شهر
ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس زمان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است واگر
ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است وهیچیک موافق مذهب جعفری نیست
ودر رفع این اشکال سخنان گفته اند زبده آنها این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در
اخبار واثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حجی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بسبیل
نسی این تصرف را در شهور عربیه میکرده اند واسلام این آئین زشت را نسخ نمود قال الله تعالی
انما النسیء زیادة فی الکفر یضل به الذین کفروا یحلونه عاما ویحرمونه عاما
لیواطئوا عدة ما حرم الله زین لهم سوء اعمالهم والله لا یهدی القوم الکافرین بعبارة اخری ماه
انعقاد نطفه شریفه فی الواقع ونفس الامر رجب المرجب بوده است که قبائل عرب از راه حکم نسی ذیحجه
الحرام قرار داده بودند ومناسک حج بجای میاورده اند تحقیق مسئله ورفع اشکال ومعنی نسیء و
کیفیت آن ورسومی که در اینباب داشته اند وخطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این آئین کرده اند
در جای خود از کتب تفاسیر واخبار ودفاتر تواریخ واثار مشروح است خلاصه وفات آمنه
در سال ششم ولادت با سعادت حضرت رسول صلی الله علیه وآله اتفاق افتاد واین ابیات را
در مرثیه او زنان سروده واز خصایل حمیده وجوانمردی او انها نموده اند

بکت الفتاة البرة الامینه	ذات الجمال العفة الرزینه
زوجة عبد الله والقرینه	ام نبی الله ذی السکینه
وصاحب المنبر بالمدینه	صارت لدی حفرتها رهینه

صاحب کتاب مواهب اللدنیه می نویسد حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
علیه وآله وسلم نظر می نمود واین ابیات می سرود

بارک فیک الله من غلام	یا ابن الذی من حومة الحمام
نجا بعون الملک المنعام	فودی غداة الضرب بالسهام

مشاراليها آن نور را در ناصيهٔ عبدالله ديد و مفتون مواصلت او گرديد و آرزو كرد كه حامل آن نور گردد و مظهر
آن خجسته گوهر شود بجناب عبدالله عرض حال نمود و استدعای وصال ابواب مواعيد گشاد و مال كثيری
وعده داد اما آنحضرت خواهش و مامول معروض بقبول نيامد و عبدالله او را بمضمون جواب گفت و در مفاد اين دو بيت گفت

أمّا الحرام فالحمام دونه — والحلّ لا حلّ فاستبينه
فكيف بالأمر الّذی تبغينه — يحمی الكريم عرضه ودينه

غياث الدين خواندمير در حبيب السير مينويسد آنخواهش را فاطمه خثعميه از جناب عبدالله نمود و فاطمه دختر مر خثعميه
از بنات كرام جمالی جميل داشت و نسبی كريم دارای فنون علوم و از كتب سماويه بر او معلوم شده بود كه خاتم
انبيا از صلب شريف عبدالله بن عبدالمطلب بدنيا خواهد آمد لهذا روزی سر راه بر عبدالله گرفت و گفت
چه شود كه مرا بحجت و صحبت خود قبول نمائی و صد شتر كوه پيكر از اين راه مالك آئی عبدالله در جواب فرمود
بعد از حصول اجازه از پدر اين كار ميسر است اما در همان شب آمنه بآن فيض نايل گشت و آن نور را حامل و
شامل آن نور ديگر كه فاطمه خثعميه عبدالله را ملاقات نمود آن لمعان و ضياء در پيشانی او نديد تفتيش
و معلوم كرد كه آمنه آنرا دارا گرديده و اين موهبت باو رسيده مهموم شد و اندوهش متعسر و مغموم به
عبدالله گفت من آن نور را خواهان بودم و آن سعادت را طلب مينمودم حاليكه آن با ديگری پيوست
مرا با تو كاری نيست بعضی اين حكايت را بفاطمه شاميه و جماعتی بليلی عدويه نسبت داده اند بعضی از مورخين
نوشته اند چون خبر مزاوجت آمنه و عبدالله منتشر شد دويست نفر زن با هر روی مشكين موی از ملالت
و رشك در گذشتند و راه آخرت پيش گرفتند خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله عليه و آله در عام
الفيل و سال چهل و چهارم سلطنت انوشيروان از بطن آمنه متولد شد و بسط زمين را بميلاد مبارك
خود عشرت بهشت برين فرمودند و مشكلات كار عالم را بآسانی حل نمودند و از آنجا كه نوشته اند در سال
اوّل مزاوجت آمنه دارای آن نور گشت و روح قدسی از آن نافهٔ مقدسه گذشت تاريخ اين
زواج بنظر نيايد بدست نيايد و چهرهٔ در آئينهٔ مطلوب نمی نمايد تا مادمی در اينجا هست و آن اين است
كه حضرت آمنه در دوازدهم ربيع الاوّل يا هفدهم آن علی الاختلاف بار حمل حامل نبوت شد و بهار
و از اين جهت آنرا ماه ربيع المولود ميگويند و علمای اماميه را در وقوع اين ولادت با سعادت
بشهر ربيع الاول اشكالی است خلاصهٔ كلام ايشان آنكه انتقال نبوت از صلب عبدالله و انعقاد

بطحای مکه عبارتست از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند و اشراف قریش در این
اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی از این قبیله که در خارج مکه بین جبلین ساکن بوده اند ایشانرا
قریش الظواهر می نامیده اند و شهاب حجازی در جلالت شأن و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته

لوالدی طه مقام علی	فی جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد زوجه شهر بن باذان و عم زاده فیروز دیلمی است که از زنهای اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله که اسود عنسی با دعای نبوت برخواسته این زن چون متأثری گردید اسم او در
تواریخ ماند در بعضی کتب نحاة آزاد را مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد و همین نگارنده در اسامی هم
همایان اسم احیا رشد عاصم در شرح حلبی آزاد را زوجه نفس باذان نوشته ولی این قول خالی از صحت است
اما فیروز دیلمی و شهر بن باذان اصلاً از مشاهیر عجم بوده و وقتی که اهالی حبشه زمین یمن استیلا یافتند کسری شهریار ایران
لشکری مأمور یمن نمود که حبشیها را طرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و ایشان در یمن ماندند و
یمنیها آنها را ابناء می نامیدند و مقصود ایشان ابناء فرس متولد شده در آن مملکت بوده و در زمان حضرت ختمی
مآب فیروز و شهر بن باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند تبیین اجمال آنکه باذان بدستیاری از جانب کسری
حکومت داشت در سال ششم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله نامه با سلاطین اطراف
نوشته ایشان را بدین مبین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بخسرو پرویز مسطور داشتند و خسرو بی
احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت این شخص را که در حجاز دعوی پیغمبری می نماید نزد من فرست
باذان عریضه بحضرت رسول صلعم نوشت و عرض کرد که عاجلاً بطرف خسرو عزیمت فرمائید و العریضه
را با دو نفر مأمور بمدینه منوره فرستاد چون مأمورین بحضور مبارک آنحضرت تشرف جستند و مکتوب را
تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت
و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر مینماید شما بباذان بگوئید
دین اسلام را قبول نماید مأمورین همین بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود ایشان
همین فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در آن هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

بما انت من ابل سوام	ان صح ما ابصرت في المنام
فانت مبعوث الى الانام	تبعث في الحل وفي الحرام
تبعث في التحقيق والاسلام	دين ابيك البر ابراهام
فالله انهاك عن الاصنام	ان لا تواليها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تیر و سر بها یافتن حضرت عبدالله بیکصد شتر اینست که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که ناپدید شده بود در خواب دید خواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت پروردگارا اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مرا در انکار خیر امداد توانند نمود یکی از آنها را در راه تو قربانی کنم خداوند باو ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با تیرهائی که عرب آنها را اقداح و ازلام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین پسران عبدالله در آمد بصوابدید عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبدالله قرعه زدند باز باسم عبدالله در آمد عمل را ده مرتبه مکرر نمودند و هر دفعه ده شتر افزودند بار دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز خونبهای یکنفر یکصد شتر گردید و نظر باین قضیه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که شخص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنا بر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محیی الدین عربی و جماعتی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حي میت و کل جدید بال و کل کبیر یفنی وانا میتة و ذکري باق و قد ترکت خیرا و ولدت طهرا

گویند این آخر کلام آمنه بود و پس از گفتن راه سرای دیگر پیمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبدالله بنظم در آورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم	وجاور لحدا خارجا في الغماغم
دعته المنايا دعوة فاجابها	وما ترکت في الناس مثل ابن هاشم
عشية راحوا يحملون سريره	تعاوره اصحابه في التزاحم
فان تك غالته المنون وريبها	فقد کان معطاء کثير التراحم

بطحای

بطحای مکه عبارت از اراضی مابین کوه ابوقبیس و جبل احمر که آن دو را اخشبان گفته اند واشراف قریش در این
اراضی سکنی داشته و معروف بقریش البطاح بوده اند و بعضی از این قبیله که در خارج مکه و جبلین ساکن بوده اینها
قریش الظواهر می نامیده اند و شهاب خفاجی در جلالت شان و علو مقام و مرتبت والدین حضرت رسول گفته است

لوالدی طه مقام علی	فی جنة الخلد ودار الثواب
فقطرة من فضلات له	فی الجوف تنجی من الیم العذاب
فکیف ارحام له قد غدت	حاملة تصلی بنار العقاب

آزاد بود بهرین باذان و غمراد فیروز دیلمی است که از کبار اصحاب بوده در اواخر زمان حضرت
رسول صلی الله علیه وآله که اسود عنسی با دعای نبوت برخواسته بر ایشان چون مستأصل گردید اسم او در
تواریخ بلاد بعضی کتب بجای آزاد مرزبان نوشته اند ولی چون در کامل ابن اثیر آزاد مینگارد در آنجا اسم
همان اسم اسمه بنت عاصم دختر عم آزاد را زوجه ابنس باذان نوشته ولی این قول حالی اصح است
اما فیروز دیلمی و بهرین باذان اصلاً از ساسانیان عجم بوده و چون اهالی حبشه یمن را استیلا یافتند کسری شهریار ایران
لشکری مامور نمود که حبشیها را طرد نمایند و آن دو نفر را سرداری سپاه عجم داده و ابنا ذی یزن ماندند و
بعضیها آن ابنا نامیدند و مقصود ایشان ابناء فرس متولد شده در آن مملکت بوده و در زمان حضرت ختمی
مآب فیروز و بهرین باذان بشرف اسلام مشرف گردیدند و شرح اجمال آنکه باذان بدینجا جانب کسری
حکومت داشت در سال ششم هجرت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله نامه باسلاطین اطراف
نوشته ایشانرا بدین مبین اسلام دعوت فرمود از جمله نامه بخسرو پرویز مسطور داشتند خسرو بی
احترامی کرده نامه را درید و بباذان نوشت این شخص را که در حجاز دعوی پیغمبری می نماید بر من فرست
باذان عریضه بحضرت رسول صلعم نوشت و عرض کرد که جانب خسرو عزیمت فرمائید والعریضه
را با دو نفر مامور بمدینه منوره فرستاد چون مامورین بحضور مبارک آنحضرت مشرف شدند و مکتوب را
تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شیرویه پسر پرویز را بر پدرش مسلط نمود و او را نابود ساخت
و عنقریب دولت اسلام همان نواحی را که در تحت تبعیت خسرو بوده مسخر نماید شما بباذان بگوئید
دین اسلام را قبول نماید مامورین یمن بازگشته آنچه شنیده بودند گفتند چند روز بعد از ورود آنها
یمن فرمانی از شیرویه بباذان رسید و در آن هلاکت خسرو را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض پیغمبر

ثمانیة من ابل سوائم	ان صح ما ابصرت فی المنام
فانت مبعوث الی الانام	بعثت فی الحل وفی الحرام
تبعث فی التحقیق والاسلام	دین ابیک البر ابراهام
فالله ینهاک عن الاصنام	ان لا توالیها مع الاقوام

اما خلاصه ترجمه ابیات اینکه بہا یافتن حضرت عبدالله بصد شتر است که حضرت عبد المطلب جد امجد رسول اکرم وقتی چاه زمزم را که بدان مستور بود درخواست آن را باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت خداوندگارا اگر ده نفر فرزند من عطا فرمائی که مرا در انکار ایشان امداد نمایند یکی از ایشان را در راه تو قربانی کنم خداوند باو ده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در میان پسرها شرط کرد که عرب آن زمان اقداح ازلام بیاسند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین ایشان عبدالله درآمد خواستند عقلا میان ده نفر شتر که خونبهای یکنفر بود و عبدالله قرعه زدند باز باسم عبدالله درآمد همواره ده مرتبه مکرر نمودند و هر دفعه ده شتر افزودند و دفعه دهم قرعه بر شتران افتاد و عبدالله بصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز خونبهای یکنفر صد شتر گردید و نظر باین مقدمه و داستان حضرت اسمعیل علیه السلام است که حضرت رسول صلی الله علیه وآله ابن الذبیحین خطاب کرده و بنابر عقیده او ذبیح الله اسمعیل بوده است نه اسحق برخلاف معتقد محیی الدین عربی و جامی که اسحق را ذبیح الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مزبور گفت کل حی میت وکل جدید بال وکل کبیر یفنی وانا میتة وذکری باق وقد ترکت خیرا وولدت طهرا —

گویند آن آخر کلام آمنه بود و پس از آن رفته را بسوی دیگر نمود و از اشعار آمنه ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر بزرگوار خود عبدالله بنظم درآورده

عفا جانب البطحاء من آل هاشم	وجاور لحدا خارجا فی الغماغم
دعته المنایا دعوة فاجابها	وما ترکت فی الناس مثل ابن هاشم
عشیة راحوا یحملون سریره	تعاوره اصحابه فی التزاحم
فان تک غالته المنون وریبها	فقد کان معطاء کثیر التراحم

بطحای

فیروز دیلمی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نمیکرد و از آنجا که شرح حال او مفصلا در کتب
سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض نشدیم مجملا میگوئیم که بنی مدحج قبیله از کنانه بوده اند اما آنهائی
که در اواخر عصر حضرت رسول صلعم و بعد ها راه ارتداد رفتند و بفساد برخاستند یازده فرقه بوده اند و
در کشاف در تفسیر آیهٔ ارتداد که در سورهٔ مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر رازی و قاضی
بیضاوی و ابو السعود عمادی نیز در تفاسیر خود از کشاف نقل کرده اند چون خالی از مناسبت
در این محل نگاشته میشود ——

از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول صلعم بودند و آنها بنی مدحج و بنی حنیفه و بنی
اسد میباشند رئیس بنی مدحج اسود عنسی بود که با ساحری یمن را تملک نمود و عمال را از اعمال و نگاشته
شد و شبی که بقتل رسید رسول صلعم اهالی مدینه را از هلاک او خبر دادند و اصحاب خشنود گردیدند و روز
بعد از آن حضرت بسوی انتقال فرمودند و پس از قتل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
یعنی از طریق عادی این خبر با آن محل رسید ——

رئیس بنی حنیفه مسیلمه کذاب بود که ادعای نبوت نمود و بجانب پیغمبر نوشت من مسیلمة رسول الله
الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی ونصفها لک حضرت در جواب او مرقوم فرمودند
من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین
مسیلمه را عساکری که خلیفه اول بدفع او مامور کرده بود مقهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص وحشی
نام بود که حمزه را در غزوه احد شهید کرده بود و از اسیر وحشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
مردم را کشتم و در اوانی که مسلمان بودم بدترین را بقتل رسانیدم ——

رئیس بنی اسد طلیحه بن خویلد بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او مامور
کرد طلیحه پس از قتال بشام گریخت و بعد ها نادم و تائب و مؤمنی صالح شد هفت فرقه از مرتدین
در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و آنها طایفه عیینه بن حصن فزاری بودند و طایفه
قرة بن سلمة القشیری از قبیله غطفان و طایفه فجاة بن عبد یالیل از قبیله بنی سلیم و طایفه مالک
بن نویره از قبیله بنی یربوع و طایفه سجاح دختر منذر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه
اشعث بن قیس کندی و طایفه بنی بکر بن وائل که حطم بن زید رئیس آنها است سرانجام قت

جاری نباشد بنابر آن اتفاق معجزهٔ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله حاصل بوده بشرف اسلام مشرف و از جانب
آنحضرت بولایت یمن منصوب گردیدند و آنها که از اهالی ایران با او همراه بودند بسعادت ایمان فایز آمدند باذان
تا زنده بود ولایت یمن داشت و بعد از ارتحال او چند نفر بجای او نصب گشته و فرزند او والی شهر صنعا
بود آنا فیروز دیلمی او سر در وقتی که بموجب امر و اشارهٔ کسری برای استعلام احوال سید انام علیه الصلوة
والسلام بمدینهٔ منوره رفته قبول اسلام کرده بودند و وقتی که دو نفر مامور باذان چنانکه مذکور شد بحضور
حضرت رسالت پناهی مشرف شدند ریش خود را تراشیده بودند حضرت مدتی اکراه در آنها
دیده فرمودند بامر که ریش و سبیل خود را تراشیده اند عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پرویز حضرت
فرمودند رب من امر کرده است ریش خود را بحال گذارم و سبیل خود را اخذ نمایم ——
اما اسود عنسی اسمش عبهله و پسر کعب بن عوف از قبایل مذحج و منسوب بطایفه ایست
معروف بعنس و او مردی مشعبد بوده است قبول اسلام نموده پس از حجة الوداع مرتد گردید و بسبب مهارتی
که در شعبده داشت با طلاقت لسان کارها کرده خبرها گفت و دعوی نبوت نموده باضلال و فریب
عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را ذو الخمار مینامیدند چه خمار در عربی پارچه ایست
که سر را بدان بپوشند گویند اسود عنسی را حماری بود معلم هر وقت باو میگفتند سجده کن سر بزمین میگذاشت و چون
میگفتند که بنشین بلند اطاعت میکرد و بدین سبب او را ذو الحمار هم گفته اند و از عجایب آنکه رهنمای گمراه که
به اسود معتقد شده بودند سرگین حمار اسود را بسبب صوت و لباس خود بجای عطایا میمالیدند بالجمله در
بدو امر جمعی باسود گرویدند و او قوتی گرفت و با اهالی نجران حمله نموده و عمرو بن حزم را که از جانب
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر آن قبیله حکومت داشت اخراج کرد و پس از آن عازم صنعا شده آنجا را
متصرف در آورد و شهر بن باذان والی صنعا را با مددکاران او هلاک نمود و تا مدتی اسلامیان آشفته حال گردیدند
و معاذ بن جبل که بامر حضرت رسول اهل یمن را احکام و فرائض دین مبین اسلام میآموخت از یمن حرکت
کرده در ملک مأرب با ابو موسی اشعری پیوست و هر دو با هم بحضرموت فرار کردند اسود عنسی بعد از آنکه
شهر بن باذان را در صنعا کشت آزاد زوجهٔ او را قهرا در تحت ازدواج خود در آورد اما الفتی فیما بین
حاصل نشد چه آزاد نمیتوانست بقاتل پدر و شوهر خود رغبت و مهری بهم رساند خلاصه چون طغیان
اسود عنسی در مدینه بسمع مبارک حضرت نبوی رسید بقتل او امر فرمودند و بدلالت آزاد و مباشرت

فیروز

و سواد کشاف و تفسیر کریمهٔ اشتروا الضلالة بالهدی و لا تشتروا بآیات الله ثمنا قلیلا مسطور است
که اشترا بمعنی استبدال است و مقصود جمله ئیست که بیان آن از منبع برداخته است

آسیه خانم صبیهٔ نجیبهٔ ظل السلطان بن خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه و از نساء محترمه
طایفه بوده با دانش و بزرگی و بخیرات مشهور و معروفست در تمام عمر با کمال حسنه و عبادات و
جلیلات مشغول بوده و از جرید کافی یعنی در سال هزار و دویست و ... غرهٔ ذی حجه عزیمت عتبات
نموده و از راه اصفهان با موکب خاقانی بسمت خراسان حرکت کرده فوت معظمه رضوان الله علیها در سال
هزار و دویست و ... در طهران اتفاق افتاده و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده مشار الیها محمد خان عز الدینلو

آسیه صبیهٔ حضرت جلال الدین صاحب بن ابی المنصور میر محمد تقی از بنات علامه ... میباشد یعنی علامه
شاه ... ارواحهم ... در سال ... و بوده ... هجری ... معظمه را دنیا
الله ... و تعظیما اتفاق افتاده و مادر فاضلهٔ کمال محمد ... بوده است

آسیه خانم از زوجات خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از معقودات انتخاب حضرت
خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و حسینعلی خان قاجار دولو بوده در جلالت و بزرگواری کمال
و اشتهار است و این لشکر ظاهر گویند ... نواب ... عباس میرزای نائب السلطنه طیب الله
مضجعه بعد ... بفروع شرایع مکلف گردید مشار الیها بانواع خیرات ... و مایل
و اعمال حسنه ... طالب و فاعل بوده ... کافی بود رضوان الله علیها ...
نائب السلطنه عباس میرزا ... در ماه ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بود

آغا کوچک ضعیفهٔ مرحوم شاه مراد بیگ ... صحیحه ... ذوق و کمال طبعی موزون و در نظم قبول
شعر ... داشته مشار الیها ... صبیهٔ مرحوم میرزا عبد الکریم بن میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله
متخلص بنشاط و مادر میرزا عبد الکریم از سلسلهٔ جلیله ... بوده ... خاقان
مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم معتمد الدوله نشاط و خانواده صفویه ... از او

کو بد است و خوب و کو زیبا و خوش است	در رو رحمت دوزخ و محشر باقی است
دوزخ چه بود بغض علی و آتش	جنت به محبت همین باقی است

آغا باجی از زوجات محترمهٔ خاقان خلد آشیان مغفور فتحعلی شاه ... الله ظل النور دختر مرحوم

طایفه در زمان خلیفه اول دفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیمودند و آن طایفه
جبلة بن ایهم از قبایل غسان بودند جبله با آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود مرتد شده بروم رفت پوشیده
نماند که بعضی از ارباب سیر تدمیر طلیحه رئیس قبیله بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه وآله
بمأموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است و تحقیق خالد از جانب خلیفه اول بآن کار مأمور شد
اما شرح حال سجاح دختر منذر در حرف سین تفصیل یابد و در احوال جبلة بن ایهم بعضی را عقیده آنکه او آخرین
ملک غسان بوده این طایفه را بنی جفنه میگفته اند لاکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه
تابع قیاصره روم بوده از جانب آنها ولایت بادیه در حوالی شام حکومت کرده و جبله آخر شخص آنهاست
و قصبه جبله که میان لاذقیه و طرابلس شام واقع است باسم او موسوم و بدو منسوب و بلادی که در تحت
حکومت جبله بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جبله خود قبول اسلام نمود و بمدینه منوره
آمد و با خلیفه ثانی بمکه حج کرد در اثنای طواف شخصی از قبیله بنی فزاره سهواً ازار جبله را کشید و جبله غضبناک
شد و سیلی بصورت آن شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت آن شخص بخلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جبله را گفت
مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جبله گفت من از اشراف ملوکم و خصم من از رعاع چگونه ما را در
یک قرار نهد خلیفه گفت اسلام شما را دیگر چه قرار داده جبله گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
عزتم بیفزاید خلیفه گفت همین طور است و اسلام اعز میباشد جبله تمکین این حکم نکرده مهلت طلبید که در اندیشه
حدیثه حد اشده شبانه نشست با دوست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقسطنطنیه رفت و مرتد شد

و بعد پشیمان شده این ابیات را انشاد نمود

تنصرت بعد الحق عارا للطمة	ولم یك فیها لو صبرت لها ضرر	وادرکنی فیها لجاج حمیة
وبعت بها العین الصحیحة بالعور	فیا لیت امی لم تلدنی ولیتنی	صبرت علی القول الذی قال لی عمر
ویا لیتنی ارعی المخاض بقفرة	وکنت اسیرا فی ربیعة او مضر	ویا لیت لی بالشام ادنی معیشة
اجالس قومی ذاهب السمع والبصر	ادین بما دانوا به من شریعة	وقد یجلس العود الضجور علی الدبر

نیز جبله گفته است

حذیت بالجمة راسا ازعرا	وبالثنایا الواضحات الدردرا
وبالطویل العمر عمرا جیدرا	کما اشتری المسلم اذ تنصرا

بوده مسماة بحمائل ار ریحان او آمنه را نه است و در رساله که ... ده آورده و آخر الامر حجاب
و مسئله را عقول ثابت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از حسن بوده و زیاده از حد معارف باین
و منه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه و اتفاق شده شاعرانه وقت مجالس ابراد
میشد اینک مسئله وانشا ذکر کرده است

واشمتّ بی من کان فیک یلوم	وانت الذی اخلفتنی ما وعدتنی
لهم غرضاً ارمی وانت سلیم	وابرزتنی للناس ثم ترکتنی
بجسمی من قول الوشاة کلوم	فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا

و ... بین الاسواق ... شده ... و بعضی ابیات ... که این ... در رسالت علیه

فهلا صرفت الحمل ذا ما انصرف	تجاهلت وصاحبین لا احب عاتبی
بصدق لنا رای وعقل موفر	ولی من قوی الحمل الذی ...
ولست علی مثل الذی جئت قادر	ولکنما ادب بالصبر ...

انما ... و ... را ... انشاء او کافی ...
سعد و قاص ار امرای ... که ... بود در سال مقصود ... که ... یوسف ... سلطان ... کرده
امیر ... که ... طرف ... که ... علیه بود ... بوده ... سعد وقاص ... سعد و
حدیث کرده ... شد حکم ... سعد اطاعت نمود و احوالات ... شام
با ... بود چون مسیم عراق عجم بود ... را ... ثابت داد و ... آن ... ی
داشت ... که ... که ... را ... آمد ... چون ... ده مدد است و ...
دشمن ... او ... احوال ... ساده ... را ... که ... ایشان ... دیده ...
سامع ... را ساختی کاعذی ... که ... این شعر ... داشت

ولو کان النساء کمثل هذی	لفضلت النساء علی الرجال

اقا ... از ... بنات ... و صاحب طبع موزون بوده این شعرا را فکر او ست

... داری ... در رسم ...	وای ار ال العلم که ... خورد ... ارو

آمنه بنت الدهموجی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهموجی المحلی است
پدرش از اعیان علماء و خود آمنه ... و ... استاد علامه سیوطی است و ... ار ال ... واحد ...

ابراهیم خان خواجه‌سرا شوشتری بود و به سمت خدام حرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را سلطان بابری گی
و منظور نظر شد چه این با کمال تحمل و شکوه بحرم حضرت خاقان آخر شد و در باده اردوست لشکر
خادم و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان رسید و نامی بود به ارحمه ملک سنگ از بزرگان اتباع
سمت وزارت المخدره داشت و نهایت معتمد بود که خلاف ادنی حرکتی از کسی نسبت با و سر برند
و سائر قصری در حوالی امامزاده قاسم بنا کرده و عالیشاه در آنجا اقامت نموده و العجب که این با کمال
لیاقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمصاحبت حضرت خاقان نائل نگردید و تا آخر عمر بکر بود گویند
شب زفاف چون فقط یک کلمه سؤال و جواب کرده بود صبح آغاباجی این شعر ترکی عرض نمود. و بطور کلیه کلاغ
یارم گیجه گلدی گیجه قالدی گیجه گتدی — (صبح سلمه) عمرم سحره گلدی آه قالدی سحر گتدی
خلاصه مسلّمی از عامه دیگر تواریخ بطور شیوع حال به آغاباجی دسترسی کان او نمست شد و در قم ماند و از آنجا
که خود فرزندی نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس میرزا و مرحوم خانم را بسم پسری و دختری با ودا
یعنی خواهرزاده آغاباجی را در حباله شاهزاده کیکاوس میرزا در آوردند و مرحوم خانم را به عباسقلی خان معتمد
الدوله خواجه‌سرا نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده داماد و عروس آغاباجی شدند معروف است
که حضرت خاقان مکرر میفرموده اند از خویش با این دو شوهر و معشوقم و نتیجه این قصه بعد ها بالظهور رسید
و اقوام آغاباجی خدمات عمده بعضی شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعدها در میان سلسله خواجه‌سرا و
شاهزادگان آل خاقان وصلتها شد که هنوز آن رشته مستحکم و استدامت دارد خلاصه آغاباجی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و نثر مهارتی داشت و اشعار مسطوره در ذیل از نتایج افکار او نسبت

خرم آن کو سر کوی تو جائی دارد		که سر کوی تو خوش آب و هوائی دارد	
سفر رفت و دلم شد جرس نغمه ای		هم این است که هر ناله دوائی دارد	
سوختم از آتش غم با صبا با کی زمنع	ولها	سرفی برآسیم دامن زر و خاموش باش	
تا حسرتی نوید انگرمی شود سطی	ولها	به دقت بس تو بطور مارفی ... اتم	

آفاق عاشق چلبی در تذکره خود می‌نویسد آفاقی زنی صاحب طبع بوده و از فصحا و بلغا شمرده میشود
ولی شرح حال و شعری از او در میان نیست آمنه زوجه‌اش دختر است و این دختر اسعر آ
صدر اصفهانی بوده و نام او عبد الله بن عبد الله بوده مادرش آمنه و گویند دختر را ابتدا ... کا

دختر عقیل بن ابی طالب برادر آن حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در میان زنان بنی هاشم

بفصاحت شهرتی داشته از کتاب اسما و ... معلوم میشود که روزی که اهل مدینه خبر شهادت آن

علیه السلام را شنیدند بمدینه منوره ... بود دختر عقیل با جمعی از نسوان هاشمیه آمده و در

وقت ملاقات که نوحه و زاری برپا داشتند این ابیات دال بر کمال فصاحت را انشا کرد

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم	ماذا فعلتم و انتم آخر الامم
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی	منهم اساری و منهم ضرجوا بدم
ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم	ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی

مراد از مسطورات کامل ابن اثیر و کتاب مجمع البحرین و ... انگشت ... ذکر شده مسطور

و در اینجا این شعر نیز است	اترجوا امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب	اما صاحب تاریخ طبری این شعر را بام کلثوم

بنت الحسین علیه السلام نسبت داده و بعضی نسبت این شعر الی حضرت زینب خواهر امام حسین داده‌اند

و بعضی هم از جناب سکینه دانسته‌اند بادیه غیلان دختر غیلان بن سلمه و ثمامه بادیه و از قبیله

ثقیف است این آن است که ... و مثل ... شهرت داشته و در زمان در میان ... اعراب

اخذی بود که بادیه غیلان و فارعه دختر عقیل الثقفیه ... و همه نسوان بر آرایش ...

اندوران ... و بجهت فربهی که بادیه غیلان داشت در روی شکم او ... شکستها داشت

یعنی هر وقت ... است که ... و چادری بر پا کرده باشد و قصی که عبدالله بن امیه

را از ام سلمه ... حضرت رسول ... فتح طائف نمود ... هیت نام مخنث او ... اکرمه

بادیه غیلان الثقفی و مجلس کرد و گفت ان فتحتم الطائف فعلیک بابنة غیلان فانها تقبل

باربع و تدبر بثمان یعنی ... که طائف را فتح کردید ... دختر غیلان

را بخواهید او ... وقت رو بطرف شخص آید چهار ... و چون پشت کند ... حاجت

... گویند ... این کلمات را از زبان آن ... اولی الاربه ...

یعنی ... شهوت و میل ... دید ... احسانات نمود ... در حال ...

... حاصل کرده است ... مسطور شد کامل ابن اثیر کلمات مسطوره در وق

کرده و محله که بنام الهمدان موسوم است از بلاد مصر بنا شده و اینجاست جلال الدین محلی مفسر رحمة الله علیه
آمنه زلیخه زنی عارفه و لفرسا در سال دویست هجری بوده و از اصحاب مقامات و کرامات
بوده است گاه گاه در زیارت بشر بن حارث که از معارف اولیا بوده میرفته و در حق زندگی گرد هامی
نویسند احمد بن حنبل فقیه بعیادت بشر بن حارث رفته با آمنه در آنجا ملاقات کرده است و تمنای
دعای خیر او نموده است تا که آمنه بنام الهمدان موسوم که از بلاد شام بنا شده و علاوه بر
این چند زن که بنام آمنه بوده اند چند زن صحابیه بهمین اسم نامیده شده از جمله آمنه بنت الارقم
و آمنه بنت الخلف الاسلمیه و آمنه بنت قیس و آمنه بنت سعد و آمنه بنت ابی الصلت و
آمنه بنت عفان و آمنه بنت قیس میباشد و ابو الفرج اصفهانی صاحب اغانی را عقیده آنکه
حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نیز بنام آمنه بوده اند آمنه بنت علی از اسامی محدثه بوده
ملی بن عبد العزیز دمشقی است که در عداد نامی نگرده در کتاب انباء الغمر بابناء العمر تصنیفات ابن حجر
معدود و مذکور است محدثه بوده اما در مجالس استماع حدیث ... و عبد الله بن ابی ... و بعض دیگر
از محدثین سماع نموده و اجازه حدیث نموده و خود جامع علم حدیث بوده و در اوایل سال هشتصد و نود و
شش هجری گذشته است آنی فاطمه خانم ... اسوان دار السعاده ... دارای علوم و
طبع شعر بوده از آل حسن عالی یعنی از نسل خواجه سعد الدین حسن ... صاحب تاج التواریخ است اسم آغا نام
او را از ملک ازدواج در آورده و ثمری از او بوجود آمده امیر آغا زاده که دارای مقامات علمیه
گردیده است کاتب دولت عثمانی و ریاست ... دارای است و بعدها ترک این شغل کرده بقضاوت
مکه شهر ممتاز شده و مادرش آنی فاطمه خانم در سال هزار و صد و شصت و دو در آنجا وفات کرده است آنی
مشاهیر النساء زنان ترک عثمانی ... دیوان مرتب است و تذکره ها بعض اشعار او درج و ثبت
شده این دو بیت از اوست که نوشته میشود

آچلمش شرحه لرسینه مه نخل ارغوان مدر ... جمال یار صحکله دیده صحن گلستان
حسانل پیر عمرک انبا خاطر نشان مدر ... امید وصلت آیی قاشلری یای سینه دل چمن

آنی ملک دختر ابراهیم بن خلیل بن محمود
و همشیره شیخ جمال الدین بن الشرجی مشهور است ابن حجر ... و معاصر ابن حجر عسقلانی بوده و با او
ملاقات و مجالست نموده در ربیع الآخر ... وفات کرده هجری بوده است آنیه عقیل

دختر

چنانکه شاه بابا شاه بن دوستان بود و از وی احتمال و امکان و هوشمندی که داشت بر تعلق خاطر بادشاه
باو میافزود و از این جهان بسر چهار پسر و چهار دختر آورد چهار پسر او دارا شکوه و شاه شجاع و مراد و اورنگ زیب
نام داشتند و چهار دختر پرهنر انجمن آرا و ... آرا و گیتی آرا و جهان آرا نام بودند چون ارجمند بانو بیگم درگذشت
شوهرش بقعه عالی یادگار او در شهر اکبرآباد که آباد نموده و آن از روضه تاج محل نامند و اکنون قبه تاج بی بی مشهور
شهاب الدین محمد شاهجهان ارسال به از وی وصیت شرعی نامزد و شاه وصیت بالطبع کرده از وی منبت
الحارث بن نوفل بن عدی دخت حارث بن عبد المطلب با در مطلب بن ابی وداعه السهمی از صحابیات و
از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده با دیگر دخت قیس بن طریف از تابعات بن فهر بن مالک
بیاسد در تاریخ ابو الفدا در شان حلم معاویه حکایتی از این سطور است که روزی وی بحضور معاویه آمد و مشارالیها
دارالوقف بنام دعوت بوده معاویه الیها ملاطفت کرده با و گفت مرحبا یا بنت الحارث خال چگونه است
وی در جواب گفت ای پسر ... حالم نیست اما از اینکه تو کفران نعمت کردی و با ابن عم خود مدارا
نمودی بخلاف رجاست و مضمون آن که تو خود را خلیفه نامیدی و غصب این حق ... داشتی با آنکه ما این
خاندانیم مستحق ارجمندیم لیکن بنیان شما مستحکم افتاد تا آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله ارتحال فرمود شما وعده
را غصب حق با بردید و ما را از حقوق خود محروم ساختید حکم شما را بسنده مادرمیان شما مانند مثل
بنی اسرائیل در میان فرعونیان و یا مانند حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام ما بعد پیغمبر مانند هارون
از حضرت موسی عمرو بن العاص از مقاله از وی متغیر شد گفت ای عجوزه گمراه که عقلت نابود شده است
او وی گفت ای پسر نابغه تو نیز مسکوت باش حال آنکه مادرت در مکه فاحشه بوده مشهور که با چهار تن
مرد این نطفه مشتبه در وقتی که تو متولد شدی پنج مرد ادعا پدری تو نمودند چون از مادرت حقیقت حال را پرسیدند
گفت این پنجم همه با من مقاربت کردند این مولود به کدام شبیه تر است از وی منسوب دارند آنگاه تو با عاص شبیه تر
شناخت داشتی لذا او را بآن ملحق نمودند معاویه گفت عفی الله عما سلف ای بنت الحارث حاجتی که داری بخواه وی گفت
دو هزار دینار میخواهم که با آن برای فقرای بنی الحارث در دست هموار آبی جاری اسماع نمایم و دو
هزار دینار دیگر برای تهیه مراوحت جوانان فقرای بنی حارث و دو هزار دینار هم برای دفع بعضی شداید و تحمل ها
معاویه شش هزار دینار با او تقدیم نمود مسعودی است آنچه در تاریخ ابو الفدا نوشته شد و امّا السید احمد بن کتاب
موسوم بجواهر ملتقطات این داستان را مشروح تر بیان کرده گوید وقتی که از روی در مجلس معاویه بوده

عبارت ذیل از سیرت حلبیه بعد ازین امر نقل نمایدان فتح الله علیکم الطائف فسل رسول الله ان
ینفلک بادیه بنت غیلان فانها مبتلة هیفاء شموع نجلاء ان تکلمت تغنت وان قامت تثنت وان مشت
ارتجت وان قعدت تبنت تقبل باربع وتدبر بثمان بثغر کالاقحوان بین رجلیها کالقعب المکفاء یعنی
اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست کن که از غنائم
بادیه دختر غیلان را حصهٔ تو قرار دهند چه او بارنگ میانی است شگفته طبع و خوش چشم چون تکلم کند
آوازش مطبوع و مسموع شود چون برخیزد سرو را ماند که متمایل گردد و وقت خرامیدن رشک غزال
شده است در نگاه پشتش با سر جمله قد دارد و میانی استوار باشد چون فراز آید چهار شکن در شکمش نمایان
و اگر پشت کند هشت چین در خاصره او پدیدار آید دندانش مثل اقحوان سفید باشد در دو میان
دو رانش کاسهٔ وارگون است مانند آنست که بسختی ظرف اسل است و در مجمع الامثال میدانی
درمیان امثال مسطور است که (اخنث من هیت) اخنث المزنی مرد است مسمی و هیت را
میاشند و اما المزنی پس مراد ابو ابراهیم المزنی است که از اصحاب شافعی بوده در مختصر طبقات
سبکی چنین نوشته که ساقیه نام مردی که در علم فقه دارای مرتبی بوده اندازه حمله احنث المزنی است
که در مسئلهٔ زکات معدن در فتوای شافعی سر ظلی افزوده و تصرفی کرده است روایت این زن
در مجلس شافعی حاضر میبوده ارسلان خاتون خدیجه سلجوقیه است که دختر داود طغرل بیگ
سلجوقی از سلاجقهٔ ایران بوده و در سال چهار صد و چهل و … است در سلک ازدواج القائم بامر الله
ابن القادر بالله مستنصر و همین خلیفهٔ عباسی منسلک گردیده و انشاء الله در حرف خا احوالش
او بیاید ابراهیم بانی ملقب بممتاز محل و مسماة بقدسیه بیگم زوجهٔ ابوالفتح محمد شاه ابن جهانشاه ابن
بهادر شاه بادشاه هندوستان زنی صاحب حسن و طالب علم و هوش بوده بعد از فوت شوهر خود
محمد شاه باغ ناصه عالی در بیرون شهر دهلی بنا نموده و اورا قدسیه نامیده و الحال از حال شهر دهلی نزدیک
دروازه معروف بکشمیری دروازه آن باغ برقرار و باقی است و در آن باغ مسجدی هم ساخته
قدسیه بیگم شعری موزون داشته و بهائی تخلص میکرده این شعر زبان هندی از اوست

ہم جاتی تھی لکھی و اُکو سکھ ہو	کمبخت کسی اُکھ لگی اور دُکھ ہو

ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل اولین ملکهٔ شهاب الدین محمد شاه جهان ابن نورالدین محمد

الدؤلی راکه در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشاد کرده است ازوی رحمه الله

الا یا عین ویحک اسعدینا / الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه / بعبرتها وقد رأت الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا / فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا / بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا / وذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها / ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه / وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا / بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی حسین / رأیت البدر راق الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر / نری مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیه / ویعدل فی العدی والاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه / ولم یخلق من المتجبرینا
کأن الناس اذ فقدوا علیا / نعام حار فی بلد سنینا
فلا تشمت معاویة بن حرب / فان بقیة الخلفاء فینا

لعن الرشید بن ابی ابات معاویه که حضرت رسول الله صلعم او را بجهة تو سرودی و او را بدان سرودی فضیلت است بالجمله از وی بجه خواست معاویه بدان دلو تنها و سارد که ابیاتی که در فوق به سند مت انا نیست داده ام پیروی سطورات کتاب اسد الغابه را موده ام اما بعضی از مصنفین این اشعار را ازو است عمه المطلب دانسته اند ازوی بنت عبد المطلب رحمه حیات عبد المطلب قدر حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله ما سند مشار الیها عمه حضرت رسالت پناهی و دارای طبع شعر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود گفته

بکت عینی وحق لها البکاء / علی سمح سجیته الحیاء
علی سهل الخلیقة ابطحی / کریم الخیم نیته العلاء
علی الفیاض شیبة ذی المعالی

کلمات ظلم در فوق تکلم نمود مروان حکم بر آن مخدره دشمنی داشت و از مقاله او روی بعمرو بن
العاص خطاب کرد و از غیرت شده که ای پیر ساکت نشسته ای فقط کلام خود را بشنو مقصود
را که بر انجمن باید واسپار روی و مروان کرده گفت ای الزرقا تو پیر مثل عمرو بن العاص حق
مسکوتی نمانا بود و حیم و سرحی بود و کوناهی قد و اندام نامدار اعلام حارث بن کلده مالی
و اصلا شباهتی بسد خود حکم که اعای فربه بلند نمانی بداری چه من حکم را شناسم او مردی مبسوط الشعر
و بلند قامت بود و ظاهرا و بزرگی او و الابت منمود پس از ما در خود پرسی تا او را گوید که پدرت
کیست آگاه آن روی رو بمعاویه کرده گفت و الله تو ایشان را بر این اشخاص شدی که تا
مواجه من گویند ای معاویه بزرگی که ممم شهد شدند ما در و این ابیات را در جواب ابیات هند

نحن جرسناکم بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سعر
ما کان عن عتبة لی من صبر	ولا اخی وعمه وبکر
شفیت نفسی وقضیت نذری	شفیت وحشی غلیل صدری
فشکر وحشی علی دهری	حتی ترم اعظمی فی قبری

و عمه بنت اوی دختر عبدالمطلب در جواب او این ابیات هند ملعونه را انشا کرد

خزیت فی بدر وغیر بدر	یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبحک الله قبیل الفجر	بالهاشمیین الطوال الزهر
حمزة لیثی وعلی صقری	اذ رام شیب وابوک غدری
فخضبا منه نواجی النحر	بکل قطاع حسام یفری

معاویه گفت عفی الله عما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه از وی استدعا گفت حاجتی ندارم و
خاسته از مجلس رفت معاویه بمروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب شدید که من این
حرفها را شنوم پس از آن فرستاده او را بمجلس برگردانیدند و از و درخواست نمود که حاجت خود را
اظهار دارد وی بوجهی که در فوق مسطور شد شش هزار دینار از معاویه خواست معاویه مبلغ را مبذول
داشت و گفت اگر پسر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمودی از وی استماع
این سخن بشدت گریست و گفت یا علی علیه السلام کفی و مرا مدد کن ساحتی آنگاه این ابیات ابو الاسود

محاصره نمودند و از بالای کوه او و تبعیتش تیغها کشیدند و انداختند و شهر را گرفتند و عبدالله بدرجهٔ شهادت
رسید و قبل از شهادت مشار و رتبه ما در خود اسماء بود که دگر آن حالی از فاقه مشتت بعد از آنکه عبدالله
بن زبیر … و زده سر از بقرار همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه در مکهٔ معظمه محصور ماند بدار از طول محاصره
و سختی و عدم آذوقه همراهان او بتمامی رسیدند و از حجاج امان خواستند از این باده … حجاج رد
حتی دو پسر از فرزندان او که حمزه و حبیب نام داشتند او را گذاشتند و رفتند … بعد از آن نیز بام
و مادرش اسماء و معدودی از اصدقاء او در آن وقت ابن زبیر نزد مادر ذات النطاقین آمد و گفت ای مادر
همراهان … از یاری من کشیده رفتند تا که اهل و فرزندان در این سختی ترک من گفتند تا یک قلیلی
که مانده اند که آنها هم بیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم قوم حجاج و یاران او
هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد رای تو در این باب چیست اسماء گفت ای فرزند تو خود بکار خویش دانا
تر میدانی اگر در حقیقت خود بر دین حق باشی و یقین داری که طلق الحق دعوت میکنی پس استقامت کن
و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب تو بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فایز شدند اما خود را مقهور بنی امیه
مساز و مجبور و تبع ایشان مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بد بنده بوده که جمعی از بندگان خدا را
بهوای نفس بهلاکت دادهٔ اگر گوئی من محق بودم ولی سست ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
تمکین و تسلیم ندارم گویم اینکار از دانشمند نیست مگر تو تا کی زنده خواهی ماند چون عمر سر بر اجل
میرسد پس همان به که حالا با نام نیک براه آخرت روی و از دو روزه … کالای دنیا … ابن زبیر
گفت ای مادر میترسم شامیان مرا بکشند و جثهٔ … بدار زنند ذات النطاقین گفت ای فرزند
گوسفند که کشته شد اگر پوست او را بکنند متالم نمیشود از باری تعالی یاری خواه و در عزم خود راسخ باش
عبدالله سر مادر خود بوسید و گفت ای مادر من هم همین عقیده هستم و از اول عمر بجانب … و بسرای
ناپایدار دل نبسته ام و در این کار که در آن پیشانی … داخل شده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
کنند و دست از دوستی خداوند بردار نبوده تا شد برای من … امروز … خواهم شد
مباد از مرگ من متاسف شوی کار خود را بخدا گذار پسر تو تاکنون از … نموده …
فسق و فجور … اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دوری نجسته … کسی امان
داده با او غدر و مکر نکرده و عهد مسلمانی … جور و ظلم روا نداشته ستمکاری عمال خود …

أبوه الخير ليس له كفاء
أغرّ كأنّ غرّته ضياء
له المجد المقدّم والسناء
قديم المجد ليس له خفاء
وفاصلها إذا التمس القضاء
وباسط حين تسكب الدماء
كأنّ قلوب أكثرهم هواء
عليه حين تبصره البهاء

طويل الباع أملس شيظميّ
أبيّ الكسح أروع ذي فضول
أبيّ الضيم أبلج هبرزيّ
ومعقل مالك وربيع فهر
وكان هو الفتى كرماً وجوداً
إذا هاب الكماة الموت حتّى
مضى قدماً بذي رأي حسيب

در سیرهٔ ابن هشام و مسامرات محی الدین عربی مسطور است که مراثی مذکوره فوق را اروی قبل از فوت خود گفته چه گفته‌اند که جناب عبدالمطلب در مرض موت خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و برّه و صفیه و عاتکه را که دختران او بودند نزد خود خواند و فرمود مرثیه‌ای که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از مرگ من بگوئید و شریک از ایشان برای خود مرثیه گفت و از جمله مرثیهٔ مذکوره را اروی در آن وقت نظم کرد و مراثی خواهران او نیز محل خود مذکور خواهد شد آن اشعار که جهت اظهار صحت با هم اروی مشهوره بوده و دختر از آنها اروی بنت حارث و اروی بنت عبدالمطلب می‌باشد که شرح حال ایشان نگاشته شد و دختر دیگر یکی اروی بنت کریز مادر عثمان بن عفان و ولید بن عقبه است و نیز ملاحظه عثمان و ولید را از اروی دختر ام حکیم البیضاء دختر عبدالمطلب است دیگر اروی بنت انیس که جهتی سعد بن زید که یکی از عشرهٔ مبشره است او را الفدیه بوده و او ادعا کرد و عاقبت بجایی افتاده درگذشت علاوه برین چنانکه مذکور شد دیگر مسماة باروی بوده چون معروف نام موسومه نمی‌باشند در حرف الف و میم ذکر او نیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهر عایشه است مادرش قتیله یا قتیله دختر عبدالعزی بوده اسماء از زبیر عوام که یکی از عشرهٔ مبشره است در سال ازدواج در آورد و عبدالله بن زبیر که در سن هفتاد و سه سالگی در خانهٔ کعبه اجلها الله تعالی بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبدالله بعد از یزید بن معاویه نه سال در مکهٔ معظمه خلافت کرد و حجاج بامر عبدالملک بن مروان اموی آن بلدهٔ مقدسه را

محاصره

ر عبدالملک فرستاد و جسد او را در حجون یعنی در قبرستان مکه معظمه در محلی که بطرف راست کوه ابوقبیس
واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج [illegible]
نماید لهذا امر راجع بعبدالملک گردیده او بحجاج امر کرد جسد عبدالله را بدستش تسلیم کنند و از آنجا حمل
و بکفن او پرداخته الجسد را در حجون مدفون ساخت [illegible] جسد عبدالله ابن زبیر بر سر دار بود که از [illegible]
رسید و جواب آمد و اسماء پس از آن چندان نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
درگذشت ([illegible] گویند جسد ابن زبیر دو سال تمام بر سر دار بود ولی [illegible] ضعیف است
در صحیح مسلم مسطور است که جسد عبدالله بن زبیر را مقبره یهود انداختند و مادرش هم بزودی درگذشت
ابن اثیر در کامل گوید اسماء قبل عبدالله حجاج ذات النطاقین را خواست که بمجلس او حاضر شود قبول نکرد
تا بار دیگر امر باحضار او داد اسماء [illegible] دو مرتبه ذات النطاقین [illegible] حجاج با وی گفت
که عبدالله را [illegible] کردم مرا چگونه یافتی اسماء گفت برایمان [illegible] پسرم اخراب کردی و
آخرت خود را [illegible] حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است از ثقیف کذابی و مبیری بیرون آید
ثقیف کذاب [illegible] و مبیر [illegible] هلاک کننده است و آن هلاک کننده توئی این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
است داستان العاشره در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که او [illegible]
رفت و او را [illegible] مادرش خواست [illegible]
[illegible] با تو در یکی از دو حال [illegible] راضی بمردن نیستم تا آنکه یا بسعادت شهادت فائز شوی و [illegible] مرا
[illegible] الله [illegible] فتح نموده [illegible] عبدالله را [illegible] عبدالله
مقتول شد [illegible] اسماء [illegible] امری راضی شوی که عاری
[illegible] آن باشد والله العظیم ضربت شمشیر با عزت بهتر از تازیانه خوردن با ذلت است اسماء به ذات
النطاقین در حرف دال گفته خواهد شد اسماء بنت عبدالله از [illegible] قبیله بنی عذره است
مثل معروف لا عطر بعد عروس را او گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابوالفضل میدانی
در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلک ازدواج عم‌زاده خود که عروس نام داشت
منسلک گردید ولی پس از چندی عروس درگذشت و پس از فوت او قبیله دیگر اسماء را در حباله نکاح
خود درآورد و او شخص [illegible] بود و از دهانش رائحه کریهه استشمام میشد و وقتیکه شوهر دوم اسماء او را

بدانید و خبری بر دشمن هزار بار صعب‌تر از عصای خداست ما را لیکن آنچه گفتم برای بزرگی نفس خود نیست محض بشارت
ما در گفته‌ام که در این حال مناسب باشد اسماء گفت الحمد لله امیدوارم که صبر من در حق تو جمیل باشد اگر
مغلوب گردیده پیش از من در گذشتی بلاک تو اسباب اجر من خواهد بود و اگر غالب آمدی سرور من شوم
قدم پیش نه تا آن کار معلوم گردد آن زن بزرگ مادر خود را اجرای به دعا در شب و روز کرد لکن اسماء
گفت بیشتر در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری باطل قتال نموده بود حقا جهاد نمنا را اگاه هما
مدعا بر داشت گفت خدایا القیام لیل و صوم نهار عبد الله و با طاعتی که من و پدرش کرده رحمت
خود را شامل حال او دار من او را بسر دم و بهر چه برای او مقدر کرده بدان راضی شده‌ام و این حال را
با جر و ثواب و شاکرین نایل دار پس ابن زبیر اسماء را در خود در آغوش گرفته بوسید با درش گفت وداع کنی
عبد الله گفت بلی برای وداع آمده‌ام چه گمان میکنم که امروز روز آخر زندگانی ما باشد اسماء گفت برو و از روی
بصیرت بر دو اما پیا با پسر من نا بوداع کنم ابن گفت و پسر را در آغوش کشید و بنا کام معانقه دست
ذات النطاقین بر زره که عبد الله پوشیده بود خورد گفت ای عزیز آن روی سپاه دست دادند هیچ تر ا کیا
را نکند او ابن زبیر گفت این را از حصن اسپاسان قلب لوید شده‌ام اسماء گفت فرح و اطمینان نخواهد ساخت فی الجمله
کمربند عبد الله زره را ببرد و از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دامنها را کمر کرد و در حمله که بنهاد و در

انی اذا اعرف یومی اصبر			حالی که این حسرانی خواهد بدیک
اذ بعضهم یعرف ثم ینکر			وانما یعرف یومه الحر

اسماء چون این شنید گفت بنا الله جهاد و ثبات قدم خواهی بود بدان تو آن کرد که بود و حمده
توصیف است با جمله ابن زبیر قتال جمله بر لشکر حجاج نمود و بسیار قدری مقابله کرده و کعبت بارد در مقام
ابراهیم کرده بار دیگر قتال کند و مقتول گردید این درد ده سال سنه بوده و ابن ماه جمادی الاخری از
سال هفتاد و سه هجرت و عبد الله در آن سال در سن هفتاد و سه سالگی بود و مکه بدین ابن قتل از سنه
شامیان از وطن هجرت کرده است و بعد الله بن زمر گفت چون عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمین تکبیر گفته
والکون مردم شام از قتل او خوشحال شده تکبیر میگویند و اینکلام ما ظاهر است مطلق والله عالم است که یهود گفته
با مسلمین را سحر ساخته‌ایم و دیگر طفلی از ایشان بوجود نخواهد آمد باری پروردگار کذب ایشان را ظاهر نموده در سال نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو تکبیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را با شام

نشمردند چون که دهمین ایشانست و شرح حال آن در حرف با سابق و بعضی گفته‌اند خواهران میمونه بنت
الحرث هشت خواهر و یک مادر که همان هند بنت عوف باشد با اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود
جناب جعفر طیار رحمه الله بحبشه رفت و در آنجا عبدالله و عون پسران جعفر از بطن او بوجود آمدند پس از آن بمدینه منوره آمد
بعد از شهادت جعفر طیار ثانی شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را بزاد پس از ابوبکر در حباله نکاح علی امیرالمؤمنین
علیه الصلوة والسلام داخل شد و یحیی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را این شرف بزرگ حاصل آمد و آن این
بود که خواهر امی او میمونه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم صلعم گردید و خواهر دیگر او ام
الفضل لبابه زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر دیگر او سلمی بنت عمیس همشیره حمزه سید الشهدا
بود و حسب و کلام خطاب مذکور است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته‌اند وهی اکرم الناس اصهارا
یعنی اسماء از جهت دامادهائی که بهم رسانیده اشرف ناس است (عمیس بضم عین بروزن زبیر است)
اسماء بنت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
اسماء که از معارف است از بطن او بوجود آمد محدثه مذکوره چند کتاب حدیث بر مکی بن علان محدث
قرائت کرده و بعد از آن آنها را اکثر اوقات تدریس نموده است و در حین حیات خود مرجع بود و فتوح و فضائل
و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات بسیار داده بارها بزیارت خانه خدا مشرف شده ولادت
او در آخر سال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در ذیحجه سنه ششصد و سی و سه و در ازمنه ایشان
روایت حدیث احدی از او معتبر نبوده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی دو سال قبل از او
یعنی در ربیع الاول سال هفتصد و بیست و سه درگذشته ابن الوردی در تتمة المختصر در مدح اسماء و محمد گوید

و بعضی الکلام را
در حق هند بنت
عوف داشته‌اند

کذلک فلتکن اخت ابن صصری	تفوق علی الشاصی و شیئا
طراز القوم اتی مثل هذا	وما التأنیث لاسم الشمس عیبا

و مقصود از ابن صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه دختر
یزید بن السکن الاشهلی است پدرش از صحابه و خود هم صحابیه بوده به لقب خطیب النساء موصوف و
روزی از طرف سایر زنان صحابیه مامور بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
بابی انت و امی یا رسول الله انا وافدة النساء الیک ان الله عزوجل بعثک الی الرجال والنساء کافة
فامنا بک و بالهک وانا معشر النساء محصورات مقصورات قواعد بیوتکم ومقضی شهواتکم و

تفصیل بود که اسماء گفت این مدیحه در هجر عمرا خود عروس که یکی از کریمان خثعم بود اجازه داد و اسماء

بر فوت عروس که از جماعت الطهان بود

یا ثعلبانی أهله واسد أعد للناس ‌‌‌‌|‌ أبکیک یا عروس الأعراس مع أشیاء لا یعلمها الناس

یعنی گریه میکنم ترا ای عروس عروسها که همای کسیکه میان بسیار خود سلم بود دانا و ملایمت روباه بود و در وقت جنگ دلیر شیر صاحب بأس و بر اوصاف حمیده دیگر هم که مردم از ان بیخبر بودند شوهر ثانی اسماء گفت

از صفاتی که عروس داشت و مردم خبر نداشتند چه بود گفت

ونعل السیف صحات بأس ‌|‌ کان عن الهیجة غیر نعاس

یعنی در وقت اقدام برای تعاقب و ساخته شمشیر

و هنگام فرار از سر با استعمال شمشیر دست بعد از ان باز اسماء بمدح عروس پرداخته گفت

یا عروس الأغر الأزهر الطیب الخیم الکریم المحضر مع أشیاء له لا تذکر

یعنی ای عروس تو چهره خندان داشتی و صاف بودی بمکارم دوم محاسن دیگر بر تمامی که زبان نمیآید باز شوهر اسماء پرسید

که آن چها نکه عروس داشت و زبان ما در هیچ بود

طب النکهة غیر ابخر ‌|‌ کان عیوفا للخنا والمنکر ‌|‌ ایسر غیر اعسر

یعنی عروس کار های بدکرامت داشت و خوشبوی بود و از دهن او بوی کریهه استشمام نمیشد شوهر ثانی اسماء

داشت که هر دو آخری کنایه باو است اخرالامر جوان خواست حرکت کند اسماء عطر دان خود را برداشت

و نگاه کرد اشک شوهرش گفت چرا عطر خود را برمیداری اسماء گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس

دیگر باید عطر استعمال کرد و این گفته میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل مذکور لا مخبأ لعطر بعد عروس گفت

وسرح آن را از اعراب داستند که چون شب زفاف از زوجه خود بوی کریهه استشمام نمود از او پرسید از عطریات

چیزی نداری گفت چرا آن را ذخیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا مخبأ لعطر بعد عروس یعنی عطر را پیش

از عروسی کردن معنی ندارد این گفته مثل شد و در وقتی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف

و استعمال آن بشود و باز از ان کار سرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس رضی الله عنها دختر عمیس بن

معد و زوجه جناب جعفر طیار بود و عمیس پدرش از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم از

این زن و بنی الفزر دیگر مدح فرموده و آنها را خواهران مومنات خوانده و از تصدیق حضرت به

ایمان اتفاقی الحقیقة ثانی عمره برای آنها ثابت نمیباید و این دو زن خواهر مادری ملکة مادر و مادر

الموحدین حید المؤمنین علی نکاشته که دو بیت اول آن این است

لسنا با امیر المؤمنینا	عرفنا النصر والفتح المبینا
رأیت حدیثکم فیها شجونا	اذا کان الحدیث عن المعالی

در او احزاب قصیده اسماء عامریه بوصفی خوب
و مناسبت وصف خود را امیر المؤمنین علیه السلام ساخته و ابکار را بوجهی احسن پرداخته است
اسماء عبرت از نسوان اسلامبول و دختر احمد آقا سرچاپه کمال خاصه و زوجه محمود جلال الدین
خطاط مشهور است و در حسن خط مدرجه شوهر خود استهار دارد این زن چون از شوهر خود تعلیم خط گرفته و جلال
الدین میل و رغبتی تمام بکاشتن آثار او داشته بطوری برای او ترقی حاصل شده که خط اسما با خطوط او هم
عمر جلال الدین یکسان بوده است و بسا خیرها اسماء نوشته و جلال الدین باسم خود رقم
کرده است و از خطوط ممتاز اسما که رقم کرده و دیده شده است لوحه ایست که تاریخ آن هزار و
دویست و هشت و دو هشتاد علاوه بر زیبائی که اسم اسما مسمی بوده و در این کتاب شرح حال اسما
درج شده است در ذکر اسما نام ذکر نماید و میگوید که همه صحابه بوده اند و از آنهاست
اسماء بنت عوف معشوقه عمرو بن سعد و عمرو بن سعد از شعرای عرب است و معروف بمرقش و اسماء بنت
عوف عمزاده او است و ماجرای این عاشق و معشوق در زین الاسواق مسطور است و چون مرقش در
لغت عرب بمعنی تزیین است و عمرو بن سعد شاعر خود بطبعی که داشته اشعار خود را بمحاسن والوان
تزیین میداشته معروف بمرقش شده و مهلهل را نیز مرقش میگفته اند و در اشعار عرب عمرو بن سعد و
مهلهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و حرمله برادر زاده امرء القیس را نیز مرقش
اصغر گردیده و بعضی گفته اند چون عمرو این بیت را گفته

الدار قفر والرسوم کما	رقش فی ظهر الادیم قلم
معروف بمرقش شده و این بیت بعد از این	

در شعرای عرب اشخاص بسیاری که بعضی از القاب خود ملقب گردیده اند و سیوطی در آخر کتاب
مزهر فصلی مخصوص در احوال آنها نکاشته است و عجب اینکه در عرب بعضی از مردها نیز موسوم باسماء
ابن الحارثه و اسماء ابن ریان که از صحابه بوده اند و اسماء ابن خارجه الفزاری که جوانمردی مشهور
و از تابعین بشمار آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل دخیل بوده اعتماد و از جواری معتمد
بن عباد سلطان مدبخت اشبیلیه بوده است و بلسه دختر المعتمد از بطن او بوجود آمده و شرح حال

سل اسماء

وحاملات اولادکم وانکم معشر الرجال فضلتم علینا بالجمع والجماعات وعیادة المرضی وحضور الجنائز والحج بعد الحج
وافضل من ذلک الجهاد فی سبیل الله عزّ وجلّ وان الرجل اذا خرج حاجًا او معتمرًا او مجاهدًا حفظنا لکم اموالکم
وغزلنا اثوابکم وربّینا لکم اولادکم فما نشارککم فی هذا الاجر والخیر [illegible] ای پیغمبر خدا من
از جانب جمعی نسوان محصوره نزد تو آمده‌ام خدای عزّ وجلّ ترا بسوی زنان و مردان فرستاده و ما بخدای
تو ایمان آورده‌ایم و ما جنس نسوان در پس پردهٔ محبوس و در خانه‌های شوهرها خانه‌نشین هستیم و محل شهوت
شمائیم و فرزندان شما را ما بوجود می‌آوریم و شما جماعت مردان بواسطهٔ حضور در جوامع و گذاردن نمازهای جمعه
و عیادت بیماران و تشییع جنازه‌ها و حجهای مکرر بر ما فضل و برتری دارید و افضل از همهٔ این اعمال که مخصوص است بشما
مردان جهاد فی سبیل الله است شما و چون شما مردان برای حج و عمره یا بعزم جهاد حرکت کنید ما اموال شما را
حفظ کنیم و برای لباس شما ریسمان می‌ریسیم و فرزندان شما را نگاهداری و تربیت می‌نمائیم در این صورت آیا ما با اجر
و عمل خیر شما شرکت داریم یا نه حضرت رسول صلی الله علیه وآله پس از استماع این عرایض روی مبارک را به
اصحاب کرده فرمودند آیا امثال این مقالات مقاله‌ای بهتر از آنکه این زن بیان نمود شنیده‌اید اصحاب
عرض کردند گمان نمی‌کنیم هیچ زنی باین حسن محاوره و مفاوضه پسندیده باشد بعد از آن پیغمبر علیه الصلوة
والسلام باسماء بنت یزید خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که ترا بجانب ایشان
برسم آمده بفهمان که اگر نسوان با ازواج خود خوش‌رفتاری کنند و ایشان را خوشنود دارند همین
عمل آنها با تمام اعمال خیریه که ذکر کردی معادل است اسماء بنت یزید بسائر مستورات
این بشارت را رسانید اسماء بنت یزید انصاری صحابیه و خاله‌زادهٔ معاذ بن جبل که از زنان رضیّه بوده و شجاعت و دل
قلب مردان داشته در غزوهٔ یرموک با ستون خانهٔ خود نه نفر از کفار را براه عدم فرستاده است اسماء
بنت شمس الدین دختر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدّث و مادر شیخ تقی الدین بود و تحصیل فنون را نزد
ابن حجر عسقلانی تمام گردانیده و در کتاب اسماء العلم ذکر او شده است در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت
قدم بعالم وجود گذاشته و ابتدا با شخصی زلی نام شوهر کرده و بعدها در سلک ازدواج علاء الدین مقریزی منسلک
گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و با تقوی و نیکوسیرت بوده و تتمه الرحیم که شرح حال او
بیاید جواهر این است اسماء العامریه دختر ... بوده است از اهل شهر عامر از اهالی اندلس ساکن
بلدهٔ اشبیلیه و در کتابت و نظم شعر مهارتی بکمال داشته قصیده برای صبابت جانانه و اموال خود بامر

محی الدین اعرابی در مسامرات از قول وهب یا از محمد بن ناجیة الرصافی حکایت کرده که گویند در ایام خلافت
الواثق بالله بواسطهٔ مالیات مصر متهم شدم و بنا بر آن جداً در جستجوی من بودند و مرا طلب میکردند تا از بیم بسوی
در بادیه و سایر اماکن بر دیگر بوطن خود نماندم ناچار بر نصیحت اکتفا نمودم و در برابری نشستم که جوانمردی کریم
الطبع و الحسب آرمیده با او چند گاهی با من بسر بردم در آن ایام گذشت چنانچه روزی بطرف صحرا
شتافتم در خلوت جا داری مرا ... دیدم بر زمین نصب کرده و اسبابی دارد بادیانی را بسته اند داخل خانه رسیده سلام
کردم جواب او بداد ای مرد جواب سلام داد و گفت اطلس با حضرتی شم ساخت الصفا بوالک الغدر
محمد کاسه پر ... که همه چیزهای ساخت آنها سیاه آورد و شربت قدومم پرداخت و باستراحت
و اطمینان امر کرد من گفتم دانی الطمع الا للملوک و اسم المعونت بر ان بادی الی احسن المعصیه و با من و
هرچه علما جوس السلطان طالب و الحقوق مال آن شاهان چون کلمات مرا شنید داشت که مرا
شوش خاطر است و از جان به تنگی خائف هم بر من رحمت آورد و گفت از مرحم لسانک چه دست گیر
دقلت ضعه لعمی همانا زبان تو ار کنایه بزرگ و دلی چو دریا حمایل کرد و آلت مرکب خطائی شده و از ار
دلت را آن ای ساین ارائن گفت و ایم الله لقد حللت لعام بحل لا یضام لمسائه احد و لا یحوج لساحته
لیلة الا اسود من نان ... اعمال سعاه صعلوک الحی فی ماله وشدیدهم فی فعاله صدوق الحوار
وقوه الثار خلاصه با آن عبارات تعلیم نمود که این مرد همان اسود بن قنان است که امامه بنت ...
او را بابیات مسطوره فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص دختر ابی العاص
بن الربیع بن عبد العزی است و ابو العاص بشرف دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف و
شوهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نوادهٔ دختری نبی اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و در زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان او را دوست میداشت
که گاهی او را بر پشت مبارک و دوش گرفته نماز میکرد با جمله حضرت صدیقهٔ طاهره فاطمه سلام الله علیها که
خاله امامه بود بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کرد که پس از من امامه را بزنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنابراین بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را تزویج
کرده بعد از شهادت آنحضرت بنا بر الهیات مغیرة بن نوفل شوهر نمود در روایتی امامه قبل از آنکه در حبالهٔ نکاح
امیر المؤمنین در آید شوهر دیگر داشته است امامة المریدیه امامه یا اسامه از نساء صحابه است

في حالة وشدتهم

اعرابیه حاصل شود از اشعاری که ابیات بهاری زاد بادیه و اسماء دمون بعد ها بادیه
در نفحات شیخ محیی الدین بن عربی اعرابیه را از رجال یاد نموده و شیخ حدیث شیخ عبدالوهاب بن شیخ الله گوید
که یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او را در حباله نکاح خود درآورد و اما هوای دار الخلافه و را مناسب
نیامد و بیمار گشت اطبا ... کردند و هر و ضعف و نزار او زیاد شد تا بالآخره معالجه فرو ماندند و دلتنگ و مکدر بود روزی
خلیفه از وی سوال کرد که باعث ناخوشی و علت نحافت تو چیست آنچه خواهی ... میسر شود روزی روز در ضعف
می افزاید گفت مرا صحراها و چشمه های صحرا و ساقیان و شتری که ساربانان سرود و شعر و صدای ایشان آنجا
بیاد آرد سبل معرطی است خلیفه در اطراف شهر در کنار دجله قصری برای او بنا فرمود و شتربانان داد که ساربانان گوسفندان
خورزاد در حوالی قصر چرانیدند و القصر المعشوق نامیدند اعرابیه را در آن ساکن ساخت اعرابیه خوش و خرمی
شبیه بوطن اصلی خود دید بار دیگر بیمار گردید و باز بخداوند ... و محزون ساخت و روزی خلیفه
سابق القصر المعشوق رفته بود اعرابیه گریه و زاری می نمود و این ابیات می خواند بیت

وما ذنب اعرابية قذفت بها	صروف النوى من حيث لم تك ظنت
تمنت احاليب الرعاة وخيمة	بنجد فلا تقضى لها ما تمنت
اذا ذكرت ماء العذيب وطيبه	وبرد حصاه آخر الليل انت
لها انة عند العشاء وانة	سحيرا ولولا اتناه لجنت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقتی حاصل کرد و با اعرابیه گفت ترا مختار کردم بخود مایل شدی در نکاح من باش
و سر دوم فیصله بود و او را با حمله اسباب و اموال که در قصر معشوق او بود بوطن خود فرستاد و بعد
سروقت سکارشرف با اعرابیه داشت بنگر داما ایالی که از اعرابیه نقل شده است باشعر جرلی
در دیوان شعر قیس عامری سطور است و قطعه جهار می راست الیها از آن اورده است نظم
داستان اعرابیه بعد ها بیاید اما منت خزوج از زنهای عرب است که بنظم شعر مهارتی داشته
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قبان که از جوانمردان عرب است برشته نظم کشیده بیت

اذا استنشأن تلقى فتى لو رأيته	بكل معدى وكل يمان
وفي طيها فضلا وجودا وسؤددا	ورثاه ذاك الاسود بن قبان
فتى لا ترى في ساحة الارض مثله	ليوم ضراب وليوم طعان

محیی الدین

در سال هفتصد و بیست هجری در سیم ماه ذی القعده در کنار ساحل اسکندریه های امه الخالق انکه از
انتباح سوطی ناسه و مساله در کتاب نجم ذکری او و ... ابیات ... را املا کرده
امة العزیز نفیسه ... است ... که در شعر و ابیات معانی آن سبب دو بیت مسطور
در ذیل که از ابیات رائقه منشد و مقصد مضمون لطیفی است در نفح الطیب ... نسبت داده

لحاظکم تجرحنا فی الحشا	ولحظنا یجرحکم فی الخدود
جرح بجرح فاجعلوا ذا بذا	فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر ... در کتاب شرح العیون فی شرح رسالة ابن زیدون دو بیت مسطور را باسم ولاده
المستکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب گفته است

اوهمت منی بان سدی	جرح بخد لیس فیه الجحود
وانت فیما قلته سید	فان ما قلت وان الشهود

امیر ابان ... نصر بن احمد بن نصر و شاعری بود ... است ... در طبع شعر و فصاحت بیان
و ارای ... و افزوار ... معروفه او ابیاتی است که بعد از قتل پسر خود گفته میان انکه وقتی این
... شاعر احمد بن عمر ابراز روضه خود ... به شعلوی آورده او را کشت ... آگاه شده

باهلی و مالی بل بنفسی فدی لکم	فتلتم بنی لم تعرفوا سلاح
فهلا قتلتم بالسلاح اخیکم	فتظهر للشهود جراح
فلا تطمعوا فی الصلح ما دمت حیة	و ما دام حیا مصعب و جناح
الم تعلموا ان الدوائر بیننا	تدور وان الظالمین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است بانکه ابن دمیه قاتل پسر او را با اعانت ... بن ... مسموم نموده
و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل با مقتول نسبت و قرابت داشته تو مینماید که قافیه‌ها
اول از ابیات مسطوره در فوق را با قوافی ابیات ... درستی ... و این عیب را علمای علم
قافیه اکفا گویند اگرچه بعضی از اشخاص کم بصیرت وقتی ... معایب بگذاشته و ... را نظر
این قوافی دیده شود شاعر موصوف شمرده ... گویند ... شاعر ... صاحب طبع و سلیم ذات
و قوافی اشعار او غالبا مغلوط بوده روزی بیت مسطور در ذیل را نظم کرده ... عرضه داشت

و مزید اسم قبیله اوست و از نظم اشعار دو بیت را سه اجمالاً و ثمر مسطور در ذیل نگاشته بدان ابو عفک
یهودی گفته و ابو عفک مردی منافق و ناکس و صد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال در ذمّی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله جسارت می‌کرد سالم بن عمیر از صحابه او را قتل رسانید و امامه مزیده گفت

تكذّب دين الله والمرء احمدا	لعمر الذي امناك اذ بئس ما يمني
حباك حنيف آخر الدهر طعنة	ابا عفك خذها على كبر السنّ

صاحب کتاب مواهب لدنیه گوید بیست نفر از صحابه دختر را باسم امامه مسمّی بوده اند که یکی از ایشان امامه
دختر حضرت حمزه است امة الله رضی بوده است اسلام ولی که در ایام جاهلیت داشته
در آیات سخن می‌گفته دیوان مرتب دارد و معروف است بدیّ امة الله مستکا چه از معانی و مسند
تکلم کرده و در حال معاصر سلطان محمد شاه رابع و دهخامنی را دو بوده و در سال هزار و صد و پنجاه

در کدسه متین مسطور در ذیل از سایح افکار اوست	همه گه گاه مال ...
ملکی مرست ... دگر مالان ...	... اوست مومی داماد ...
اوقات ... جران ایدل ...	امة الجلیل از صلحای ...

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرانی ذکر او شده است که مدارج سلوک را طی نموده
و شیخ در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده و هر یک چیزی گفته‌اند جز الامر ... بیع سلاف او را اقرار داد
که از امة الجلیل معنی را سؤال کردند سال الهی در جواب ایشان گفت ولی آنست که در هر آن بحق مشغول
باشد و ابدا خلق ... و حظ او تعلق بدنیا و عارفان بدانسته باشد و آنچه ... عبد العزیز دارد
امة الجلیل بن ابن عمر و تحقیق حال ولی و معنی ولایت یکی را اظهار و کرد و گفت هر کس یکی از آنها گوید
سخنی از اولیا بوده است که وقتی از حق بجز ذکر اشغال داشته باشد و بیما شده و بدان که در تاریخ گفته است
امة الخالق دختر عبد اللطیف بن صدقه بن عوض المناوی العقبی الاقفی است که از محدثه های معروفه
بشمار می‌آید ولادت او در هشتصد و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین حنبلی بدر الدین
ابجال که پیش ذکر او شد حاضر میشده و قدری از مسند احمد و مجمع طبرانی را نزد او قرائت کرده
از سیره ابن هشام کسب فواید نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الموطّا بن مالک و منهاج العابدین
را از بر داشته و مشهور است عمری طولانی کرده و از اسانید محدثین بعد از آنها نقل روایت میکرده

حالات شان اولیت همین بس که چون حضرت موسی بن عمران بنبوت رسید و در حالت اولیت
سؤال کردند و فرق که مجدد و سابقه حضرت شناسند اولیت اعتقاد است شانه با د طبقه صحابه
و قوافی چون بعثت رسول انام بشرف ورود آن بوده در طبقه صحابی نه داخل شده‌اند که تند
ملحق شدم مسکن حضرت رسالت مهبط وحی الهی است شاید بر ادب دو است که سه طبقه
صحابی باشد و تابعین و قافی و تمام طلب رحمة خود اقام اولیت کفتم و تصدیق کرده و [illegible] این اند
خواب رفتم و شمار منوش و پریشان خاطر بودم صبح بحضور [illegible] حضرت عمر لشرف [illegible] شرح حال و بی
خوابی شب را عرضه دادم و حضرت را سوگند دادم تا نقل مکان فرمود و از طبقه زین [illegible] بالاتر [illegible]
کردند ام البنین بنت عبد العزیز [illegible] عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملک بوده و بصلاح
و سداد معروف و بوصف ذکاء شاد موصوف شهادتا ئم و [illegible] صائم در بذل خیرات و مبرات
جاهد و در اعطای صدقات ساعی [illegible] گوید [illegible] خاطرم [illegible]
شاد [illegible] بعلاوه مصاحبت یاران [illegible] عزت [illegible] معشوقه کثیر شاعر معروف عرب
بر او آمده بود او رسید ابکه [illegible]

قضی کل ذی دین فوفی غریمه
وعزة ممطول معنی غریمها

معلوم شود تو [illegible] وعده کرده و در اداء
آن مماطله [illegible] که [illegible] وعده کرده ام وار وفای این عهده
انا دایم ام البنین گفت او را انتظار [illegible] آن بکردن پس از آن ام البنین ازین گفته پشیمان شد
و کفاره این حرف چهل غلام آزاد کرد و [illegible] کلمه را بر زبان آوردم و
است که با این ورع و عفت در کتاب اغانی و فوات الوفیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اسمعیل شاعر
مشهور [illegible] صاحب [illegible] ام البنین [illegible] که در سالی [illegible] بزیارت بیت الله
الحرام رفت و ولید بن عبد الملک شعرای عصر اعلام و عدغن نمود که در امیر ام البنین [illegible] که با او
همراه [illegible] نگویند و در اشعار نامی از [illegible] نکند [illegible] ام البنین بمکه مکرمه رسید
نمایش اندام خود [illegible] خود را مطمح نظر ساخت [illegible] شعرا بوصف او پرداختند و قصاید و
قطعات در اوصاف او ساختند و مخصوصا وضاح الیمن [illegible] کردند [illegible] و کثیر [illegible] که در تغزلات
خود از او ذکری نماید [illegible] آن [illegible] کثیر از ولید بترسید و ام البنین [illegible] بلکه شعری [illegible]

ان ذا الحب شدد لیس یخشی الفراق | ویخاف ان کان لا یعتقد ذا المخارج

دخل گفت را در این شعر قافیه ندارد زیرا که در مصرع اول روی راء است و در ثانی راء شاعر گفت روی مصرع ثانی را لفظه نگه دارد ترتیب میشود دخل گفت بسیار خوب اما العلاوه آخر مصرع اول مرفوع و ثانی مجرور است و این عیب خواهد بود شاعر گفت تو مخنث مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کسی تا مع و حرآن جازم شود و این لطیفه در ادب فیانوس مسطور است **ام ایمن** مادر اسامه بن زید و دایه حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابیات بشمار میآید و حالات قدر او معلوم است و محتاج به بیان نیست اسم ام ایمن برکه و دختر ثعلبه و در اصل از جواری حبشیه جناب عبدالله پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زوجه عبید الحبشی بود چون اول پسری که از بطن او بوجود آمده موسوم به ایمن شد او را ام ایمن گفتند بعضی هم او را ام الظباء نیز گفته‌اند حضرت رسالت‌پناهی مملوکی داشتند موسوم به زید بن حارثه که او را نجد بخشیده بود بعد از عبید ام ایمن را به زنی به زید بن حارثه دادند و اسامه بن زید از او بوجود آمد برخی گویند ام ایمن را جناب عبدالله آزاد کرده و جماعتی برآنند که او را آزاد کرده حضرت رسول ص است وقتی آمنه بنت وهب بعزم ملاقات اقارب حال خود عزیمت مدینه منوره نمود و در مراجعت در محل موسوم به ابواء بدار بقا ارتحال فرمود و از آنجا نبی اکرم ص با مکه مکرمه در آغوش ام ایمن بود بسا برای آن بزرگوار میفرمایند ام ایمن امی بعد امی و مشارالیها را کاملا حرمت و رعایت میفرمود و ام ایمن و مخصوصا بعد از اولیت میشد اند ام ایمن هنگام رحلت سید انبیاء ص در قید حیات بود و از الوصف در آن هنگام گریه و زاری مینمود از جهت بیزاری او پرسیدند گفت من از ارتحال حضرت پیغمبر ص نمیگریم و میدانستم که آن بزرگوار بدار بقا عازم است گریه من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانه ما نازل میشد **ام ایوب انصاری** زوجه ابو ایوب انصاری است که از مشاهیر صحابیه میباشد و دختر قیس بن عمرو بن امرء القیس خزرجی است از جماعت انصار که اشراف مؤمنین اهل مدینه گفته‌اند ابو ایوب در زمان معاویه با مسلمانان بعزم غزا رفت و در آنجا بمرض اسهال درگذشت و بقعه ابو ایوب در اسلامبول از بقاع مشهوره و زیارتگاه است در صحائف الاحبار مسطور است که از دیرگاهی عیسویان اسلامبول هنگام استسقاء بدان بقعه میرفته و دعا مینموده در

نکرده ام و ترا هم نسبت بمشار الیها اصرار و احوص انکار کرد تا هم چون دید که معرفتی بحال نبود ام جعفر گفت ای
دشمن خدا اگر مرا نمی شناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من با ام جعفر اینطور گفتم و ام جعفر اینطور
من جواب داد اینک من همان ام جعفرم بالجمله ام جعفر دختر عامه احوص را سر بسیار و خود داری
الدمه کرد **ام جمیل** بنا بر قول ابوالفضل میدانی از زنان ... بود و در عرب مشهور و مثل آ
که اوفی من ام جمیل ... شهرت او اینکه شخصی متهم بفرار از ابن الخطاب بمشار الیها ملتجی شد ام جمیل او را از
دشمنان حفظ کرد و پنهان نمود که او مراد خلیفه ثانی است چه اینواقعه در زمان او بود وقتی در مدینه منوره
بر دعم آمد و خلیفه از واقعه خبر دار شد گفت بیقدر که نامی برادر دیی و از عار ... حمایت و مهربانی
که با او کرده ممنون باشم و او را اجازه که ام جمیل از ابنای سبیل ... از بیت المال چیزی باو عطا نمود و او
معاودت داد ... مستورات این نام ... صحابیه است که یکی از آنها فاطمه بنت الخطاب
خواهر عمر ... زوجه ابی لهب که در حق او حمالة الحطب ... کسی را دارا بوده و ام جمیل از
نساء مشهوره ... است که در خلافت خلیفه ثانی مغیرة بن شعبه والی بصره بمخالطت با او متهم و از
منصب خود معزول گردید و زن ... مولی ... ابوبکره الثقفی صحابی و برادران امی او زیاد بن آ
و نافع بن کلده و شبل بن معبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرائط مقرره نبود مغیره
از رجم معاف گردید و شرح اینواقعه در تواریخ مذکور است **ام حبیبه بنت ابی سفیان** از ازواج
حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است اسد ... موسوم بعبید الله بن
جحش او را تزویج کرده این زوج و زوجه در اوایل اسلام بشرف اسلام مشرف گردیدند و بجهت آنکه ...
اولیه مسلمین بودند مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبه دختر عبدالله از او بوجود آمد و او را ام حبیبه گفتند
و اسم او رمله است و عبید الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و زوجه خود نیز این دین را تکلیف نمود ام حبیبه
قبول نکرد و عبید الله بدین جدید خود در حبشه درگذشت و ام حبیبه بواسطه ثبات در دین اسلام مورد
رسول اکرم ... گردید تفصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبه در حبشه غریب و تنها ماند و بنا بر نجابت
و شایستگی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجری آگاه بودند در سال ششم
هجرت که ملوک اطراف بسفرا مأمور و اظهار از بعثت خود مستحضر میفرمودند عمرو بن امیة الضمری را با نامه نزد
اصحمه بن ابجر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشار الیه ام حبیبه را در حباله

بنام عاتکه و جانبه ام البنین نظم کرد اما وضاح الیمن حزم را بر کنار نهاده صراحة گفت شعر

صدع البین والتفرق قلبی	وتولت ام البنین بلبی

ولید این بیت شنید و بقتل وضاح الیمن فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسم حج ام البنین وضاح الیمن را دعوت کرد و او در صندوقی رفت و صندوق را بسرای ولید بردند و پس از چندی این مطلب آشکار شده و وضاح الیمن مقتول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن اسمعیل را وضاح الیمن گفته اند اینست که سپید چهره و یمنی بوده و جمالی بکمال داشت گویند او و مقنع الکندی از فرط خوبروئی همیشه از اصابت عین اندیشه نموده و هر وقت قصد مجلس و محفلی میکردند نقاب می‌انداختند بنا بر گفته ابو الفرج و ابن خلکان متاخره است اما کثیر را ندانیم که قصه القامه و کریمه طراز ده و اگر گفته شاعر ایشان صحیح است ام البنین کثیر و وضاح الیمن را غنی نموده و جایزه داده باشد بگوئیم این احوال بکمال شده و اسم اشتهار بجمال و بیم اسیعه علی کل حال

ام البنین بنت حزام الکلابیه زوجه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و آن حضرت او را بعد از صدیقه طاهره سلام الله علیها اول بار گرفت و اوحد و مستر اسما فرمودند و بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمده و هر چهار در کربلا در رکاب سعادت حضرت ابی عبد الله الحسین علیه آلاف التحیه والثناء بدرجه رفیعه شهادت فائز گردیدند. ام البنین کنیه ام ولدی از جواری حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام بوده این ام البنین بنامه نام داشته و حضرت علی بن موسی الرضا از بطن او بوجود آمده و حضرت موسی الکاظم را والده معظمه خود حمیده بخشیده بود و ذکر حمیده در حرف حا بیاید

ام البنین دلعت بنت کنانه است از زنان که از خاک آن گل آدمیان سرشته شده و سر فی الکوفه دست جانب مباکرزا و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوکب خود کنه و هم عماد السلاله مثال الله ادرقی را ذکر کرده و بلکه گوید عمری که در اسکاشته شود و ام بنین در معنی برق دارد امتنعت بدها

فما من مرجعهم الیها	وشاو لدیک وما حملت حسنا

ام جعفر از زنان انصار و از قبیله بنی خطمه بوده و عفت و صلاح و درایت و فضل اسلام داشت و احوص ابن محمد الانصاری از شعرای اسلام عاشق او بود و این شعر گفته است

لقد منعت معروفها ام جعفر	وانی الی معروفها لفقیر

گویند روزی ام جعفر بر احوص آمده گفت قیمت گو عندال مرا بده احوص گفت من از تو خیری

مرکز قوام

عقیل بنی کنانة والمرجّی — اذا ما الدهر افل بالهنات
ومفزعها اذا ما هاج هیج — بداهیة وخصم المعضلات
فکیدوا لا تسمی بحزن — وابکی ما نقب الباکیات

ام حکیم المخزومیه زنی صحابیه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای قریش بوده جسری که بقنطرهٔ ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز واقعست منسوب باو میباشد ام حکیم المخزومیه ابتدا در مزاوجت پسر عموی خود عکرمة بن ابی جهل بود در یوم فتح مکهٔ معظمه قبول اسلام نمود و برای شوهر خود عکرمه از حضرت رسول صلعم امان گرفت اما عکرمه از آنجا که عداوت سخت با دین اسلام داشت چون مکه فتح شد بسمت یمن گریخت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساحل یمن در وقتی که میخواست بکشتی نشیند باو رسید گفت از حلیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان آورده ام و او را مراجعت داد و بحضور حضرت نبوی صلعم مشرف ساخت و سبب قبول اسلام او گردید و عکرمه در غزوهٔ یرموک مقتول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود نامزد گردید و در آن اوان وقعهٔ اجنادین پیش آمد و خالد مسکوحهٔ خود را همراه برده است و زفاف را العرض براه قرار داده وقتی که در مرج الصفر منزل نمودند خالد خواست عمل زفاف را باتمام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از آنکه ساحت صفوف دشمن را بامر باذن الله تعالی صورت بدید خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که من در این جنگ مقتول میشوم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد نمود و در همانجا در نزدیکی جسر خیمه برپا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجهت جسر مذکور معروف بقنطرهٔ ام حکیم گردید باجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالف نمودار شد و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیه با ستون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقتول ساخت

ام حکیم الواصله بنابر مسطورات صاحب اغانی ام حکیم الواصله زوجهٔ عبدالعزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را باهم وصل کرده معروف بواصله شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود بیاید عقد مزاوجت ام حکیم واصله با عبدالعزیز در حیات و حضور جد او عبدالملک بن مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جریر و عدی بن رقاع برحسب دعوت حضور

نکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله درآورد چون نامه حضرت بسلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیبه را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت بام حبیبه مهر
داده شد و ام حبیبه را با سایر مهاجرین اسلام در دو سفینه بعربستان فرستاد از خود ام حبیبه منقولست که گفته ا
در حبشه بودم و از جانی خبر نداشتم روزی جاریه نجاشی مسماة بابرهه آمده مژده داد که نجاشی از جانب پیغمبر
مأمور و وکیلست که ترا بامر او جفت آنحضرت سربلند سازد من بنهایت مسرور شده دو دست بند نقره که
در دست داشتم با حلقه های نقره انگشتان خود بمژدگانی باو دادم بالجمله ام حبیبه را در دین صلابتی بوده گویند
قبل از فتح مکه هنگامیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیله بنی خزاعه و رفع تعدیات و نقض
عهد ایشان بمدینه منوره آمده بود بخانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات
نماید و در آنجا خواست که در فراش حضرت بنشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع کرد و گفت
تو مشرک هستی و درین فراش نیست سزاوار قدم گذاشت **ام حسان** در نفحات الانس ام حسان را دارای مقام
ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بزهد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
سفیان ثوری معاصر و سفیان بزیارت او میرفته روزی با ثیاب رثه ام حسان رسیدگی کرده جز کهنه
حصیری نیافت باو گفت اگر بعم خود چیزی بنویسی از تو رعایتی خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان انچه
قدر ترا از من کاسته من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم نمایم تا چه رسد از مخلوق ضعیف
و نمیخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیاد خدا باشم یکنفر زن صحابیه هم مکنی بام حسان میباشد **ام حکیم**
البیضاء دختر عبدالمطلب و عمه حضرت رسالت پناهی میباشد بواسطه نعومت بدن
او را بیضا و قبة الدیباج میگفتند در نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل را در مرثیه پدرش انشا کرده

الا یا عین جودی واستهلی ... وبکی ذا الندی والمکرمات
الا یا عین ویحک اسعدینی ... بدمع من دموع هاطلات
وبکی خیر من رکب المطایا ... اباک الخیر تیار الفرات
طویل الباع شیبة ذی المعالی ... کریم الخیم محمود الهبات
وصولا للقرابة هبرزیا ... وغیثا فی السنین الممحلات
ولیثا حین تشتجر العوالی ... تروق له عیون الناظرات

میگردد و در کتب محاضرات در جائی که از حلم معاویه سخن میگویند حکایتی از ام الخیر نقل نمایند و
آن است که معاویه نامه بوالی کوفه نوشت و مضمون اینکه ام الخیر دختر حریش را نزد من فرست تا
از وضع رفتار و سلوک تو را گویند از او سؤال کنم و اگر نیکو بود پاداش دهم و اگر شر بکیفر رسانم چون
مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه ام الخیر رفت و برای او بخواند ام الخیر گفت من از راه اطاعت معاویه
خارج نشده ام و راه خلافی نرفته ام پیچیده نیستم تسلیم من بود مایل شدم که برای عرض بعضی
معاویه را ملاقات کنم با جمله ام الخیر حرکت نمود و والی در راه ملاطفت کرده گفت ای ام الخیر معاویه
بما نوشته که بوسیله شما مرا از تو چه خواهد شد و طوری که تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجر خواهد داد توجه
در من خواهی گفت ام الخیر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که درباره من نموده بد
نخواهم کرد خبری که خلاف واقع باشد نخواهم گفت ام الخیر با آسایش و راحت طی مسافت نموده
تا دار الخلافه رسید و معاویه او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهار روز در وقتی که بنی امیه و
اصحاب حاضر بودند ام الخیر را احضار کرد ام الخیر حضور معاویه رسیده گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا ام الخیر آیا در عرض راه خوش گذشت و آسوده
بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و بسلامت و خوشی با ساحت عزت رسیدم معاویه گفت
ای ام الخیر بواسطه حسن نیت خود در نزد من بسته یافته ام حالا باید خبر دهی که در وقعه صفین و قتل عمار
یاسر چه میگفتی با کوفیان ام الخیر گفت چون بعد از آن روز آن کلمه ها را مکرر نکرده ام از خاطرم رفته آ
و از روی هم بعلت صدمه و صحرائی که بدان دچار بودم الحال فقط زبان آوردم اکنون گفتن آنها برای
الرمیل اسماع باشد مقالات شیرین بیان نمائید معاویه رو باهل مجلس کرده گفت از شما کدام
حرفهای امروز ام الخیر را بخاطر دارید هر که دارد بگوید یکی از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
بخاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من ام الخیر را دیدم سوار شتری بود و تازیانه بدست داشت
و میگفت یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکار
نموده و صراط مستقیم جاده سلامت داخل کرده در ظلمت جهل و اکدا شته و عمل را از شما دیده
آن کجا شما را رحمت کند کجا میروید آیا از امیر المؤمنین علی فرار میکنید یا از قتال میگریزید
یا از اسلام اعراض مینمائید نشنیده اید خدا تعالی فرموده است ولنبلونکم حتی نعلم

هم بسیار شد و شعرها در مدح و تبریکیت امیرا و صفت نظم آورده و دو هزار درهم صله گرفتند و نیز صاحب
اغانی گوید ام حکیم الواصلیه شرب خمر بسیار مینموده و قدح گرانبهائی داشته که با آن شراب می‌آشامید
و بعد از او نیز مدتها مشهور و از دست بدست میگشته و اشعاری درباب این کاس گفته اند
از آنجمله اشعار عالی مسطور و از آنجمله است ابیات ذیل که از ابی دلف یزید بن معاویه است

علّلانی بعاتقات الکروم	واسقیانی بکاس ام حکیم
انّها تشرب المدامة صرفاً	فی اناء من الزجاج عظیم

و نیز از زنان صحابیه دیگر با این اسم نامیده شده اند ام خارجه دو نفر از صحابیه با این اسم
معروف بوده اند و ام خارجه زنی بوده است از نساء معروفه عرب در زمان جاهلیت که نکاح
حال او از ما تحت چه خارج است همینقدر برای نفع الناس گوئیم ام خارجه چون زود و آسانی
قبول نکاح هر مردی نموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیرد
میگفته اند اسرع من نکاح ام خارجه پس مشتبه نماند که ام خارجه جاهلیه موضوع مثل است لا غیر ام
الخیار زن ابو النجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگویند ابا النجم در شعری
چون زن او رنجه بود گفته است شعر
قد اصبحت ام الخیار تدّعی
علیّ ذنباً کلّه لم اصنع
و این شعر در شواهد نحو ایراد شده همینقدر لازم
بود از ام الخیار ذکر شود ام الخیر البغدادیه از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد در مدرسه کاملیه میبوده از معاریف علمای زمان خود که بهری کامل داشته ام
و با فصاحت بتدریس طلبه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المظفر الکاغدی و شجاع الحربی را دیده و بطور
استماع احد علم حدیث نموده بعدها باستمرار آن پرداخته است و از اکابر محدثین اسمعیل بن عساکر و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابن سعده و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحرین اشاره بها
اجازه گرفته اند این علاوه بر فضل و علم زهد و ورع بکمال داشته چند دفعه بمکه معظمه رفته و حج نموده
در سال ششصد و چهل هجری درگذشته است ام الخیر بنت الحریش زنی است با فصاحت از
اهل کوفه معروف بذکاوت و در سخن سرائی قادر و توانا درک حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را نموده
ولی با اصحاب معاصر بوده در اوان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفداری

ملکه

باو داده‌اند بنا بر صحیح اقوال در سال سی و دو هجری درگذشته و در باب الصغیر دمشق مدفون گردیده و
بعضی گفته‌اند ابوالدرداء در مدینهٔ طیبه بازگشته و قبری که در اسکدار است و مرقد ابوالدرداء میگویند منسوب به
ابوالدرداء دیگر است یا اصلا قبر ابوالدرداء نام نیست و غیر از این قبر قبور دیگر در اسلامبول هست که منسوب
بصحابه میدانند لکن جزم قدا نتوان بوسیلهٔ ثبوت پیوست ابوالدرداء زوجهٔ دیگر داشته که او نیز مکنا
بام الدرداء بوده ولی این را بعد از رحلت حضرت رسول ص در حبالهٔ نکاح در آورده و درک شرف
حضور حضرت رسول ص ننموده است ام الدرداء صغیره را ام الدرداء کبری میگفته‌اند و دختر ابی حدرد الاسلمی
سلمه بوده و ام الدرداء که بعدها بمصاحبت ابوالدرداء رسیده معروف بصغری است و هجیمه نام
داشته است ام رعلة القشیریه زنی بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بیان
فصیح و امام مستغفری او را از صحابیات دانسته و گفته اندر روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی ص
آمده و عرض کرده است السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته انا ذوات الخدود
ومحال ازر البعول ومربیات الاولاد وممهدات المهاد ولاحظ لنا فی الجیش فعلمنا شیئا
یقربنا الی الله عزوجل این عبارت رعلهٔ شکیه بیان و عرضی است که اسماء الانصاریه بحضور حضرت
رسول ص معروض داشته و پیش در شرح حال اسماء انگاشته ایم و معنیش این است که ما زنان پرده نشین هستیم
و در زیر حکم و فرمان شوهرهای خود هستیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر
و ثواب جهاد بی بهره ایم چیزی ما را بیاموزید که وسیلهٔ تقرب ما بحضرت پروردگار گردد [illegible]
تمام زنان از ذکر خدا غافل نشوید و چشم خود را از دیدن نامحرم ببندید و طوری تکلم کنید که بیگانه صدای شما را
نشنود تا حور و مثاب خواهید بود در کتاب اصابه مسطور است که بعد از ارتحال حضرت نبوی ام رعله
القشیریه حسنین علیهما السلام را در بر گرفته در کوچه‌های مدینه میگشت و اشک میریخت چون بدر خانهٔ حضرت
فاطمه ع رسید با اسف تمام این بیت انشاد کرد ، یا دار فاطمة المعمور ساحتها
هیجت لی حزنا حییت من دار ، ام رومان زوجهٔ خلیفهٔ اول ابوبکر مادر
و عایشه و عبدالرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای این
شرف بزرگی دانسته‌اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعید دختر عصام
حمیری و از زنهای اندلس است که دارای علوم ادبیه شده و چون اسمش سعدونه بوده در حرف سین

المجاهدین مکّم الصّادق بعد از آن سر بآسمان بلند کرده گفت اللّهمّ قد عیل الصّبر وضعف الیقین وبیدک
یا ربّ ازمّة القلوب فاجمع اللّهمّ بها الکلمة علی التّقوی والّف بین قلوب علی الهدی
پس از این ام الخیر کلماتی چند عساکر حضرت امیر المؤمنین علی را بقتال با تو تحریض میکرد معاویه بعد از استماع
این کلمات گفت یا ام الخیر از این حرف قصدی نداشتی جز اینکه خواستی مرا بکشتن دهی پس اگر من ترا بقتل
رسانم بر من ایرادی نیست ام الخیر گفت مرا اندوهی نیست و کسی مرا خواهد کشت که بسبب شقاوت او من
بسعادتی فایز گردم معاویه گفت یا کثیرة الفضول در حق عثمان چه میگوئی ام الخیر گفت من در حق عثمان
چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن با و بی‌میل شدند و او را بقتل رسانیدند معاویه گفت آیا در حق عثمان
همینقدر مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر گفت شهد الله که من با این حرف نقصی از برای عثمان در نظر نداشتم چه عثمان
سابق الخیرات و در روز جزا رفیع الدرجات است معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول صلعم
او را ببهشت بشارت داده پرسید در حق زبیر چه میگوئی گفت در حق خاله زاده حضرت رسول صلعم چه توانم
گفت او را هم آنحضرت بجنت مژده داده اند آنگاه ام الخیر گفت ای معاویه ترا بخدای متعال قسم
میدهم که مرا از این سؤالها معاف دار قریش از حلم تو سخنها میگویند معاویه گفت ترا معاف کردم و بخشیدم
بعد از آن باو جوایز و عطایا داده مرخص نمود که معاودت نماید ام الخیر بنت صخر مادر ابوبکر صدیق
و از صحابیات است اسم او سلمی بوده و عمر زیادی نموده از ابو قحافه والد ابوبکر میراث برده گویند چون ابوبکر متولد
شد ام الخیر او را در آغوش گرفته سمت عتیق که خانه کعبه باشد برده دعا کرده گفت یا رب اعتق هذا
من الموت و طول زندگانی ابوبکر را از خدا خواست یکی از ارکان کعبه بقدرت پروردگار بسخن درآمد
این جوره را جواب داد یا امّ الرّحمن بالتّحقیق وهبت محمل الولد العتیق
یعرف فی التوراة بالصّدیق اشخاصی که در آنجا حضور داشتند این جوزه را
شنیدند و یکی از وجوهی که ملقب بودن ابوبکر بعتیق نوشته اند همین حکایت است ام الدرداء زنی
بوده است صحابیه مسمّاة بخیره و شوهر او ابو الدرداء از زمرهٔ اصحاب بشمار میآید ام الدرداء احادیث
کثیره از حضرت رسول صلی الله علیه وآله و از شوهر خود شنیده و آن احادیث را حفظ و روایت نموده
ابن کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نیز عاقل و حکیم شمرده اند نامش عویمر
میباشد و حضرت رسول صلعم فرموده اند عویمر حکیم امّت منست چون شام فتح شد ابتدا قضاوت آنجا را

انصار ابوطلحهٔ انصاری او را خواستگاری شد و ابوطلحه اگرچه مردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول
اسلام نکرده و از مشرکین شمرده می‌شد ام سلیم موافقت ننمود تا اینکه ام سلیم در جواب گفت من مسلمم تو
شخصی را ملتزم نگردم و از تو تعجب می‌نمایم که دلیلش آنست که من مسلم و تو مشرکی آیا ملتفت
نیستی که خدائی را که پرستش می‌نمائی از زمین سر برزده و بعد سوخته می‌شود و سرانجام میگیری که چوبی بتراشد و میپرستی
را ابوطلحه از این گفتار انصاف داد و مسلمان شد و ام سلیم با او تزویج نمود هنگامی که سید انبیا ص بمدینه منوره
هجرت فرمودند و در منزل ابوایوب جای گزیدند هر یک از مسلمانان بقدر وسع و استطاعت هدیه بآنحضرت
تقدیم کردند و در آن زمان ام سلیم تنگدست بود و چیزی نداشت که هدیه انتخاب نماید ناچار پسر خود انس را
که ده ساله بود بخدمت حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این پسر را برای خدمت
گذاری شما آورده‌ام قبول فرمائید آنحضرت پذیرفت آنا خادم شما و فرزند منست دعائی درحق او بفرمائید حضرت
وی درحق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و شمول خیر و برکت دعا کردند و از اثرات دعای آنحضرت
یکصد و سه سال زندگانی کرد و ... فرزند از او بوجود آمد که هشتاد و سه نفر پسر بود و فقط دو
دختر و اموال و ملک انس بی‌اندازه حساب و تحدید بیرون شد و انس در خلافت عمر بصره رفت
که در علم فقه آموزد و در سال نود و یک هجری در آنجا بدار بقا رفت ام سلیم خواهری داشت
بنام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعضی اوقات بخانهٔ آنجدنه تشریف میبردند و در اوان گرمی هوا در آنجا بخواب قیلوله استراحت
مینمودند و حضرت بخواب قیلوله معتاد بودند روزی در خانه ام حرام بخواب رفتند چون بیدار شدند چشم گشودند و تبسم
و استبشاری فرمودند و بام حرام گفتند در عالم رویا بعضی از امتانم را دیدم مثل پادشاهان که بر روی
تخت قرار میگیرند بحر اخضر (دریای سفید) سوار میشوند ام حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
الله دعا کنید که منهم با آن جماعت باشم و در آن غزا حاضر شوم حضرت فرمودند تو هم از اهل آن خواهی
بود و این مژدهٔ فتح جزیرهٔ قبرس بود که تمام داده بالجمله چون خلافت عثمان رسید عساکر اسلام بحر ابیض
و ترغیب معاویه برای فتح جزیره قبرس حرکت کردند و ام حرام با شوهر خود عبادة بن الصامت
با آن اردو همراه شد چون بجزیره داخل شدند ام حرام از مرکب افتاده در راه سرای باقی گرفت و ام
سلیم بنت سحیم پیرزنی صحابیه بوده است ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز را جلهای

ترجمهٔ حال او بیاید و امّ سعد کنیهٔ هفت نفر از صحابیات است که یکی از آنها دختر سعد بن حارثه است و او
برای پسر خود نوحه کرده و گفته است ویل امّ سعد سعدا صرامة و جدا
وسؤددا و مجدا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود کل نائحة تکذب الا امّ سعد و
در تفسیر کوفی من خصائص المصطفی ان یخص من شاء بما شاء امّ سلمه از ازواج مطهرات
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر ابی امیّه ابن المغیرة المخزومیه است و امّ سلمه را اسد ابو سلمه
عبد الاسد المخزومی تزویج نموده و فرزندی آورد که او را سلمه نامید و از این جهت امّ سلمه نامیده
گردیده و او را زنی که دارای فصاحت بیان و حصافت عقل بود بعد از آنکه بشرف مناکحت سید
انام علیه الصلوة و السلام مشرف شد بسیار صدوق و عفیفه بود و بسیار از آنحضرت اخبار کرده حفظ
و روایت نمود در وقت خلافت عثمان امّ سلمه بعبارت مسطوره ذیل او را پند داده و نصیحت
کرده یا بنیّ مالی اری رعیتک عنک نافرین و عن جناحک ناقرین لا تعف
طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لحبها و لا تقتدح بزند کان علیه السلام اکباها توخ
حیث توخی صاحباک فانهما ثکما الامر ثکما و لم یظلما هذا حق امومة وصیتها لک و لها علیک حق الطاعة
یعنی ای پسرک من سبب چیست که رعایای ترا از تو متنفر و از زیر بال تو خارج می بینم راهی را که حضرت
رسول میپیمود محو مکن و آتشی را که افروخته بود خاموش مکن و بسپار راهی که آن دو یار تو سپردند
فقط کسی که آنها امر را محکم داشتند و از راه بدر نرفتند این حق مادری است که نسبت بتو دارم
و حق تو است که اطاعت کنی و بعد از آن کلمات ... مثل معروف ... و کالی الربد
صافی و الربد در مجمع الامثال مسطور است چون امّ سلمه عمّ زاده ولید صحابی لشکر ولید بن ... بوده
در مرثیهٔ او این اشعار را انشاد نموده است | یا عین فابکی للولید بن الولید بن المغیره
قد کان غیثا فی السنین و رحمة فینا و میره | ضخم الدسیعة ماجدا یسمو الی طلب الوتیره
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشیره | امّ سلیم دختر ملحان بن خالد و اسلمیه خزرجی
و مادر انس بن مالک است از ثقات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دانش بوده
شوهر اوّل او مالک ابن النضر که پدر انس باشد در ایام جاهلیت از او متولد گردید و شام رفته را انجا در گذشت
و امّ سلیم بعد از ... بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل فضیلت و ... بود

كل ما يصدر عنكم حسن ... وبعلياكم تحلى الزمن
تعطف العين على منظركم ... وبذكراكم تلذ الاذن
من يعش دونكم في عمره ... فهو في نيل الاماني يغبن

از مرکوبه ام اعلام و از عرفای صحابیه بوده است **ام علی** زنی است عارفه که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس شرح حال او نگاشته شده زوجهٔ احمد خضرویه که از اتقیای بوده و از شیخ ابوحفص روایت نموده اند که گفته است تا روزی که ام علی زوجهٔ احمد خضرویه را ندیده بودم چنان زنان را حقیر می‌شمردم و گمان ... تا آنکه با این زن ملاقات کردم دانستم ... است معروف زاهد ... از علمای مصر ... در ترجمه حال ام علی نفیسه الا بنیازیه در حرف ... نگاشته خواهد شد **ام علیہی** کنیه یکی از نساء معروفه بوده که صحابیه و دیگری دختر هادی خلیفه عباسی که مامون او را تزویج نموده و یکی دختر ابراهیم بن اسحق الحربی است که در علم فقه او را مهارت و صاحب فتوی و محل اعتماد و اعتنا بوده اند و این در سال سیصد و بیست هجری درگذشته است **ام التقی** ... الحوا ... است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیرالمؤمنین علی قران کریم را بمیدان جدال برده و چون اشکار گردید دست او را قطع نمودند او قرآن را بدست چپ گرفت دست چپ او را نیز قطع نمودند آن وقت با دندان خط قرآن گرفت تا جان بداد و مادر او ام التقی این ارجوزه بخواند

لاهمّ ان مسلماً دعاهم ... يتلو كتاب الله لا يخشاهم
وامّهم قائمة تراهم ... تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
قد خضبت من علق لحاهم

ام الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجرة مشهور البغدادی محدثه مشهوره بوده که او را ابنة السلام میگفتند عمری طولانی کرده و دیر گاهی تعلیم احادیث پرداخته در سال سیصد و هشتاد هجری وفات نموده **ام الفضل** اسم لبابه است چنانچه در ترجمه حال اسماء بنت عمیس ذکری از او شده مشار الیها زوجهٔ جناب عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلبی و بطنی میمونه بنت الحارث است که از زوجات مطهرهٔ نبی اکرم صلی الله علیه و آله میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس را شش پسر از بطن او بوجود آمد فضل و عبدالله و معبد و قثم و عبیدالله و عبدالرحمن و چون اکبر آنها فضل بوده لهذا معظمه بکنیهٔ

بنی امیه است که بعدل و صلاح مشهور است اکثر ارباب سیر ام عاصم را دختر پسر ام عاصم سابق الذکر دانسته اند که نواده عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام عاصم حفیده عمر است گویند عمر در ایام خلافت خود شبی در کوچه های مدینه منوره میگذشت از درون خانه شنید مادری بدختری میگفت بشیر آب داخل کن عمر درست گوش داد دید دختر بمادر میگوید تقلب کار زشتی است و عمر ما را ازین کار نهی کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدختر اصرار نمود دختر گفت عمر از کجا مطلع بر کار ما میشود دختر در مادر جواب داد آیا باید در ظاهر بخلیفه اطاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات رای و استقامت این دختر خوشنود شده او را در حباله نکاح پسر خود عاصم در آورد و ام عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز بوجود آمد ابوالفضل میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثل لیت حفصة من الرجال ام عاصم گوید ام عاصم همان مادر عمر بن عبدالعزیز است و چون این ام عاصم زن عبدالعزیز است عبدالعزیز اموی خواهر او حفصه را نیز گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق ام عاصم نبود عبدالعزیز چندان از او خوشوقت نبود گفتند لیت حفصة من رجال ام عاصم یعنی کاش که حفصه از عرق ام عاصم میبود

ام عباس مادر عباس بن ابی الفتوح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای مصر رسید مسجد ام عباس در مصر که در خطط مقریزی ذکری از آن شده از ابنیه است و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعدها خراب شده است مقریزی میگوید ام عباس زنی بود مغربیه مسماة به بلاره و ابوالفتوح پسرش بعد از ابوالفتوح شخص دیگری معروف بعادل بن سلار ام عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بالله نائل آمد بعد از عباس پسر مشار الیها او را ازین رتبه محروم و خود وزیر شد پس ام عباس ام الوزیر گردید **ام عقیل** فاطمه بنت اسد مادر عقیل بن ابیطالب است و ترجمه حال او میباید و بیتی که در کتب نحو در باب کان ذکر و ایراد میشود از اشعار مشار الیها مناسب است

انت تکون ماجد نبیل	اذا تهب شمال بلیل

و این شعر را ام عقیل در هنگامه ... قول کرده اند ... میخوانده است **ام العلا** دختر یوسف نام تاجر اندلسی بوده صاحب طبع و عالمه با ادبیات معاصر سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره میزیسته و لطافت و فصاحت اشعار داشته در نفح الطیب اشعار مسطور در ذیل را باسم ام العلا نوشته و او این ابیات خاندانی را مدح گفته است

۲ مدلی

دانستند که حق بجانب ایشان نیست و آنانکه جماعتی قبل از من در هلاک و استیصال آنها
سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از آن افعال قبیحه و ارتکاب آن اعمال شنیعه خصوصاً از قطع
رحم و قسم بذات واجب الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی
الرضا ع پشیمان نشده ام بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او
بیعت کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا خرامید و اینکه حالا من محمد جواد را اختیار و ترجیح
دهم خود دانم الفضل که او را ایثار دوست دارم اختیار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
سن در کمالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایق میباشد چون الجماعت از مامون این سخنان شنیدند
گفتند الخلیفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
اراده است بهتر آنکه چندی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مامون گفت وای بر شما من باحوال
آن کودک از شما داناترم او از اهل بیتی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و آبا و اجدادش
علم از رعایای خود مستغنی بوده اند اگر خواهید حقیقت و صدق این مقال بر شما ظاهر گردد او را
امتحان کنید تا صدق گفتار ما ظاهر شود الجماعه حالا بر سر انصاف آمدی اگر قبول ما کنی یکی از علما
قرار دهیم که در مجلس ابو جعفر محمد جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را اصلا عیب
نبوده است و الا باید ترک این امر نموده سخن دولتخواهان قبول نمائی مامون گفت قرار چنین است
و بعد از آن الجماعت باتفاق از نزد مامون بیرون آمده پیش یحیی بن اکثم که از فضلاء مشاهیر آن
زمان بود و مامون او را دارای منصب و مرتبه عظیمی نموده بود و منصب قاضی القضاتی تمام
ممالک مامون بوی تعلق داشت آمدند و او را التماس کردند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
مجلس مامون مسائلی چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مامون را در حق الجناب ظاهر
نماید و مامون از ارادهٔ ناصواب خود باز گردد و قرار دادند که در مقابل این کار مال بسیار بیحیی داده
و دیگر مجلسی منعقد گشت و یحیی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباسیان و هواخواهان ایشان منتظر بودند
که ببینند یحیی آن امام نه ساله را چنان ملزم سازد که هواخواهی نکوید مامون کس بطلب امام محمد تقی علیه
فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب سوی
انتساب امام محمد جواد علیه و علی آبائه السلام در آن مجلس تشریف قدوم ارزانی فرمود عباسیان

نام الفضل شده و جناب عباس را هم بمناسبت به فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب
تفسیر معروف پسر ابن عباس است و او را ابو الخلفاء و ابن شیخ الناس خطاب کرده اند و امّ الفضل با
آنکه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش پسر فرزند نجیب گردید او را نجیبه شمرده و ابیات
مسطوره را در خصوص ستایشش به نظم در آورده اند

	ما ولدت نجیبة من فحل
کستة من بطن امّ الفضل	اکرم بها من کهلة و کهل
عمّ النبیّ المصطفی ذی الفضل	و خاتم الرسل و خیر الرسل

جناب عباس را از بطن امّ الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
و سایر این شش فرزندان عباس به درجه شهرت نرسیده گویند تمام که کهترین این چهار پسر بود و قسمیکه او را
مشکر داشتند این شعر را میخواندند

	تمّوا بتمّام فصاروا عشرة
یا ربّ فاجعلهم کراماً بررة	واجعل لهم ذکراً و انم الثمرة

امّ الفضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال میل او را با امام محمد تقی جواد سلام الله
علیه تزویج داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال دویستم از رحلت حضرت خیر البشر علیه صلوات
الله الاکبر گوید انیس الریاسة العرش گوید که در امسال مأمون دختر خود امّ الفضل را با امام محمد تقی جواد ابن
امام رضا علیهما السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورد و مقدمه مسطوره از کشف
الغمه نقل کرده میشود چون مأمون اراده کرد دختر خود امّ الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام بدهد
عباسیان از این معنی باخبر شده ابا و امتناع نمودند و جمعی کثیر از معتبرین بنی عباس و دولتخواهان این
سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند ای خلیفه اگر این کار
بکنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میانه ما و اینخانواده دشمنی قدیم
است و خلفاء راشدین که قبل از تو بودند اینطایفه را تمکین و قدرت نمیدادند بلکه در قمع و استیصال
آنها میکوشیدند و ما بهزار دعا و مناجات شر رضا ع را از خود دفع کردیم اینزمان از خلیفه را داعیه
پیدا شده که ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه امّ الفضل را بیکی
از اهل بیت خود مخصوص کند و تزویج نماید چون الجماعت آرای خود را اظهار داشتند مأمون
در جواب گفت امّا آنچه میانه شما و آل ابو طالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

مردی بود و نظر اجنبی بکنیز مردمان حرام است بعد از ساعتی آمد و وی را خرید نظر او بران کنیز حلال شد
بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بروی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال
شد ساعتی دیگر ظهار کرد باز بروی حرام شد ام کجه زوجهٔ اوس بن ثابت انصاری است
و اوس از صحابه و ام کجه صحابیه بود چون اوس در غزوهٔ احد کشته شد و از وی سه دختر از او ماند
بنی اعمام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خواستند جمیع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
های او را محروم نمایند چه رسم جاهلیت این بود که زن و فرزندان اناث میراث نمیدادند و آیهٔ شریفه
وتاکلون التراث اکلا لما ناظر باین مطلب است سبب این مورد کریمهٔ و للنساء نصیب
نازل شد و بعد امام علیه الصلوة و السلام به بنی اعمام اوس امر فرمود که با اموال او دست
اندازی نمایند بعد از آن آیهٔ یوصیکم الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ارزانی داشت
و ام کجه ثمن و دختران ... بنی اعمام اوس داده شد و این قول بمذهب اهل التعصیب
که .... ام کلثوم
دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و بزرگترین دختر های آنحضرت زینب و کوچکتر از همه جناب
فاطمه سلام الله علیها بوده و نبی اکرم دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و ام کلثوم را دختر
وسطی میگفته اند و ابتدا رقیه را بحبالهٔ نکاح عثمان بن عفان داد و بعد از وفات او ام کلثوم بحبال
نکاح او درآمد لهذا عثمان را ذوالنورین گفته اند خلاصه ام کلثوم بعد از آنکه شش سال زوجهٔ عثمان
بود در سال نهم هجرت وفات نمود و از وی فرزندی حاصل نیامد و جماعتی از علماء اسلام
غیر فاطمه علیها السلام را ربائب رسول الله صلعم دانسته اند ام کلثوم دختر حضرت امیر
المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهرهٔ سیدهٔ نساء حضرت فاطمه بوجود آمده بود و آن معظمه را
ام کلثوم الکبری میگفتند و لاعمر ام کلثوم را تزویج کرد و یک دختر و یک پسر از او بوجود آمده
پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطهٔ دو جد او ذوالهلالین میگفتند ام کلثوم موثق
که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجة السعاده فی حجة الشهاده شرح داده
در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر قیصر قسطنطنیه ارسال فرمود و اهل
قیصر نیز عقدی مرصع برای آن معظمه اهدا نمود که بحکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین نگاه داشتند

مانند یکدیگر حرفها میزدند و چیزی میگفتند مدار جمله حرف ایشان این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که از دست
این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بجواب مسئله یحیی بن اکثم که رئیس مناظرین است القصه بعد از ساعتی
یحیی بن اکثم روی بمامون کرد گفت ای خلیفه رخصت هست که از ابی جعفر محمد مسئله بپرسم مامون گفت از خود
اجازت باید خواست یحیی روی بامام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فداک اذن میدهی مسئله از
مسائل شرعیه از تو سوال کنم حضرت فرمودند هرچه خواهی بپرس یحیی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
در حق محرمی که صیدی را کشته باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمودند ای یحیی این سوال تو محتمل است اولا تفصیل
آن را گوش کن بعد از آن هر شقی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن تفصیل این است آیا آن صید
در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم بحرمت قتل عالم بوده یا جاهل و عمداً آن قتل را مرتکب شده یا سهواً
و خطاءً و آن محرم آزاد بوده یا بنده صغیر بوده یا کبیر و این قتل بار اول بوده یا بوقت دیگر ارتکاب
کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و از شکارهای بزرگ بوده یا کوچک و آن شخص بر قتل آن مصر بوده یا نادم
و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام او بعمره بوده یا بحج چون حضرت آن شقوق بیان فرمود یحیی متحیر و مبهوت
گشت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی اهل مجلس عجز یحیی را ظاهر دیدند مامون از روی نشاط
و خوشحالی تمام گفت الحمد لله علی هذه النعمة راوی گوید در همین مجلس مامون ام الفضل را بعقد امام ع
درآورد و بعضی از مورخین را عقیده آنست که مامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف
التحیة والثناء دختر خود ام الفضل را بعقد امام محمد تقی جواد درآورده بود خلاصه ذیل مجلس مزبور در کتب
یا ارباب سیر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز یحیی مامون از امام محمد تقی ع احکام مسئله مذکوره
در فوق را پرسید و خواهش کرد که حضرت آنرا بیان فرمایند و حضرت الشرح آنچه که باید و شاید تقریر کردند
و در کتب عدیده تفصیل آن مبسوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جواد ع رو بیحیی بن اکثم
آورده فرمودند ای یحیی از تو مسئله بپرسم یحیی عرض کرد یا ابن رسول الله بپرسید اگر دانستم عرض میکنم والا مستفید
میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بزنی و نظر بسوی او حرام بوده
بعد از یکساعت دیدن وی براو حلال شد و چون ظهر در رسید باز آن عورت بروی حرام شد و چون
وقت عصر شد مجدداً براو حلال گشت و هنگام مغرب باز بروی حرام شد یحیی گفت والله که من جواب
این مسئله نمیدانم شما خود یا ابن رسول الله بیان فرمائید حضرت فرمودند آن عورت [illegible]

و چهارپایان لاغر و گیاهی نداشتند که بخورند و الکّ هر صبح و شام آن میش را میدوشیدیم و از آن
متمتع میشدیم در مواهب لدنیه مسطور است که چون حضرت رسول صلعم از منزل ام معبد هجرت فرموده بسفر
رفت ابو معبد بخیمه خود آمد و بر خلاف معمول شیر بسیار در خیمه دید گفت یا ام معبد انّی لک هذا والشاء
عازب حیال ولا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر از کجا حاصل شد همه گوسفندها در چراگاه دور
و میش ضعیف و حیوان آبستن و دوشیدنی نیست که دوشیده شده باشد این چه حال است ام معبد صورت
حال را حکایت کرد ابو معبد گفت شمایل آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت رأیت رجلا
ظاهر الوضائة ملیح الوجه حسن الخلق لم تعبه ثجلة ولم تزر به صعلة وسیم قسیم فی عینیه دعج و
فی اشفاره وطف وفی صوته صحل احور اکحل ازج اقرن شدید سواد الشعر فی عنقه سطع
وفی لحیته کثاثة اذا صمت فعلیه الوقار واذا تکلم سما وعلاه البهاء وکانّ منطقه خرزات
نظم یتحدّرن حلو المنطق فصل لا نزر ولا هذر اجهر الناس واجمله من بعید واحلاه واحسنه
من قریب ربعة لا تشناه من طول ولا تقتحمه عین من قصر غصن بین غصنین فهو انضر
الثلاثة واحسنهم قدرا له رفقاء یحفّون به اذا قال استمعوا لقوله واذا امر تبادروا
الی امره محفود محشود لا عابس ولا مفنّد یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و گشاده
رو بود و شمایلی نیکو داشت نه شکمش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش سیاه
با فراخی و مژگانش انبوه صوتش صوت گلوگرفتگان است از سرم سفیدی و سیاهی چشمش بکمال ابروی
او پیوسته و دراز و باریک مویش منتها درجه سیاهی گردنش بلند و ریشش انبوه وقت سکوت
با سکینه و وقار و هنگام تکلم علو قدر و درخشندگی او آشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
سرازیر شده شیرین بیان بود گفتار او نه کم که حمل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
آهنگ از دور جمیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش اندام تر از همه خلق نه طویل القامه که ناپسند نماید
نه قصیر که در چشمها حقیر آید گویا نهالی بود که میان دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی او از آن دو زیاد
بود و قدر او افزون بر همراهان او دور او بودند و چون سخن میگفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
میکرد در انجام آن میکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود چون
ابو معبد اوصاف مذکوره را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کسی است که در قریش ظهور

شد و شنیدی که حامل این عقد مستبعد بود در دمشق در مجلس یزید ام کلثوم یزید را دید و خود را با حجاب معرفی نمود
یزید از او پرسید که مگر این زن را شناسی گفت بلی وقتی او را دیدم که سلطان مثل او امیر طرابلس بلکه ما بود
باری ام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج نمود و در برگ کواکب المعظمه در رحله اشتهار است
و علمای شیعه در باطن منکرند تزویج ام کلثوم را با خلیفه ثانی **ام کلثوم** بنت حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام و معروف بام کلثوم الصغری است معظمه متبار الیها را عبدالله الاصغر ابن
عقیل تزویج نموده **ام کلثوم** کنیه جمعی از نسوان صحابیه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی
بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام اسم دختری ملکه را بدین کنیه بوده است
ام کلثوم دختر عبدالله بن عامر بن کریز زوجه یزید بن معاویه است و یزید او را در شعر ذکر نموده
و شرح این از این قرار است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکری به سرداری سفیان
بن عوف بمحاصره قسطنطنیه فرستاد و خواست یزید اسم بابان همراه نماید یزید تعلل کرده
بعد از آن خبر رسید که اصحاب این لشکر ببعضی امراض و قحط دچار شده‌اند یزید اظهار خرمی از
محنت آنها کرده این دو بیت انشاد نمود

وما ان ابالی بما لاقت جموعهم — بالفرقدونة من حمی و من موم
اذا اتکأت علی الانماط مرتفقا — بدیر مران عندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای
اینکه یزید از صدمه مسلمین اظهار بی اندوهی کرده حکما و حتما باید خود شریک آن بلیه و صدمه شود و حکما
قسطنطنیه رود و یزید مجبور رفتن شد با حمله ام کلثوم که در این نظم یزید متابد و میشود در دل یزید بوده و
معقوده زوجه اسم او هند است و هم زن ممدوح هند و ملکه بنام کلثوم است که در ورود خبر شهادت
امام حسین ع با یزید پرخاش کرده و استیحاش نمود **ام معبد** دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد الخزاعی
و اسمش عاتکه الخزاعیه صحابیه است مشهور وقتی که حضرت رسول ص از مکه معظمه هجرت فرمودند در موضع
معروف بقدید بخیمه ام معبد نزول نمودند متبار الیها در خیمه خود میشی لاغری داشت که شیر در پستان
آن نبود مثل یکه از ضعف حمل بود و او را با کله چرا که بعد گوسفندان همراه ایشان نرفته در یکطرف
جا ایستاده بود نبی اکرم ص دست مبارک بر پستان زده شیر زیادی از آن میش دوشیدند از ام معبد
روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود و سالی خشک سالی سختی شد

اختلاف کرده بعضی هند و برخی فاطمه و زمرهٔ فاخته نوشته اند بهر حال زوجهٔ هبیرة بن عمرو المخزومی
بوده و پسری از هبیره آورده که او را هانی نام نهاده اند و بدین جهت او را ام هانی گفته و هبیره از مشرکین
و اشجاعی است که روز فتح مکهٔ معظمه فرار کرده و در اعتذار فرار خود گفت لعمرک ما ولّیت ظهری محمّدا
و اصحابه جبنا و لا خیفة القتل
و لکنّنی قلّبت امری فلم اجد
لسیفی غناء ان ضربت و لا نبلی
وقفت فلمّا خفت ضیعة موقفی
رجعت لعود کالهزبر الی شبل
اما ام هانی بسرور ایمان آورد و بشرف
اسلام مشرف گردید گویند چهل و شش حدیث ام هانی از حضرت رسول صلعم روایت کرده است
در میان اعراب چنین معروفست که اعراب را در اعتذار از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بخوبی هبیره
و حارث بن هشام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن هشام است و در فرار
از غزوهٔ بدر انشاد نموده است شعر
الله یعلم ما ترکت قتالهم
حتی علوا فرسی باشقر مزبد
و وجدت ریح الموت من تلقائهم
فی مأزق و الخیل لم تتبدد
و علمت انّی ان اقاتل واحدا
اقتل و لا ینصر عدوّی مشهدی
فصددت عنهم و الاحبة فیهم
طمعا لهم بعقاب یوم مرصد
ابن اثیر گوید خلف الاحمر ابیات هبیره را
بر اشعار حارث ترجیح داده و فضل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه هرچه در باب اعتذار از فرار گفته
و انشاد کرده اند نظم حارث رشیق‌تر و بهتر است محمد ذهبی گوید حارث در بیت اول اشعاری که در فوق
نگاشته شد اظهار جلادت نموده چه تلویحا میگوید چون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب مرا
فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال ایشان را نگردانیده
و قوت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که بحکم حجاج مقتول شد خون بسیار ازو جاری گشت
اطبا گفتند این بواسطهٔ جرأت و کمال قوت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد
گردد ام هانی بنت فهد دختر حافظ تقی الدین محمد بن محمد بن فهد الهاشمی است که در روز
پنجشنبه سیم ماه ذیقعدهٔ سال هشتصد و هفده متولد شده و علم ادب درجه بوده که امام سیوطی
از او استفاده کرده و از اساتید مشار الیه بشمار میآید ام هانی مریم دختر شیخ نورالدین

نموده اگر او را میدیدم هر آینه متابعت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو معبد و ام معبد بشرف
اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت ام معبد
که گفته نهالی بود فیما بین دو نهال دیگر مقصود از ابو بکر و نهال ابو بکر و آزاد کرده او عامر بن فهیره است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام معبد اسمش عاتکه از صحابیات است
ام النساء دختر عبد المؤمن تاجر فارسی است از نسوان عرب غرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آبدار نظم و انشا کرده در مسامرات محیی الدین قصیده از او مسطور است که ابیاتی از آن مسطور

جاء البشير بوعد كان ينتظر	وأصبح الحق ما في صفوه كدر
من حبها عدا بالهدى ناصرنا	وفي أوامره التشديد والنظر

از این دو بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر میآید که بعد از فتحی یا جلوسی گفته شده و حال
آنکه بعد از علیه و فتحی قصیده نظم کرده چه در مدح ممدوح او را انسجامی نیست دلبری شود

لئن دام فتح الاستطال حومته	نبقى الكائنات لا يبقى ولا ...

ام هرون در طبقات شعرانی در ترجمه حال ابن حسین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خائفین و عابدین بوده و از خوردن نان به قناعت گرفته و بسر و سامان عشاق نداشته
شصت سال موی سر خود را شانه نکرده با این حال گیسوی او از گیسوی سایر زنان نیکوتر بنظر میآمده که
در صحراها شیر میخورده و میگفته اگر از گوشت من چیزی بخوراکی شده بیا و بخور شیر رو از او گردانیده
بطرف دیگر میرفت **ام هاشم** یکی از زنهای یزید بن معاویه بوده و چون پسری از یزید بهم رسانید
او را خالد نام نهاد و ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت
او قوام گیرد و از شأن خالد بکاهد بعد از چندی که روز مروان بمسیر او و خالد دشنام داد و گفت یا ابن
الرطبة الاست خالد این واقعه را با در خود اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت هیچکس را البته مگوی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده وقتی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده بالشی بر دهن وی نهاده فشرد
تا مرد **ام هانی** دختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المؤمنین
علی علیه السلام بوده و او صحابیه ایست مشهوره که در معراج حضرت رسول ص ذکر او شده در اسم او

گفتار است گفت مگر گفتار اقسام دارد بهایت من عربی فصیح باشما سخن گفتم نوشیده باشد که
سخنه بضم سین و جیم شکسته گوسفند است که عربهای بدوی ابرایاک کرده ارگوشت قاو ورمه شده چیه میماند
و ضعف گوشهائی است که برای بریان شدن روی آتش میگذارند و بلعه بکسر با و فتح لام مشدد
رعاله ماده است و رلحه بضم راء و فتح لام مشدد وجعی است که به بیت انسان عارض میشود و در وقت
تدرت مرضی که با نوع مبتلا شده نتواند حرکت کند بنابراین معنی کلام ام الهیثم این است که من درد
کرات میخوردم بعد بعصاقتی حاضر شدم و سکنهٔ رعاله ماده که برار گوشت ها و ورمه بود خوردم
و مبتلا به ردلشت شدم **ام الهیثم** ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید ام الهیثم نخعی صحابیه بود و
شعر اسجو میسرود و وقتی که مغیره بن نوفل شوهر دوم امامه بنت ابی العاص که ترجمه حال آن

متن رکاسه شد درگذشت این بیت را ام الهیثم گفت	اسائل دوائی وادل رکبی
امامه حین فارقنا القرینا	یطف به لیا احبها الله
یلینا اساسا بعد رنینا	واین ام هیثم همان ام هیثم صاحب العریان النخعیه

است و نیز شعر معروف که در مرثیه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جماعتی
آن را لابوالاسود الدؤلی نسبت میدهند بعضی از اینها ام هیثم دانسته اند و آن اشعار این است الکرکیه ام کلثوم

الا یا عین ویحک اسعدینا	الا تبکی امیر المؤمنینا
تبکی ام کلثوم علیه	بعبرتها وقد رات الیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا	فلا قرت عیون الشامتینا
افی الشهر الحرام فجعتمونا	بخیر الناس طرا اجمعینا
قتلتم خیر من رکب المطایا	وذللها ومن رکب السفینا
ومن لبس النعال ومن حذاها	ومن قرأ المثانی والمبینا
وکل مناقب الخیرات فیه	وحب رسول رب العالمینا
لقد علمت قریش حیث کانوا	بانک خیرها حسبا ودینا
اذا استقبلت وجه ابی حسین	رایت البدر راع الناظرینا
وکنا قبل مقتله بخیر	نری مولی رسول الله فینا

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الهورینی الشافعی و مادر علامه سیف
الدین الحنفی و محدثه ایست مشهوره که بیرا از اساتید امام سیوطی بوده در ماه شعبان هفتصد و هفتاد و هشت متولد
شده قرآن کریم و کتاب ملحه که منظومه ایست در نحو و مختصر ابی شجاع را که از کتب فقه شافعی است
حفظ کرده فخر الدین القایاتی که جد مادری مشار الیها بود تعلیم او نموده او را در سن هشت سالگی بتحصیل پرداخته
و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده تا در شهر سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و
یک بدرود سرای فانی نموده است امام سیوطی از مشار الیها و از ام هانی بنت فهد و ام هانی بنت
ابو الفوارس در کتاب المنجم فی المعجم که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکری نموده در باب
ام هانی مریم نقل از حافظ جمال الدین یوسف حفید حافظ ابن حجر عسقلانی نماید و مشکوریه شعر مسطور در ذیل را
ایراد نموده شعر مذیل ساخته است شعر

اذا جئت لیلا هل تعیش الی الفجر	اذا کنت لا تدری و دونک لا تدری
	واتق ام هانی که ...
فکن حامد الله شاکر فضله	علی سائر الاحوال فی السر والجهر
وکن ساجد الله ما دمت قادرا	لتلک حظی بالسعادة والاجر
ویا ایها الانسان لا تک جاهلا	واعلم بان الله هو الکاشف الضر
حلیم کریم خالق الخلق کلهم	رزاق ... من غیر مثل ولا حصر
وصل علی المختار اشرف خلقه	علیه سلام الله فی اللیل والفجر

ام الهناء دختر قاضی ابو محمد عبد الحق بن عطیه اندلسی است از طبع ... و در ادبیات
ماهر بوده وقتی پدرش قاضی ابو محمد بتولیت مریه مأمور گردید و چون این مأموریت اسباب دور
شدن او از اهل و وطن بود با حالی منقلب و چشمی گریان بخانه آمد ام الهناء این حال بدید و این بیت بخواند

یا عین صار الدمع عندک عادة	تبکین فی فرح وفی احزان

صاحب نفح الطیب من غصن الاندلس الرطیب این حکایت را روایت نموده و تصنیفی هم بام الهناء
نسبت میدهد ام الهیثم امام سیوطی در اواخر عمر از امالی قالی نقل کرده گویا ام الهیثم بحتری
بوده است از زنی معتبر که از فصحای نسوان شمار میآید وقتی بیمار شد از علت مرض او استفسار نمودند
گفت کنت وحمی بالدکة فشهدت مادبة فاکلت جمجمة من صفیف الهلعة فاعترتنی زلخة بعدها حیثم

وانّی لباکٍ ما بقیت وموجع ... وکان له اهلاً لما کان من وجدی
سقاک ولیّ النّاس فی القبر ممطرا ... وسوف ابکیه وان کان فی اللّحد
فقد کان دنیا للعشیرة کلّها ... وکان حمیداً حیثما کان من حمد

و سیر و بعضی از صحابیه مسماة بامیمه بوده‌اند و از آن جمله است رقیقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرف راء باید و آمنه زوجهٔ ابن الدمینه که ترجمهٔ حال او سابقاً مسطور گردید سایرا آنچه در جلد یازدهم اغانی و در معاهد التنصیص و نزهة الاسواق نوشته شده امیمه نام داشته اما در جلد اول اغانی اسم او را امیه می‌نویسد امیّة الغفاریه صحابیه بوده است از قبیلهٔ ابوذر غفاری وقتی که حضرت رسول عزیمت غزوهٔ خیبر فرمود امیه با نصفی از زنان قبیلهٔ خود بحضور پرنور آنحضرت آمده عرض کرد انّا نرید ان نخرج معک فی وجهک هذا فنداوی الجرحی و نعین المسلمین بما استطعنا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را مداوا نمائیم و باندازهٔ استطاعت خود با عساکر مسلمین مدد داریم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده رخصت داد اما بعدها جهاد بر زنان حرام شد (نواب علیهٔ عالیه امین الدوله دامت شوکتها)

مقبلهٔ معظمه مشار الیها از بانوان سرای سلطنت و از مخدرات عظیم الشان حرم جلالت است در حضرت گردون بسطت شاهنشاهی اعلیحضرت همایون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته حظوتی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل اللهی واجبی فوری میشمارد اصل اصیلش از دار الخلافه طهران و شغل منقبتش حمایت ضعفای بی‌سامان عقل و کفایت و کاردانیش ضرب المثل و از اکثر عقلا و کفاة اکفی و اعقل مکرر اعتراف و مؤید درستی و انصاف توان گفت در حق این ستر عظیم القدر است که سروده‌اند

ولو کان النّسآء کمثل هذی ... لفضّلت النّساء علی الرّجال

و مدحی بسزا موده‌اند مختصر جد و تقوی و زهد و عفافش با مآثر خیریه مسطور و مبین و مآثر جلیلهٔ او در اماکن شریفه و روضات عرش درجات مشهود و معین است و از آن وقت که مرحومهٔ مغفوره ستر کبری مهد علیا طاب ثراه والدهٔ اعلیحضرت شاهنشاه صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رخت بهشت برین کشید و در غرفات فردوس جای گزید پذیرائی نساء محترمهٔ خانوادهٔ سلطنت و دودمان سعادت اقتران خلافت در

نعم الحق لا ارتياب فيه — ويعدل في العدا والاقربينا
وليس بكاتم علما لديه — ولم يخلق من المتجبرينا
كأن الناس اذ فقدوا عليا — نعام جار في بلد سنينا
فلا تشمت معاوية بن حرب — فان بقية الخلفاء فينا

امهات المؤمنین مقصود از امهات المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم است وایشان یازده نفر بوده‌اند خدیجه وعائشه وحفصه دختر عمر وام حبیبه وام سلمه وسوده بنت زمعه وزینب بنت جحش وزینب الهلالیه ومیمونه وجویریه وصفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش وچهار نفر عربیه وصفیه که آخرین ایشانست اسرائیلیه واز اینها دو نفر خدیجه وزینب هلالیه در حیات سید انبیاء صلعم از دار دنیا رحلت کردند ودر حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابو الحسن بن المفضل المقدسی گفته است — توفي رسول الله عن تسع نسوة
اليهن تعزى المكرمات وتنسب — فعائشة ميمونة وصفية
وحفصة تتلوهن هند وزينب — جويرية مع رملة ثم سودة
ثلاث وست ذكرهن مهذب — مقصود از هند ام سلمه ومراد از رمله ام حبیبه است

وترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد وآنار زوجات مطهرات حضرت خیر البشر را امهات المؤمنین نامیدن بنا بر نص قرآن کریم است وچون هر یک سمت مادری بعموم ناس داشته بعد از حضرت رسول صلعم نکاح ایشان حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقی بوده واز عموم مسلمین روی خود را می پوشیده‌اند علامهٔ قسطلانی در مواهب لدنیه باین معنی تصریح نموده است **امیمه بنت عبد المطلب** ابن هاشم وعمهٔ حضرت رسول صلعم وخواهر اروی وام حکیم البیضاست که ترجمهٔ حال هر دو نگاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته وصورت آن از اینقرار است.

الا هلك الراعي العشيرة ذو الفقد — وساقي الحجيج والمحامي عن المجد
ومن يألف الضيف الغريب بيوته — اذا ما سماء الناس تبخل بالرعد
كسبت وليدا خير ما يكسب الفتى — فلم تنفكك تزداد يا شيبة الحمد
ابو الحارث الفياض خلى مكانه — ولا تبعدن فكل حي الى بعد

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته‌اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل ابی طالب
و جمع اخبار ام عبدالله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته‌اند که روزی
آن مخدره تکیه بر دیواری شکسته نشسته بود و اتفاقاً آن دیوار در هم
ریختن مشرف بانهدام گردید بسیار ازانجا ملتفت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت حق تا ما بسلامت از آنجا بگذشت آنگاه فرو ریخت و ام عبدالله کنیه یکی از بنات
حضرت سید الشهدا علیه السلام بوده ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجات
حضرت امام محمد باقر علیه السلام میباشد و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و عبدالله افطح را او بوجود
آورده و آنچه بعضی که گفته‌اند ام فروه جده مادری حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و ام
عبدالله مادر آنحضرت دختر ام فروه است قولی ضعیف اختیار کرده‌اند و حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام را دختری مکناة بام فروه بوده است ام کلثوم کنیه یکی از بنات
حضرت سید سجاد علیه السلام میباشد نیز ام کلثوم کنیه یکی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه میباشد و همین بزرگوار دختر دیگر مکناة بام کلثوم صغری داشته‌اند آرزوی
از مخدرات سمرقند و صاحب کلام دلپسند بود و این دو مطلع از وی بیادگار نوشته شد

شدیم خاک رهت گر بدرد ما نرسی	چنان روم که دگر هرگزم بگرد نرسی
بامید عشق او هر جا که هم از سر آرزو	آرزو سوای عشق و من سراسر آرزو

آقائی نامش آقا بیگه دختر فهیم قوانی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت
داشتی خود را همسر شعرا نامی انگاشتی این بیت از او

دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد	نه تنها آن عالم هر کرا دیدم غمی دارد
سبزواری در علم عروض مشتی بود این ابیات از وی	اقا دوست دختر درویش قیام
هر که کفر زلف او بشنید ز ایمان بگذرد	هر کجا آمد بالطف پریشان بگذرد
هر که دامن گیرد این دشت ز دامان بگذرد	ای فغان بو العجب در دست در دل عاشقی
زانکه عاشق ترک سر گوید ز سامان بگذرد	هر که عاشق شد از و دیگر سر و سامان مجو
گریه زارش چو بیند ابر گریان بگذرد	در فراقت دوستی کر دید چو او بوده‌است

حرف الباء

مواقع رسمی و اعیاد و غیره بعهدهٔ قدردانی و مرئت شناسی نواب علیه معظمه دام اجلالها موکول
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش در اوقات تشریفات و سرتیبات مشهور و مقبول و نشان تمثال همایونی
تمثال شهریاری که از امتیازات بزرگ دولت ابد آیت علیه است و نشان اقدس دولت
فخیمهٔ عثمانی درجهٔ احترام و بلندی رتبه و مقام محترمهٔ مشار الیها را ظاهر میسازد و شرح آثار خیریهٔ ا
ازاینقرار است (حقهٔ الماس بتقدیم روضهٔ مقدسهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام) ضریح
نقره برای شهدای کربلا علیهم رضوان الله) پردهٔ مروارید بتقدیم آستان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم تاج الماس بتقدیم حضرت رضا) تعمیر در نقره طلا کوب مسجد گوهرشاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی) وقف کاشانک) بقعه و گنبد شاهزاده حسین
در آمامه) بنای پل در ماهرآباد سمت لواسان) طبع و تقسیم مجلی تاریخ حضرت صدیقهٔ طاهره ا
از مجلدات کتاب ناسخ التواریخ **آغا بیگم** شاعره بوده مرحومه که با جلالت و حسب و نسب
و توانائی شعرا موزونان بدل توجه و احسان مینمود و از اشعار اوست — شعر

ای از آن دامی که دارد رشته جان تاب ازو — وای از آن لعلی که هر دم مجرم خوناب ازو

آغا بیگم دختر مهترقلی خراسانی عمه زن حاجی محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته اشعار از وست

زهی یاران عالم هر که را دیدم غمی دارد — دلا دیوانه شو دیوانگی هم عالمی دارد

آغا دوست زنی سبزواریه بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته با طبع موزون شعر هم میگفته است

هرکجا آن ماه بی لطف پریشان بگذرد — هرکه بیند گر زلف او را بجان نگذرد

امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند مسماة باین اسم **ام عبدالله**
دختر حضرت امام حسن زوجهٔ حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیهم السلام میباشند و معظمه
مشارالیها فاطمه نام داشته پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی الحسین اول کسی است که در وی
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوند چنانکه عبدالله محض از جانب بنی الحسین اول کسی است که دارای
این شرف گردیده چه پدر وی حسن مثنی ولد حسن السبط و مادرش فاطمه بنت الحسین است سلام الله علیهم
اجمعین و بنابراینکه مادر ام عبدالله اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر
قبیلهٔ بنی تیم که ابوبکر از آن قبیله است به بنی هاشم ملحق میشود و بعضی مادر ام عبدالله را ام فروه بنت

قاسم

مثل آن دیست و جه ما حسبه دارد من با و حرف خود اظهار داشتم و گفتم این کار موقوف بر رضای تو
من و اجرای صیغه نکاح است و بنابراین مقدمه رضای تو به ورود دعای خیر با در ازای امر او حیث مستدعی
میباشم و صورت آن مکتوب منظوم را اینقرار است

اسمع کلامی واستمع لمقالتی — فهی السلوک بدت من الاجیاد
لا تنکروا انی هجرت واننی — بنت لملک من بنی عباد
ملک عظیم قد تولی عصره — وکذا الزمان یؤول للافساد
لما اراد الله فرقة شملنا — واذاقنا طعم الاسی من زاد
قام النفاق علی ابی فی ملکه — فدنا الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربة فحازنی امرؤ — لم یات فی اعجاله بسداد
اذ باعنی بیع العبید فضمنی — من صاننی الا من الانکاد
وارادنی لنکاح نجل طاهر — حسن الخلائق من بنی الانجاد
ومضی الیک یسوم رایک فی الرضا — ولانت تنظر فی طریق رشاد
فعساک یا ابن الاکرمین بفضله — ان کان من یرجی لکل وداد
وعسی بمکرمة الملوک تفضلها — تدعو لنا بالخیر والاسعاد

معتمد و اعتماد از مضمون آن مکتوب بی‌نهایت
مشعوف شده شکر سلامت زنده بودن دختر خود را بجای آورد و جواب با شکر نعمه را لو
اظهار رضا به تزویج آن نموده و معتمد برای تصحیح این شعر را مثنه نوشت بلند

ستی کولیه بسر لا — فقد قضی الدهر باسعافه

بعضی از مورخین عیسوی اندلس گفته‌اند معتمد بن عباد دختری داشت سیده نام و او را برای بالفنس
پادشاه قشتاله داد و جهت این بود که معتمد با مرابطین جنگ میکرد و چون محتاج بامداد بعد شد با او
بود که از معاونت او بهره‌مند گردد و شده پس اندلس را و ارتداد رفته اسم خود را ماریه گذاشت اما
این گفتار مورخین مشار الیهم حسن بر نمی‌آید که اسم دختر معتمد را سیده نوشته‌اند اسم که
اعراب هرگز محترم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت عاطل است و پاره
مورخین اندلس که گفته‌اند دختر معتمد در جنگی بدست عیسویان اسیر شده و بعد میان ایشان ماند

پادشاه خاتون ششمین حکمران است از ملوک قراختائیان که در کرمان حکومت کرده اند
اسمش معروف بصفوة الدین و دختر قطب الدین و ملکهٔ فاضله و شاعره و خوش خط بود برادر خود
سیورغتمش را که میان او و حکمرانی کرمان اتفاق افتاده بود در سال ششصد و نود و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و سه
سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شاهزاده کردوچین زوجه سیورغتمش بالشکری بر
پادشاه خاتون تاخت و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگانی محروم ساخت این

دولت از نتایج افکار پادشاه خاتونست	درون پردهٔ عصمت که تکیه گاه منست
مسافران هوا را گذر به دشواریست	کله با دو سران زیر مقنعهٔ
که تار و پود وی از عصمت نکوکاریست	بثینه بنت الحباء از قبیله عذره و معشوقهٔ

جمیل شاعر و عاشق مشهور عربست و قبیلهٔ عذره بعشق و غرام معروف بوده اند و بثینه بنابر معاشقه
که با جمیل داشته ابیات عشقیه نظم کرده از جمله

وان سلوّی عن جمیل لساعة	من الدهر ما حانت ولا حان حینها
سواء علینا یا جمیل بن معمر	اذا مت بأساء الحیاة ولینها

داود انطاکی در تزیین الاسواق نقل کرده است
که چون وقتی این دو بیت را انشاد الیها نظم آورده که خبر فوت جمیل را باو داده بودند و
پس از انشاد این دو شعر بثینه از فرط هم و غم بحالت غشی افتاد بثینه بنت معتمد دختر معتمد بن
عباد امیر اشبیلیه است و اعتماد که رمیکیه نام داشته و پیش ذکری از او شد مادر بثینه بوده و
این شعر و مادر و پدر او معتمد و جد او عباد المعتضد و جد دیگر او ابوالقاسم قاضی محمد و برادرهای او
رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخندان بوده اند و لطایف و ظرایف
گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بثینه و مادرش اعتماد هر دو حالی بکمال داشته اند
وقتی که معتمد دچار یحیی بتده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعهٔ
اغمات حبس کردند دختر بثینه را باسیری بردند معتمد و اعتماد چندان از دوری بثینه و اندوه اسیر
متألم و متأثر گردیدند که الم محبوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دختر
عزیز خود خبری بهم رسانند درین حال مکتوبی منظوم از بثینه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
اسیر گرده بشخصی فروختند مالک من خواست مرا بپسر خود دهد که بمنزلهٔ زوجه او باشم چون آن اسیر

عزه

بذل از مغنیه‌های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و [illegible]
خوش آواز و نیک آهنگ بوده بکثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر اوقات
مأمون خلیفه را بنغمات طرب انگیز محظوظ و مشغول مینمود علم موسیقی را از دقایق و از حاجب و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال ایشان تحصیل کرده و ما بعد بعضی از مغنیات را بنیاد شاگردی تربیت کرده و کتابی در نغمات
موسیقی تالیف نموده که حاوی تمام دوازده مقام هست تا این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد یازدهم اغانی مسطور است برکة الست الجلیلة ام السلطان مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که مثل محفظه ذکری از وی نموده ایم این بانو اصلا جاریه ام ولد بود
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت این بانو عظمت و جلالی بکمال حاصل کرده در سال
هفتصد و هفتاد هجری عازم زیارت بیت الله الحرام شد و شرح تجملات این سفر ام السلطان را
نگارندگان اقطار در اوراق خود ثبت کرده اند از جمله نوشته اند برای اینکه اقسام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشد صد و پنجاه کلدانهای گل وسیع پر از خاک کرده در آنها انواع بقول کشته
همراه داشتند و همه روز مصرف سر سبزیده و سایر تدارکات سفر نیز بر این قیاس بوده در بازگشت ایاب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات گسترده نموده در مراجعت چون پای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر با عقبه که قریه‌ایست از قرای مصر مادر خود را استقبال کرد بالجمله این
ست از اخیریه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر مکه
او سخن میگفتند عفت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز در حد اشتهار داشته است امیر کبیر الجای
الیوسفی او را تزویج کرده و همین فقره اسباب اعتلای شان و رفعت او گردیده است وفات
ام السلطان در بیست و ششم ماه ذیقعده سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشارالیها بنا کرده و عجب است که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد

بن یحیی الاعرج السعدی این دو بیت انشا نمود	فی ثامن العشرین من ذی قعدة
کانت صبیحة موت ام الاشرف	فالله یرحمها و یعظم اجره
و یکون فی عاشور موت الیوسفی	و همین طور شد یعنی امیر الجای الیوسفی در روز

عاشورا در آب غرق شد و درگذشت گویند چون ام السلطان درگذشت پسرش سلطان شعبان

نیز صحیح نیست **بحیرة المدینه** از بناهای مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الایام در این
شهر شریف زندگانی کرده و بکمال اشتهار داشته گویند از او پرسیدند جراحتی که التیام نپذیر
نیست چیست گفت عرض حاجت کریم است بر لئیم و محروم شدن او گفتند دل کدام است و شرف
کدام گفت دل آنست که شخصی با شأن و شرافتی در حالت سفله رود و بار بیاید و شرف آنست که
شخص بداند اگر از کسی خیر و عطائی با و عاید گردد باید مادام العمر رهین منت معطی باشد بنا بر این هرگز از
کسی خواهش نکند و طلب خیر و عطائی نماید **بدر الدجی** محیی الدین در سامرات گوید بدر
الدجی با در القائم بامر الله نسبت و شمس خلیفه عباسی بوده و بعضی تواریخ نوشته اند که القائم شبی
در روشنی شمع در حالت مواقعه بوده انحال نظر بر سایه خود کرده و حرکت در نظر او ناپسند آمد بعد
از آن شب دیگر اقدام بالعمل نمود **بدویه** محبوبه و زوجه آمر باحکام الله از خلفای
فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعید مصر و با ترتیل او بوضع اصلی خود بدویه مشهور
شده و صباحت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خطط مقریزی و نفح الطیب
شرح حالات و عادات او مسطور است و نوشته اند چون این طبعا باماکن تفرج و جاهای با وسعت
و صحرا بیشتر مایل بود و در عمارات بلده دلتنگ میشد آمر باحکام الله قصری مرتفع و خوش برای او در
ساحل نیل ساخت و آنرا هودج نامید و القصر و قبها تفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بدویه با این قصر
عالی و مکان با نزهت و سایر اسباب تجمل یکی از بنی اعمام خود که ابن میاح نام داشت معشوق
گردیده انحال در نظر او هیچ مینمود و بعلاقه و محبتی که آمر باحکام الله با او داشت وقعی نمیداد و وقتی از
قصر هودج این ابیات را با بن میاح نوشت

یا ابن میاح الیک المشتکی	مالک من بعدکم قد ملکا
کنت فی حی طلیقا آمرا	نائلا ما شئت منکم مدرکا
فانا الآن بقصر موصد	لا اری الا حبیسا ممسکا

ابن میاح در جواب او مسطور داشت

بنت عمی والتی غذیتها	بالهوی حتی علا واحتبکا
بحت بالشکوی وعندی ضعفها	لو غدا ینفع منا المشتکی
مالک الامر الیه یشتکی	مالک وهو الذی قد هلکا

گویند خواهر روح حق باشد خواه عبد جاریه حق فسخ دارد خلاصه بعضی معتقدند که بریره صاحب کرامت
بوده بدلیل نصایحی که نسبت به اراده به کرده بعبد الملک بن مروان نموده توضیح آنکه عبد الملک قبل از آنکه بخلافت
و حکمرانی رسد اهل ورع و تقوی بود میگویند همیشه بتلاوت قرآن مشغول بوده و در مسجد معتکف میگشت
و بصحبت صلحا عشق داشت چون خلیفه شد آنهمه اوراد را یاد برفت و حالات او دیگرگون گردید
خود عبد الملک گفته است من قبل از رسیدن بخلافت در مدینه با بریره مصاحبت داشتم بمن گفت
ای عبد الملک برادر دارای خصال حمیده هستی هم خوست خلیفه شوی در تمام امور خلایق را بدست گیری
اگر امیدوارم خاصان خدای رعایت را سبک دم مپرسی زود چون مردم مریزم شنیده ام رسول اکرم ص فرمود
شخص اگر بدرستی رسد در خلد نظر نماید در صورتیکه بقدر سبک حجامتی خون ناحق ریخته باشد او را
طرد نمایند عبد الملک برخلاف نصایح بریره هیچ زبری مثل حجاج را بر بندگان خدا مسلط کرد همانا
نیز همه جا مسطور است که عبد الملک از خونریزی منع ننموده. پریخان خانم دختر شاه طهماسب
اول پادشاه صفوی زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در فوت شاه طهماسب اهل حرم ازآن
پادشاه دو دسته شده میخواستند حیدر میرزا پسر شاه طهماسب را گردیده و دسته دیگر اسمعیل میرزا را
حیدر میرزا که در قلعه قهقهه محبوس بود میخواستند بسلطنت بردارند و پریخان خانم طالب پادشاهی
شاهی این برادر بود و سعی او اسمعیل میرزا شهریاری ایران یافت و با اسمعیل میرزا از قلعه قهقهه
بقزوین آوردند زمام سلطنت بدست پریخان خانم بود که تا پادشاهی اسمعیل میرزا
مقرر شد بر خلاف مامول دست پریخان خانم را کوتاه کرد و دیگر امیران بکارهای دولت مداخله
نداشت با اسمعیل میرزا مرد و مردم شاه محمد پدر شاه عباس بزرگ را از شیراز برای سلطنت طلبیدند
پریخان خانم در این ایام فرصت غنیمت شاه محمد باز خود را در اعمال دولت دخیل کرد شاه محمد چون به
قزوین آمد و جلوس نمود بعقوبت پریخان خانم را اسباب فتور خود دانسته او را مقتول ساخت
بربکه از جواری آزاد شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از اقران خود امتیازی بیشتر داشت
و در خانه شخصی از اجواد و اسخیاء قریش برنی بن شریف و در مدینه منوره مهمانخانه ساخته بود که وارد
و مسافرین در آنجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میبردند قیس بن دریج که از عشاق مشهور عرب است
بقصد دیدار معشوقه خود لبنی بمهمانخانه این بربکه وارد گردیده و قرین اکرام و احترام شده است

زیاده از حد مغموم و متأسف گردید ٭ بنت عبدالمطلب بن هاشم جد حضرت رسول(ص)
و خواهر اروی و ام حکیم البیضا و امیمه هستند و شرح حال این سه خواهرش ذکر شده و این ابیات
را در مرثیه پدر خود عبدالمطلب انشا نموده

أعینیّ جودا بدمع درر ... علی طیّب الخیم والمعتصر
علی ماجد الجدّ واری الزناد ... جمیل المحیّا عظیم الخطر
علی شیبة الحمد ذی المکرمات ... وذی المجد والعزّ والمفتخر
وذی الحلم والفضل فی النائبات ... کثیر المکارم جمّ الفخر
له فضل مجد علی قومه ... منیر یلوح کضوء القمر
أتته المنایا فلم تشوه ... بصرف اللیالی وریب القدر

پرتو پیاله والده مرحوم سلطان عبدالعزیز
که عم اعلیحضرت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت دولته بوده بسیار نجیبه و صاحب
آثار خیریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در مرحوم جامع کاسب که حریق افتاده
انبوه ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و سه جامع شریف و کتابخانه و مکتب
و سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیشکار و متولی برای آن تعیین فرمود و سر مقبره برای
در همانجا برای خود ساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را کشتی بخار ممتازی خاص سواری بود
که زیاده از حد بدان رغبت داشت و آن کشتی را باسم والده معظمه خود پرتو پیاله نامیده
بود و اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ناصرالدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و سیم جمادی الآخر
از سال هزار و دویست و نود هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
عبدالعزیز خان با قایق مخصوص تا آن سفینه آمده شاهنشاه ایران را استقبال کردند ٭ بریره جاریه
عایشه که عایشه او را آزاد نمود و قبل از آزادی او را غلامی مغیث نام بزنی داده بودند چون بآزادی
نایل شد حضرت رسول(ص) او را مخیر فرمودند که در تحت نکاح غلام بوده باشد یا خارج شود و این در کتب
فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول در فصل بعد از نسخ در مسئله خیار العتاقه ذکری از او شده
است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مرد حر یعنی باشد و آزاد شود و بخواهد فسخ
آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها میگویند که اگر زوج او حر باشد نمیتواند فسخ کند و سایرین

هر دو از جواری خلیفهٔ متوکل عباسی بودند و قریحهٔ بکمال داشتند روزی متوکل بازوی آنها را گرفته
این بیت بخواند تعلمن اسباب الرضا خوف سخطه وعلمه حبی له کیف یغضب
پس از انشاد این شعر به بنان و فضل گفت هر یک بیتی بنظم آورید که با این شعر مناسبت داشته باشد

فضل در حال این بیت را بدیهه گفت
یصد وادنو بالمودة جاهدا
ویبعد عنی بالوصال واقرب
بنان نیز بی تامل سرود
وعندی له العتبی علی کل حالة
فما منه لی بد ولا عنه مذهب

در لطف و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و در جودت طبع این دو زن را برهانی باهر است احتیاج بدلیلی دیگر نیست **بنت الجودی** دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است جودی وقتی از جانب قیاصرهٔ روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت الجودی بحسن جمال مشهور بود وقتی عبدالرحمن بن ابی بکر بقصد تجارت بشام رفته مشار الیها را بدید و شیفتهٔ جمال او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعدها در فتح دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد الرحمن شد و مدتی از وصال او متمتع بود آخر الامر آتش هوا منطفی و سرد گشت و بنت الجودی را بقوم و قبیلهٔ خود اعاده داد **بلنت خداویردی** از مسطورات اشخاصی که وقایع عرب و عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بلنت خداویردی در سال ششصد و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شده و خلقةً بازو نداشته و پستانهای او مثل پستان مرد بوده با پای خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عهدهٔ تحریر مقصود و مرام خود بر میآمد یکی از وزرای مصر او را احضار کرده و بسیار او معاینه نموده و وظیفه برای او قرار داد گویند مقبرهٔ مشار الیها هنوز در اسکندریه هست و موقوفه دارد **بوران** دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجهٔ مأمون خلیفهٔ عباسی است پدرش بجوانمردی مشهور و خود او زنی عاقل و ادیب بوده داستان تشریفات عروسی او و پیشکشیها که در این موقع حسن بن سهل بمأمون داد و بخششها که خلیفه نمود طولانی و مشهور است از جمله گویند در شب زفاف او شمعی افروختند که از چهل من عنبر ترتیب داده و حصیری در حجله گسترده که با کلابتون بافته و تمام سطح آن بجواهر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حصیر بدید گفت قاتل الله ابا نواس گویا این حصیر را دیده و گفته است کان صغری وکبری من فواقعها

وتفصیل این قصه در جلد سیم اغانی شرح آمده بزعم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر
سلطان عبدالمجید خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نساء بوده و کارهای خیر نموده و جسد
مسجد و قرائتخانه و مکتب ساخته اما بهترین ابنیه او مریضخانه ایست که در بیشکی باغچه اسلامبول
واقع است و بهمت تمام ساخته شده که هر مریض در آن مداوا شود و از موقوفه که برای المریضخانه قرار
داده دوا و غذا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مریضخانه اسباب
لطافت هوای آن مستشفی و در سایه آن سایر ملاحظات میرسد که از هر جهه مناسب است مثال
بصبص مغنیه مشهوره از جواری یحیی بن نفیس عباسی بوده و بمهدی خلیفه او را بقیمتی
گزاف ابتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمالی
یافته و در وصف او سروده اند

فان تبدلت فات الهلال	تحیرت الشمس دائرة
فما مضی کان بکون الخیال	سبحانک اللهم ما هکذا
وعاونت ممن ید بها التمال	ان ادعت بالعود فی مشهد
حدقا وزان الحدق منها الدلال	عنت عناء لتستقر السعی

بغداد خاتون دختر امیر چوپان مشهور
است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت
و چوپانیان چهل سال مستقلاً حکمرانی کردند و ایشان از فروع سلاطین چنگیزیه و از احفاد چنگیز محسوب
میشوند بغداد خاتون بفصاحت و ملاحت معروف و در حباله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان
امرای تتار میباشد بود چون سلطان ابوسعید با وصل و عشقی بهم رسانید ناچار شیخ حسن او را طلاق
داده سلطان ابوسعید تزویج نمود و این رسم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحائف الاخبار
گوید ملوک چنگیزیه عادت داشتند که زوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شوهر او را طلاق
میداد و پادشاه تزویج می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید را فرط میلی که بغداد خاتون داشت
تمام مهام امور خود را با و تفویض کرده بود بنابراین بر اختکار بعضی معتقد بعد از فوت سلطان
ابوسعید ارپا خان که بجای او پادشاه شد بغداد خاتون را تهمت مسموم کردن سلطان ابوسعید
متهم و معدوم ساخت
بنان ابن ظافر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره

بعض مصحف جلد ... کمال است

۴/۱۲ دو

گر بیستو دان روی چو خورشید مرا | پادشاهی سپر که دعوی خدائی بکنم

بیگم جان خانم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بوده وارلطف مدرها
خانم دختر قادر خان بسطامی که ترجمه حال او پیش نگاشته شد بوجود آمده واورا خانساجی سیکشته اند ومرحوم
محمد قاسم خان امیر تزلی داده شد وخاقان مغفور بر علاقه نامه با این اختر داشته وعمر اخصر او را همراه
بعصمت قرار میداد مدوا بین نجد وجنس معروف بطایفت اهل عرفان کامل ومرید مرحوم حاجی ملاصالح
همدانی که از مشایخ العصر تمامی آید بوده ومرسال سالی طلیعه سیح خود بیار معهود و محمد قاسم خان اسرتوسم
از خاقان مغفور بسیار محترم میداشتند ، از تمیع داماد های آن پادشاه مشار الیه و محمد ابراهیم خان
ظهیر الدوله شوهر کابیون خانم که خواهر بیگم جان خانم بود برتری واختصاص یافته در سر سفره با دستان
ودر مجالس حاضر میشدند بدور مروان مغفور ارخوار حینه و در عصر عباسیین در بغداد
بوده وبحار بنت الملک شهرت نموده وآواری خوش داشته شریف الاحمر معود حسن

الساهی بیه مشارالیه کرده ودر جواب گفته

الی فاسکت ...		تشکی القلب ظلمته فی الحسا
		بکاره الیه تابعیه الیه علی الفصاحت
معروف وابدوحت از مشایخ افکار آید		تا ربد دولت فاحضر من دارنا
سعاجسا ما فی التراب دمیا		ودکتا دهره لیوم تکرد سته
فالیوم ارده الزمان مصوبا	وله	اتوی این هد للجلاء فما ادکا
فهاب ذاک وان اراد نعید		متلک نسک فی الاملا اضلاله
اعر البغر وللسماو سعید	وله	ودکتا اطراف امور ولا ادری
موقا المار من امته ما طما		والله اخرمدتی فتطاولت
حتی رایت من الزمان عجائبا		فی کل یوم للزمان خطبه
من ابجمع لا آل احمد عائشا		صاحب عقد الفرید می نویسد بکاره بلاتیه

لاالله ودین ابیات از معاویه مدکفته بود دفتی تشیع واو ابراین داشت که مجلس معاویه رود
واز او چیزی بخواهد عمرو بن العاص و سعد بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون
بکاره را دیدند گفته مد این همان است که این اشعار را گفته است وهر یک از ایشان مکی از آن اشعار

حصاة در علی ارض من الذهب	و حریری صاحب مقامات که در مقامه

تبریزیه میگوید و ملقیس بعد شها و بوران بعد شها اشاره بهمان حصیر زربفت است گوید در شب زفاف بوران
عادت زنان فارس شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت اتی امر الله فلا تستعجلوه

مامون متعجب شده این شعر انشا کرد	فارس ماض بحربته صادق بالطعن فی الظلم
رام ان یدمی فریسته فاتقته من دم بدم	از جمله ظرائف اشعار که در این مورد نظم
کرده بودند شعر محمد بن حازم باهلی است که با اینکه	بارك الله للحسن ولبوران في الختن
یا ابن هارون قد ظفرت ولكن ببنت من	مامون چون این بیت شنید گفت بخدا که

دانم ابن حازم مرادش چه بوده است باری بوران در سال یکصد و نود و دو هجری متولد شد و در
سنه دویست و هفتاد و یک درگذشت عقد مزاوجت او با مامون خلیفه در دویست و دو
و زفافش در ماه رمضان دویست و ده و چون مامون در دویست و هیجده وفات کرد ایام
زفاف زیاده از هشت سال با بوران بهم بسر نبوده بورانی که غذائیست معروف و اعراب
اثر البورانیه میگویند منسوب به بوران ملکه شد و اسم بوران اصلا خدیجه بوده است بهروزه خانم
زوجه شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری بسلطنت ایران
فائز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم سلطان عثمانی کرد بهروزه خانم
چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بهروزه خانم تاجلی خانم نوشته اند و صاحب
صحایف الاخبار تاجلی خانم را محبوبه شاه اسمعیل دانسته میگوید و در هر حال بعنایت مودت
دولتین اسلامیتین با سرگذشت سال اخری ایران را باز آوری میشمائیم بهیه البکریه
دختر عبدالله و از قبیله بکر بن وائل و از زنان صحابیه بوده است ابتدا با پدر و اهل قبیله خود بحضور
حضرت رسالت پناهی صلعم آمده بشرف اسلام مشرف گردید و بیعت نمود و در هنگام بیعت مصافحه
با رسول صلعم بود در مردان اما در زنان فقط بقول بیعت میدادند خلاصه پیغمبر اکرم در حق
بهیه و اولاد او دعای خیر فرمودند [illegible] این دعا بدرجه اجابت آمد بنا که عده اولاد او بشصت رسید
و از این شصت نفر چهل نفر ذکور بود و بیست نفر اناث در جهاد شهید شدند و ابن اثیر بفقره
تصریح کرده است بیگم دهلوی شاعره بوده است از شاه جهان آبادی و از شعرای اردو

لسانی عن ثنائه مترح | فصل الذی زعمتم وسابح
وفنادی الذی زعمتم صلاح | ما علی من احب مولی الموالی
وارضاه لنفسه مرحباح |

تذکار پای خاتون چنانکه پیش در

عنوان بنت البغدادیه اشاره نمودیم دختر ملک ظاهر بیبرس بندقداری بانی رباط البغدادیه مصر است که در خطط مقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقاه عظیمی بوده تذکار پای خاتون رباط البغدادیه را در سال ششصد وهشتاد وچهار باسم بنت البغدادیه ساخته و این با جمعی دیگر از صالحات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقاه مزبور مخصوص زنان بوده همیشه زنی از اهل علم وصلاح در آنجا اعتکاف نموده و نسوان را نصیحت و وعظ میکرد و علم و ادب میآموخت مقریزی گوید ام زینب فاطمه بنت عباس البغدادیه زنی بود در علم فقه با مهارت و تفقه و تقلیل از لوازم معاش قناعت نمود از نصایح سودمند مردم را منتفع و متذکر میساخت و خود بعبادت ولعی تمام داشت و بسیار زنان مصری و دمشقی که از او استفاده واستفاضه کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات مزبوره اهل صلاح بجلالت او مایل بودند و در هر حال رعایت شأن و احترام او مینمودند و فی الحقیقه مباهات از او وهمگنان را مشهود میشد و او منتهی الیه درجه کمال گردید تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بعد از او اهالی که بجای او بمسند برتری و تقدم بر نسوان معتکفات رباط بغدادیه نشستند بغدادیه مشهور شدند گویند چون رباط بغدادیه خانقاه معظمی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بود زنهائیکه از شوهر خود طلاق میگرفتند وعده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نسوانی که شوهرهای ایشان از ایشان دوری وتبری مینمودند تا زمانی که باز بحسن میل و مسالمت آیند در آنجا اقامت داشتند و زنی که خدمت آن خانقاه میکرد هر گز حرکتی خارج از آداب معینه ممدوحه نکرد و این اصول در این محل تا مدتی منضبط بود از سال ششصد وسی بواسطه انقلاباتی که در مصر روی داد شیرازه انتظام این خانقاه از هم گسست ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر سلطان محمد خان رابع مشهوره اوجی است مشارالیها صاحب بنای جامع اسلامبول بوده و موقوفه این مسجد را او وقف و برقرار کرده بنای یکی جامع را ابتدا ماه پیکر سلطان معروف

مسطور در فوق را خوانده و بکار برده نیز خود اعتراف کرد که ناظم این ابیات اوست معذلک معاودت
متعرض نشده گفت انحال هر حاجتی که داری بخواه بگذار گفت پس این چیزی توانم خواست و مراجعت
نمود **بلقیس** دختر محمد بن مدرالدین بن تاج الدین بلقیسی است و جد او سراج الدین استاد ابن حجر
عسقلانی بوده و با آنکه خانواده مشار الیها همه اهل علم و فضل اند وجود این اسباب افتخار و
اشتهار اینها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او بغایت مشهور است در ماه ذیقعده سال
هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در این وقت زیاده از شصت سال داشته
ده سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و اورا
از مشایخ طریقت شمرده اند قاله ابن حجر **بی بی دست** همان بنت خداویردی است که در
حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در تذکره خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش بی در مصر
پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند اظهار کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را
خوش و لطیف نوشت و مردم با واقعات بی نمودند و بالی وافر بتحصیل نمود چنانچه ابن تغری در
نجوم ظاهرهٔ خود بمطلب تصریح کرده است **بی بی خواهر** شیخ عبدالله دیوانه بوده و
بیدلی حزین ذکری او را نموده در هرات اقامت داشته و گاهی نیز نظم میآورده اشعر روست

روم بباغ و بنرگس دو دیده وام کنم	که بانظاره آن سرو خوشخرام کنم

حرف التاء

تحفه عربیه عارفه بوده است و اورا
دارای مقام ولایت دانسته اند و در نفحات الانس ذکر او شده است و بیار مسطورات
همان کتاب تحفه جاریه سازنده و نوازندهٔ عود و مملوکه نخاسی بوده عشق حقیقت او را بخود میآمد
و از خوردن و آشامیدن باز میداشت و روز به آه و زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد
اهل خانه بستوه آمده او را بمریضخانه مجانین میسپرند سری سقطی او را از مریضخانه بیرون میآورد
و پولی بمالک او میدهد و او را آزاد میسازد که ابیات عاشقانه بسیار بنظم آورده از جمله
اشعار مسطور را در مریضخانه گفته است

معشر الناس ما جننت و لیکن	
اما سکرانة و قلبی صاح	اغللتم یدی و لم آت ذنبا
غیر جهدی فی حبه و افتضاحی	انا معتوته بحب حبیبا

هجری در دمشق دار الملک شام متولد شده بود و اوایل سال پانصد و هفتاد و نه درگذشت
وفات پدرش ابوالفرج در اواخر صفر پانصد و نود و رحلت جدش علی بن عبد السلام روز شنبه
نهم ربیع الآخر سنه چهارصد و [illegible] اتفاق افتاد و اصفهانی پسرش ابوالحسن علی را در اسکندریه دریافته هم
مصر شنیده بود و ابوالحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم لغت یدی طولی داشت
و آنچه را مشکل [illegible] نگاشت همت بر ضبط آن گماشت پدر ابوالحسن علی که [illegible] ابتدا اصل معروف
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود متولد شده و در اول ربیع الاول پانصد و شصت وفات
در اسکندریه بدار بقا شتافت و ارمغان قریه بوده در [illegible] شام و لقب الارمنی به سبب آن بدو داده شد
ترکان ملکه بانو سلطانشاه بن ایل ارسلان است و سلطان تاج الدین خوارزمشاهی
بود [illegible] که سلطانشاه برادر [illegible] خان [illegible] بادر [illegible]
در ولایت خراسان حکومت می‌نمود چون ایل ارسلان درگذشت سلطانشاه [illegible] خوارزم [illegible] داشت
و علاء الدین برادر بزرگتر بود لهذا جنگ در میانه گردید پس از آنکه [illegible] سلطانشاه مغلوب
خان شده کار بمصالحه انجام یافت و بعضی از بلاد خراسان به سلطانشاه تعلق گرفت و او در سال پانصد و
[illegible] هجری بمرد و مملکت او را نیز تکش خان [illegible] و چیزی نگذشت که ترکان ملکه هم بتکش خان
منتقل گردید **ترکان خاتون** دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هشت هجری که هلاکو خان عزم تسخیر شام داشت بدر الدین لؤلؤ حاکم موصل را واسطه
کرده از امیر [illegible] معاف داشت و پسرش ملک صالح را با عساکر موصل باردوی خود ملحق ساخت
و سایر حالت اطاعتی که از او حصول [illegible] مشهود هلاکو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین بملک صالح ولد بدر الدین لؤلؤ تزویج نمود **نماضر بنت منظور بن زبان**
دختر عبد الله بن زبیر است و نوار منکوحه فرزدق شاعر معروف وقتی که میخواست از تحت
مزاوجت زوج خود خلاص و مستخلص شود نماضر را در این امر شفیع قرار داد که آن پسر با استخلاص
او اقبال ورزید و اهتمام نمود و فرزدق به پسران زبیر متوسل شد و نوار بواسطه شفاعت نماضر بر فرزدق
غالب آمد و این حال فرزدق بحضور عبد الله آمده این بیت ارتجالا گفت

لیس الشفیع الذی یأتیک مؤتزراً		مثل الشفیع الذی یأتیک عریانا

به کوشش والده سلطان ابراهیم خان بنا و چون او درگذشت خدیجه سلطان با تمام آن بنا پرداخت
و علاوه بر این بنا آثار خیریه از قبیل مکتب و سقاخانه و احداث قنات و غیره داره و مقبرهٔ
برای خود ساخته است خیرات و مبرات ایشان در اسلامبول در افواه مذکور و ایالی رابعه د[خت]
اند چون وقتی که سلطان محمد خان رابع بسریر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ماه پیکر سلطان مادر
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والده کوچک گفتند و والده کوچک در سال
هزار و نود و چهار هجری وفات نمود ۞ تقیة الارمنازیه دختر ابو الفرج غیث بن علی
بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن فاضل است که ملقبه به ام علی بوده
و پیش ترجمه حال او را وعده دادیم بنابراین گوییم ام علی تقیه در علم و فضل و شعر و فصاحت جهانی
و شهرتی بکمال داشته وقتی در اسکندریه ملازمت ابو طاهر السلفی را اختیار کرد و ابو طاهر
از مشاهیر حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از تقیه ذکری نموده گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بود هم پایش میخی گرفته زخم شد دختر کوچکش قطعه
خود را پاره کرده پای مرا ببست تقیه آن نوشته را دیده اندر وقت را بدیهه انشاد نمود

لو وجدت السبيل جدت بخدي	عوضاً عن خمار تلك الوليدة
كيف لي ان اقبل اليوم رجلا	سلكت دهرها الطريق الحميدة

قاضی شمس الدین بن خلکان گوید تقیه این مضمون را از هرون بن یحیی المنجم اقتباس کرده که گفته است

کیف نال العثار من لم یزل منـ	ـه مقیماً في کل خطب جسیم
او رقی الاذی الی قدم لم	تخط الا الی مقام کریم

او قصاید و قطعات بسیار دارد که همه فصیح و آبدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المنذری
گوید تقیه قصیدهٔ خمریه باسم ملک مظفر تقی الدین عمر برادرزادهٔ سلطان صلاح الدین ایوبی انشاد نمود و در
آرایش بزم نشاط و بساط انبساط و اقداح راح و لهو و ارتشاف مبالغت کرد تقی الدین گفت تقیه
در عهد صبی این اطوار و احوال فرا گرفته است تقیه این حرف بشنید قصیدهٔ در رزم نظم آورد که
دقایق امور حربیه را حاوی بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامهٔ دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیه فنون شعر ماهر و در سخن سرائی مبسوط الید است تقیه در ماه محرم سال پانصد و

الا و منازی است که پیشش ترجمهٔ حال او نگاشته شد تتمیم آن ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت
محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی بسر میبرد و ابو الحجاج صاحب کتاب الف با با پسر مشار الیها
که معروف با بو الحسن علی بن حمدون است همدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل مینموده و
در ماه جمادی الاخری سال پانصد و شصت و دو ابو الحجاج ابن عتقه اجازه گرفته و ابو الحجاج مسابقتی
میگوید ابن عتقه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده قرائت
و روایت نمایم و برخی از اشعار از یک قصیدهٔ طویله که در مدح حافظ السلفی است بشرح ذیل ذکر مینمایم

اعوام ما قد اشرقت ایامها ... وعلا علی ظهر السماک خیامها
والروض مبتسم بنور اقاحه ... لما بکی فرحا علیه غمامها
والنرجس الغض الذی احداقه ... ترنو فیعجم ما تقول حرامها
والورد یحکی وجنة محمرة ... الخجل من فرط الحیاء لثامها
وشقائق النعمان فی وجناته ... حالات مسک خالها رقامها
وبعد از اکمال نسیب شروع بمدح حافظ السلفی کرده ... یا صاح قم لسعادة قد اقبلت
وتنبهت بعد الکری نوامها ... واجمع خواطر بالتخلی وکربا
لما تجرد للقریض حسامها ... مدح الامام علی الانام فریضة
فخر الائمة شیخها وهمامها ... الحافظ الحبر الذی شهدت له
ارض العراق بفضله وشآمها ... واخر قصیده را طوری خوب گفته که تخلص

الطافت و رشاقت اوایل آن را فراموش میناید شد و دختر حسین بن اویس از بجای
ترکان و زنی بدیع الجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک طاهر برقوق از ملوک چراکسه
او را تزویج کرد و بعدها طلاق داد عم او را داود شاه ولد ابن شاهزاده بن اویس او را بزنی بگرفت
چون ببغداد بازگشتند عم او احمد درگذشت و شاه ولد شوهر مشار الیها بتخت پادشاهی نشست
اما او شوهر خود را نابود نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه ولد پسر قرا یوسف با او حمله کرده
یکسال بغداد را در شدت محاصره داشتند و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و شستر را متصرف
شد اهالی او را با محمود بن شاه ولد پسر شوهر او مسند حکمرانی متمکن کردند و محمود را نیز ملک سا...

و از آن وقت شفیع عریان ضرب المثل شد ابن خلکان در ترجمهٔ حال ابو الفضل ربیع بن یونس بن محمد بن عبد الله بن
ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل
و اعتماد را با بو الفضل ربیع داشت روزی با و گفت مرحاجتی که داری از من بخواه ربیع گفت استدعا دارم
که پسر من محبت داشته باشید خلیفه گفت محبت امری اختیاری نیست ربیع گفت بلی چنین است اما وقتی
که انعام و احسانی با و بفرمائید در او حالت محبتی بسبب تکلمه حاصل میشود و چون آثار حسن او بظهور رسید
در قلب خلیفه بیرا اثر کرده مهری پدیدار میگردد چه مودت مودت می آورد و ممکن است که اندک اندک
رو با زدیاد نهد و بدرجهٔ مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و
شفاعت او بمثل شفاعت شفیع عریان مقبول افتد در عرب نذیر عریان بمثل شفیع عریان ضرب
المثل است و منشاء آن اینکه وقتی زبیر نام از قبیلهٔ خثعم عریان بر طایفه آمد و خبر داد که قبیلهٔ او
غارت کردند و از آن وقت رسم شد که هر کس میخواست قبیلهٔ خود را خبر دهد که جماعتی بهت آنها میآید عریان
شده می آمد و میگفت انا النذیر العریان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد تنوسه
کنیزک مغنیه بود از علیه یا عباسیه دختر مهدی عباسی و در حق تنوسه گفته اند

لم تطب اللذات الا لمن	طابت له لذة تنوسه
عن صوت ظلمت عمره	کانت بسحر الصبر محوسه
وکیف صبر النفس عن غادة	تظلمها ان قلت طاوسه
وجنة ان شبهتها بالتي	فی جنة الفردوس مغروسه

و موقع و داستان این ابیات در کتاب ابن طاهر موسوم به بدایع البدایه مسطور است
تمیمه بنت وهب زوجه رفاعة القرظی الصحابی بود و مشار الیه او را بسه طلاق مطلقه نمود و
عبد الرحمن الزبیر القرظی او را بزنی گرفت چون تمیمه عبد الرحمن را عنین یافت از او مفارقت کرد و از
حضرت رسول مستدعیا شد که آیا همینقدر محلل برای تجدید مزاوجت با رفاعه کافی است فرمود نه تا حتی
تذوق عسیلتک و تذوق عسیلته الزبیر بفتح زاء است تومان آغا این نام نامی بچند نفر دختر
سلاطین عظیم الشان داده شده و در عصر ما یکی از بنات سلطنت عظمی مسماة باین اسم و ملقب
بفخر الدوله میباشد تقیه دختر خطیب محدث ابو الفرج غیث بن علی بن عبد السلام

بسو حال بره برانداخت افتاد پریشان و گریان و محصور قلب سر بسجده گذاشت و گفت خدایا
مرا نگهدار که رسوا نشوم و من توبه میکنم که بار دیگر به کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که یکی را
از جامه زنی بیرون آوردند بسوی او خدا را شکر بجای آورده فرصت یافت از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از بر انداخت و با مردان ابو سعید پیش مجتهد رفت و بکلم توجه
الی الله توبه نصوحا توبه کرد و او را ابراسید [illegible] بتوبه و در اسم [illegible] و افواه مشهور گردید تصویر سنه
[illegible] آزادی امیر [illegible] آزادی شنیدم که نام و لقب عالم بود شعرا در او میگفت این بیت

[illegible]	فتنه [illegible]
[illegible]	جوش نقل کرد که روزی [illegible]

بود [illegible] شوهری که مرد شاعر بود این [illegible]

آمدم و کسی [illegible]	تصویر بالدیه مصراع دیگر را گفت
[illegible]	

حرف الثاء

ثبیته بنت یعار زوجه ابو حذیفه است و ابو حذیفه از اکابر قریش و پسر عتبه بن ربیعه
و برادر هند بنت عتبه است ابو حذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در شمار صحابه معدود
گردید بار حبشه هجرت کرده و از انجا بمدینه [illegible] و در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول صلعم را داشت تا در یوم الیمامه شهید شد و جنگ بدر که کفار مبارزت
طلبیدند و اصحاب نبوی را بجنگ تن به تن دعوت میکردند رسول اکرم صلعم او را از رفتن بمیدان
منع فرموده بود و هند خواهر ابو حذیفه در آن غزوه حضور داشت [illegible]
[illegible] حمیت جاهلیت [illegible] را در حق برادر خود [illegible] کرده گفت

فاشكرت ابا دنا بالدم صعر	حتى شبت شبابا غير محجون
الاحول الاثعل المشؤم طائره	ابو حذيفة شر الناس في الدين

ثابته زوجه ابو حذیفه [illegible] است [illegible] و از [illegible] بوده است
و ثبیته بنت الربیع و ثبیته بنت سلیط و ثبیته بنت الضحاک و ثبیته بنت النعمان [illegible] صحابیه بوده
[illegible] و ثبیته بنت حنظله [illegible] [illegible] ثوبیه [illegible]

در سال ششصد و نود و ده هجری خود مستقلا حکمران شد و بصره با اعراب حرب کرده و سریره و آن
تصرف مشارالیها درآمد و بنام او خطبه خواندند و سکه زدند آخرالامر در سال ششصد و بیست و دو
درگذشت در انبا رابن حجر ذکر شده و بیست **توتی اتون** زوجه ملا القالی که معاصر میر
نظام الدین علی شیر بود طبع بالاک و مزاج بیباک داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و باهم طرفه

مزاح دوست میداد توتی ملا این رباعی است
کاواک شده چو نی ارادو بیشت مرا
بیدار کند از ضرب انگشت مرا
هم خوابگی سست رگی کشت مرا
قوت نه چنانکه با تو اندر داشت
و بجای این رباعی درجواهر العجائب اینرا نیز بخط آمده
شبها همه پشت سوی من خوابگی

یاران ستم پیره زنی کشت مرا
گریست سوی او دمی خواب کنم
توتی پیر در جواب رباعی را نوشت
روزی بنود از و بحر پشت مرا
بهتر بود از انگشت دو صد مشت مرا
ملا همه با و تو ماه است نیست مرا
بگذار که دل گرفت از انگشت مرا

تاچه دردلی طعنه باشد مرا

موتی تخلص زنی از مخدرات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه گوئی مدیحه کمال بوده و نقل کرده که شوهر توتی با امردی سر پیر دوار ل
ملتفت شد توتی از این ادای نامعقول بجان آمد و این رباعی را مناسبت انشا نمود

آن شوخ که هست حسن عالم گیرش
ای خواجه بیا نامس و تو صلح کنیم

یارب چه شود دشمنی که امد ریش
تو با کوشش بسار و من با کیرش

مرد بدیدن این دو بیت منتبه شده امرد را وداع کرد و توبه النصوحا از فعل بد نمود و پیش توتی
و با وی الس گرفت و در آفتاب عالمتاب اختر مسطر آمده که شوحا شخصی بود در تیرا ریش و
بروت نداشت و بیوسته رخت زنان پوشیده در حمامی که مخصوص برای غسل زنان بودمی
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و از اکال امتنع و حکایات شهوت انگیز بعشوه های دلربا
وغمزه های بلاحیه و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و سر شوق و ذوق و حیا و برده می
آمیخت با این عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشناخت که مرد است روزی دختر حاکم در لب
حمام آمد و بکمس قیمتی از انگشت او جدا شد دختر در تمام را بست و جستجوی آن حسن به مدد

کریب و بر سبیل تمثل این شعر بر زبان آورد

نفسی من لا یستقل بنفسه
ومن هو ان لم یحفظ الله ضایع

بعد از آن این ابیات را نظم کرده نزد عمر بن ربیعه فرستاد

اتانی کتاب لم یر الناس مثله — امد بکافور ومسک وعنبر
وقرطاسه قوهیة ورباطه — بعقد من الیاقوت صاف وجوهر
وفی صدره منی الیک تحیة — لقد طال شوقی نحوکم وتذکری
وعنوانه من مستهام فؤاده — الی هائم صب من الحزن مسعر

عبدالرحمن السهیلی که شارح سیرهٔ ابن هشام است گوید ثریا نوادهٔ قتیله دختر النضر است و قتیله زوجهٔ حارث بن امیه جد ثریاست یعنی مادر پدر او بوده و بعضی قتیله را خواهر نضر دانسته اند ولی سهیلی گوید صحیح آنست که دختر اوست (حرف الجیم) جان فدا قادین افراقادین بخاطر می آید که شخص خاتون باشد هر حال این در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در معظمات امور دخالت نموده و باطبا و اسا میر ... کارهای خطیر ... از سلطان مراد خان پیر همان بود و قدرت مانده از قرار مذکور مساعی بسیار کرده از جمله در بنا و اصول مسجد جامع و سقاخانه ساخته مهر صفات ادا یکی اعانت ظالمان است ... میرد و مراد را وا ابراهیم پاشا خون از طریق الصواب عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجهٔ کمال رسانید جان فدا قادین مهر جواهری را برکنار نهاده در جلس و قتل او ساعی گشت جرباء بنت قسامه مادر زن حضرت امام حسن ع و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمالی بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احتراز میکردند چه با وجود او انها را آرایش و بهائی نمی ماند بنابراین او را جرباء میگفتند و جرباء زمین آنست که با خوشی جرب مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض مسری ایمن مانند و بنت قسامه را محض دوری جستن زنان از وجرباء گفته اند و آسمان را هم بنظر بکواکب جرباء میگویند طاهر اسمعیل بن علقمة المری پیر دختر مادیگری بااین اسم داشته است جعده دو نفر صحابیه که هر دو از انصار و اهالی مدینهٔ منوره بوده جعده نام داشته اند و جعده زوجهٔ حضرت امام حسن ع که آنحضرت را باغوای معاویه با یزید مسموم ساخت که بوصال الهی از آن پدر و پسر

رسول صلعم بوده و مژده ولادت سید انام را با بولهب او داده و ابولهب او را آزاد کرد و او اول
کسی که شرف دایگی آن بزرگوار را نایل شد ثویبه بود بعد حلیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی
که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیرخواره داشت مسروح نام و چون ابوسلمة بن عبد الله بن
جحش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی این است
که سید عالمیان اسد الله حمزه از پستان آمنه شیر خورده اند بهر حال ثویبه حمزه سید الشهدا را هم شیر داده است
مأثور است که چون ابولهب بحضرت رسول صلعم ایمان نیاورده درگذشت او را از پس عباس حضرت
عباس بخواب دیدار او پرسید که در چه حالی گفت در نار جحیم و عذاب الیم هستم جز در شب ولادت
رسول اکرم بجهه اینکه ثویبه را بمژده تولد آنحضرت آزاد کردم از عذاب آسوده ام خلاصه در
اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما مخصوص دایگی حضرت رسالت پناهی در انجیل گزارش نموده ام
ثریا) معشوقه عمر بن ابی ربیعه المخزومی از سرهنگ شعرای اسلام و دختر عبد الله بن الحرث بن
امیة الاصغر است و از جمله اشعار رایقه که عمر بن ابی ربیعه در حق او گفته در وقتی بوده است
که سهیل بن عبد العزیز بن مروان مسمار الیهار را تزویج نموده و آن قصیده است ملولانی که مطلعش این است

ایها الطارق الذی قد عنانی	بعد ما نام سامر الرکبان
زار من نازح بغیر دلیل	یتخطی الی حتی اتانی
و در این قصیده می گوید شعر	
ایها المنکح الثریا سهیلا	عمرک الله کیف یلتقیان
هی شامیة اذا ما استقلت	وسهیل اذا استقل یمان
و لطف این اشعار پوشیده نیست بر سخنگویان	
از فراق ثریا و تزویج او بسهیل عمر بن ابی ربیعه گفته	
من رسولی الی الثریا فانی	ضاقنی الهم واعترتنی الهموم
یعلم الله انی مستهام	بهواکم وانی مرحوم
و این اشعار ذیل را عمر بن ربیعه کاغذ وی نوشته	
و از امیر المؤمنین علیه السلام در حق ثریا فرستاد	
کتبت الیک من بلدی	کتاب مؤله کمد
کئیب واکف العینین بالحسرات منفرد	یورقه لهیب الشوق بین السحر والکبد
چون ثریا این ابیات را بدید و بر خواند شد	

[illegible]

دستار غم ز دست ز گلزار بخت ما		اهم چاید در جگر بخت ما

جنان محبوبه ابونواس شاعر جاریه صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و منسوب بآل ابو عبد الوهاب ثقفی محدث که در بصره متوطن بوده و اخبار و اشعار ابونواس را روایت نموده ابونواس باو معشوق شده و اشعار زیاد برای او گفته سالی جنان بحج رفته و ابونواس بامید وصال او عزم بیت الله کرده و در همان وقت این ابیات مسطوره ذیل را بنظم آورده

الم تر انني افنيت عمري		بمطلبها ومطلبها عسير
فلما لم اجد سببا اليها		يقربني واعيتني الامور
حججت وقلت قد حجت جنان		فيجمعني واياها المسير

و ابونواس در اثنای حج قطعه در تلبیه نظم کرده که غالب ارباب سلیقه تحسین نموده اند بسیار مناسب است

قطعه در این محل مسطور می شود	الهنا ما اعدلك	مليك كل من ملك
لبيك قد لبيت لك	لبيك ان الحمد لك	والملك لا شريك لك
والليل لما ان حلك	والسابحات في الفلك	على مجاري المنسلك
ما خاب عبد املك	انت له حيث سلك	لولاك يا رب هلك
كل نبي وملك	وكل من اهل لك	سبح او لبى فلك
يا مخطئا ما اغفلك	عجل وبادر اجلك	واختم بخير عملك
لبيك ان الملك لك	والحمد والنعمة لك	والعز لا شريك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از این عنوان فقط بجمال ظاهر مفتون گردیده جودت مایه روح جمال که سایه پادشاه هندوستان بحسن راجه اودی ... الی ... پیدا بوده در قطعه کولی و جاه صاحبی مشهور گردیده است و در حرف جاء در ترجمه حال حیات النساء بیگم ذکری از ماه صاحب جو اهل خواهد شد جوهره دختر هبة الله بن الحسن بن علی بن الحسن ابن الدوامی البغدادی است که در ذیل عنوان بنت الدوامی ذکری از او کرده ایم ایران در بغداد متولد شده و از جاوات معصر دارای علم و ادب بوده و زنان را وعظ و نصیحت مینموده نزد شیخ ابوالحسن ابوالوقت تحصیل و استماع حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالحسن از او روایت کرده وسیده بنت عبد الرحیم او

رسد و رسیده از موضوع ما و مانحن فیه خارج است **جانان بیگم** از بیگمهای مملکت بنگاله
و پدرش عبدالرحیم خان بن بیرامخان ملقب بخان خانان بوده خود از علم و فضل بهره وافی داشت
و تفسیری بر فرقان کریم نگاشته چنانکه پادشاه از سلاطین هند صفت حسن صوری و خصایل معنوی او
شنیده بخواستگاری او فرستاد او دندانهای خود را کنده و گیسوان خود را بریده در جعبه گذاشته
نزد پادشاه فرستاده پادشاه این انحرافات را بلند عفت او دانسته تحسین کرده تمثال ... ازو

سا ... سلوک ... جانان ...	معما در گذشت این شعر ازوست
الخلیلة السلطانیة ... ملک ...	پیداست از دو چشم ترش خون گریستن

ابی بکر بن ایوب ایوبی و محدثه بوده است ... بواسطه جلالت قدر و فضل ... خود این
لقب یافته است **جمال النساء** ام الخیر البغدادیه است که مثل ذکری ازان نمودیم سیما
مقارن سال ششصد و هجری ... بوده و چون فضل و علم او را اساتید ... حلب ...
دانسته اند او را جمال النساء گفته محدث بن عساکر و فاطمه بنت سلیمان و قاضی ابی الخوئی و قاضی
تقی الدین سلیمان و ابی بکر بن عبدالله الدائم و ابن سعده و ابن شحنه از مشاهیر اجازه گرفته است
جمیله دختر ناصرالدوله از ملوک بنی حمدان بوده بجود و سخا او را ستوده اند از جمله نوشته
اند این زن در سال سیصد و شصت و شش هجری بزیارت مکه معظمه ... شرفا و قطینا ...
خیرات بسیار ازو بظهور رسید از جمله تمام حاج را شربت داد و در جامه ... ده هزار دینار ...
و سیصد غلام و دویست کنیز آزاد نمود و پانصد راس ... بپیادگان حاج ... مخصوصه از آن
سفر جمیله چندان بعطا و عطا پرداخت که مردم سفر حج ام جعفر زبیده و ... را فراموش
کردند و عام جمیله معروف شد و هر سال که خیر و برکت زیاد ... مردم میگفتند آن سال را عام
جمیله میگفتند و دوازده نفر زن صحابیه مسماة باین اسم بوده که از آنجمله است ... ثابت
که ام عاصم معروف و مثل ذکری از و شده است و جمیله بنت عبدالله ... ابن ابی
ابن خلیس بن شماس است که اول صیغه طلاق خلع ... و جاری ... چنانچه ... در کتاب ...
سوره مبارکه بقره مسطور است **جمیله اصفهانی** زنی خوب صورت و خوش طبع و شیرین زبان
بوده در اصفهان نشو و نما و در هندوستان سیاحت نموده است این شعرا ... ست

قطعاتی است که دارندگان شطری و سطری از آن را از عقد مروارید گرامی‌تر دارند و وسیلهٔ افتخار خود
خود شمارند و همین کلک و بنان و تقریر و بیان و رای صائب و هوش ثاقب بود که پس از ار
تحال شهریار سرور ماضی محمد شاه غازی انار الله برهانه تفریق کلمه را از میان بزرگان و ارکان دولت
ایران برداشت و حکام ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
و عمال اقطار را در تحت نظم و انتظام گذاشت تا موکب منصور اعلیحضرت شاهنشاه قران از دار السلطنه
تبریز بدار الخلافه طهران شرف ورود ارزانی فرمود و تخت کیان را از جلوس میمنت مانوس مزین نمود
و تفصیل این احوال که محتوی بر تسهیل مراد اشکال است تاریخ ... و ... که مورخین ابد دولت
ابدآیت نگاشته‌اند و برای طالبین حضور حافظین سینه گذاشته‌اند و اگر ما خواهیم بتکرار و شرح آن گرائیم
باید کتابی جداگانه بتالیف نمائیم و آن از ... وضع ... خارج گردد و ... شود ... فقادانها
کاسد شود پس همین قدر گوئیم این ملکهٔ معظمهٔ ایران که روانش در غرفات جنان متنعم و شادان باد دختر
زادهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه و ... امیر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتضاد الدولهٔ قوانلو
قاجار و والدهٔ ماجدهٔ او حضرت خواهر لطفی ... ای فرمانفرمای ... ای مهد علیای السلطنه است

در سال یکهزار و دویست و شصت هجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی ... ساسی کردار اوست	مروت ... وست با اصل بود در مهام

ملکی بامداد اعلی بر بعود و او امر دولت افزود و در هر مورد و موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت در شهر ماه صفر المظفر در جود مسعود همایون
اعلیحضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطن طاهر او باطن و طاهر جهان را آرایش
داد و در تمام عصر شهریار سرور و در یک قسمت از عهد معدلت مهد خسرو صاحبقران معظمه ملکی را به
مهربانی با در ملکه حلقی الکفالت پدر بود از صنایع عالیه در خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
و اعمال انگاشتی کل دوری میکرد که از ... خبرت و سلیقه را بحیرت میآورد افسوس که در سال
هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه بیستم ماه ربیع الثانی در آن وقت که موکب مسعود خسروانی
در اقلیم اروپا خاطر سیاحت مطالعهٔ همایونی را بکشف دقایق مشغول میداشت ملکهٔ معظمه روح ابتهاج
روحانی او ای عزیمت بهشت افزا از ... طائر روحش در خلد برین سدره نشین شد اگر تفقد علیحضرت

بوجود آمد در سال ششصد و چهار هجری نگشت در حالتی که معتصم وضو ساخته و ادای نماز بود ار رجال
نمود و جوهره جاریه ست لعیسه است و جوهر اسم جاریه ایست از مهدی عباسی که برا و تحکم و تسلطی
داشته است جویریه چنانکه در عنوان امهات المؤمنین اشاره نمودیم جویریه از ازواج
طاهرات حضرت فخر کائنات و دختر حارث بن ابی ضرار رئیس عشیرهٔ بنو المصطلق و از قبیله خزاعه میباشد
در غزوهٔ بنی المصطلق اسیر زن مسلمانان اسیر گشته و حصهٔ ثابت بن قیس صحابی شد و مالک
خود قرار داد مبلغی معین کار رسازی کند و از قید رقیت خلاص شود و محض استعانه بحضور حضرت
رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انا جویریه بنت الحارث سید قومه و قد اصابنی من
البلاء مالم یخف علیک و قد کاتبت علی نفسی فاعنی علی کتابتی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
تمام مبلغ معهود را داد و بعد و مشارالیها را بشرف ازدواج خود ارزانی فرمود اصحاب که این
بدیدند از قوم و قبیله جویریه هر که را در تحت تملک داشتند محض احترام ذاتی که باین امر حاصل نموده بود
آزاد کردند عایشه گوید هیچ زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بمرحمت جویریه بیشتر باشد در مسامرات
محیی الدین مذکور است که از آن هفت حدیث شریف از سید انام روایت کرده است
دو نفر صحابیه بیرمسماة باین اسم بوده و یکی از آن دو دختر ابوجهل و زوجه عتاب بن اسید است
که پس از فتح مکه بشرف اسلام مشرف گردید جهان خانم طیب الله مضجعها مهین بانوی
کریم الاصل معظم و بهین خاتون عظیم الشان محترم صدف گوهر انور شهریاری سپهر فروزندهٔ مهر کرامت
و کامکاری شرف جهان و زیب زمان و زین زمان مادر فرخنده سیر اعلیحضرت شاهنشاه
تاجدار ولینعمت همایون ما ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که بمکانت
رای حسن تدبیر بمثابه مشیر و معین و ظهیر صیانت مینمود و باصالت رای و متانت فکر و حصافت
عقل امرای پرشوکت دولت و قوت سلطنت سعی می افزود بیت

بنان و کلکش اندر نظم و تحریر	دبیر بود نه منشی نه بیس چه سلطان بود
سطور خامه او بر بیاض صفحهٔ عدل	بخط ریحان منشور حکم و فرمان بود

فی الحقیقه صفحات خطان مفخمه معظمه طاب ثراها که هر یک محض بذل عطیه و عطای وظیفه
و اعانت ملهوفین و تأمین خائفین و حمایت ضعفا و رعایت رعایا نگاشته شده

۱/ فظلا

ق ادا اودوان مست ارادست	کلبان ... آن عجه ... دوکی آست
بدر عبای وی وسه وجه ... سرادی آت	

حرف الحاء

حاجی قادین دختر اسکندر پاشازاده ای مرحوم سلطان ... ومسماه حمزه پاشا
نام است صاحب حدیقة الجوامع که ... قرقه ... خطبه ... تا جامع وتکیه ودرصاحب محله
... امام محمد ... افندی ... کتاب ... الیسار ... اکرده ... سال
قبل آبا واجداد ... محله حاجی قادین ساکن بوده ... الیوم ... محله ... ایام
که حاجی قادین مشار الیها در المحل حرحمام ... وجامع ... مرحوم ... حمزه
العالم ... که ... فاسق ... امول بود وحیده ... باسم ... حاجی
قادین ... جامع ... نام ... جامع ... وسه ... نام ... شهر
که حاجی قادین ... که ... خطبه ... جوار جامع واقع ... ایس کنیسه ...
جوار بوستان ... قره ... کنکره ... کرده ...
... جوار ... حاج ... صاحب جمع الامثال در شرح ... مثل که ...
... علم والی ... ولو ... حسی که ... شکایت ...
حوالی اسم کلاب ... والی ... روازه ... اردو ...
مثله ... بعضی سحبان ... که ... ودلالت ... لها ... المثل

واکمیدا شوق من حبی ... الکستر ام ...	فما وجدت وجد ... بها ام واحد
ولاوجد حتی ناس ام کلاب	رأته طویل الساعدین عطعطا
کما اسعفت من قوة وشباب	... الی ... وجدت بعضی الفاظ

حتی الکه درحضور ... ام کلاب ... کرده ... واستعمال ...
عبارت ... یا ... الحمار اما رأیت ذلك الشاب لقد ... العطعط
والله لیصرعن امك بین الباب والطاق وليتسعين ... لها ولتحرجن نفسها
دونه ولو ... انه ... وقد ... الاشعار ... احوال ...
... ام ... اسم شعر ... ومیان ...

شاهنشاه جمجاه که دوام عمر همایونش اسباب رفاه است مایه سلطنت بود گردی اسود بخاک سیاه
می‌نشست سید آباد و زیر مرحومه کبری و مهد علیا نور الله مضجعها مرحوم شاهزاده معتمد علیقلی میرزا ابن
خاقان المغفور فتحعلی شاه الملقب باعتضاد السلطنه بود که علم و فضل و فهم و عقل و تبحر و تسمیت و ...
... تی و شهرت او آفاق را گرفته و صیت آن مانند ماه و اقطاع رفته است و از خصایص معظمه
مرحومه رضوان الله علیها آنکه عقلی کامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حدتی مفرط داشت و در دانشمندان و کارآگاهان مملکت وقعی کامل می‌گذاشت طبقات
مردم را حسب المراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور بینا تا ترجیح بسیار زیاده از آنکه بشمار
آید و هوشمند بدان را تعداد ما بیشتر بانوشته که ملالی منور ماند و نظمها که چون بجای قلاند

بر بحور ... ان ملیاست مست — از مرد ... آنکه ... هوشمند است
اندر همه حال سربلند است — بد الست اگر زن است اگر مرد
ماننده مثل جو خار سی ورد — مضجع مال ملکه معظمه کبری مهد علیا جان

خانم روضه مقدسه معصومه قم و در اوایه مهور و سعه امام ... است رحمان بکهت
میاه رحمت سیراب باد میی الرحمة والیه الامجاد جهان آرا بیگم دختر شاه جهان
از سلاطین هندوستان واز بطن ارجمند بانو بیگم ملقب بممتاز محل که حمه حال از کار ... آمد
و جمیله بوده با طبع موزون و بابا و شعرا زیاده ... ل و بخشش میمود مقبره او در جهت دهلی در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف ... زری بخش رحمة الله علیه و فات او در هزار و نود و دو هجری ... روی

لوح مزار او این شعر که از افکار خود تا الیها کاشته — بغیر سبزه نپوشد کسی مزار مرا
که قبر پوش غریبان همین گیاه بس است — جهان خاتون شاعره بوده است

شیرازیه و مالدار معاصر امیر(؟) سید را کانی شعرا و ظرفا غالبا در مجلس او حاضر میشده و بکمال احترام را باد

می نموده این شعر رشیق از وست — مصور نیست که صورت رات میارد
ز ذره ذره خاک آفتاب میسازد — جهان اسم یکی از زوجات شاه اسمعیل

اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از نتایج افکار او غیری در دست نیست مگر
آیت حبیب که با وصلت داده اند در حرف جا، در ترجمه حال حیات باید جهانی شاعره دهلویه

او مبتلی بعمی شده بود و امید بر آنچه نگداشت روزی ای که دورتر مسرت بسر برد لعدا بعث رور
که ماهی جا نکاه و جگر سوز رسید کانی ملیمون راه الحث بود و زمخشری که در مقامه زهدیه میگوید یاد کن

المرء الى و مامی به من حظ علی راسه مصوته حين عصت عصته الزمان

المحموعه حماسه

اشاره بهمین واقعه میباشد و مقصود از مروانی همین بر نیابت صاحب صحائف الاخبار گوید برید
سه روز نعش حبابه را دفن نکرد و در آن سه روز به سخن گفت نه طعام و شراب رغبت نمود این اثر
در کامل و فیروزآبادی در قاموس حبابه را بتخفیف باء ضبط کرده و دراوقیانوس بتشدید باء مضبوط
است حبابه محدثه ایست با فضل و علم که ابو سلمه البته کی شاگرد او بوده است و حبابه
الوالبه و ام حبابه از تابعیات مستند و ام حبابه والبیه علماء اثنی عشریه بحوالی در حق ائمه اطهار اثر
سوت اقل می کند حبیب دختر عبد العزی العوراء بوده و طبعی در داشته و دیوان حماسه

دربارهٔ مدایح شعرا او ثبت کرده و ان این است	الى الفتى بن ثلكاه باقتي
وكساما سمها الحبيع الاسود	انى ورب الراقصات الى منى
يحوبه مكة هديهن مقلد	اولى على هلك الطعام اليه
ابدا ولكنى ابين واسد	وصى بها جدى وعلمنى ابى
بعض الوعاء وكل زاد يعد	فاحفظ حبيك لا ابا للواجد
لاتحرقه فاره او حد حد	

حبیبه بنت عبد الرحمن دختر زین الدین
عبد الرحمن ابن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن اسمعیل بن المنصور المقدسی
محدثه بوده است مشهوره بام عبد الرحمن حبیبه و در اسناد حدیث و تعداد روایات الید
طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ تقی الدین عبد الرحمن بن ابی الفهم الیلدانی و خطیب مردا
استاد او بوده اند و علوم دیگر را از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سلفی محدث معروف
اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الزعبی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیره از محدثین بعداد او اجازت
داده و عموما ایرل رافعت و صلاح ستوده اند و فات حبیبه ام عبد الرحمن در ماه شعبان
سال هفتصد و سی و سه هجری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سنه هفتصد و بیست و هشت
از ستار الیها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النعم که در احوال مشاهیر عصر خود نوشته ذکری از او نموده

و این حبّی غیر از حبّی دختر اسود است که از طایفهٔ بنی تمیز بن عمرو بوده حبابه مغنیه بوده است مشهوره و او و سلامه که
نیز مغنیه ایست معروف به قسّی یزید بیشتر چه یزید بن عبدالملک اموی با این هر دو عشق داشته
و طوری مهر ایشان و کثرت او را مشهور نموده بود که گویا ایشان مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
مغنیه ها که در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند احسن من قسّی یزید خلاصه حبابه جاریه بوده است
مدینه از شخصی معروف با بن رمانه یا ابن مینا و او را عالیه میگفته اند و مالک او نهایت سعی را در تربیت
او نموده چنانکه از مهرهٔ موسیقی دانان آن عصر که ابن سریج و ابن محرز و مالک و معبد و جمیله و عزّة المیلاء
بودند حبابه تعلیم گرفته و پس از آنکه بدرجهٔ کمال رسید به یزید فروخته شد و مسماة بحبابه گردید در اغانی مسطور
است که یزید مر بود در خلافت برادر خود سلیمان بن عبدالملک بکابین بیست هزار دینار سعده بنت
عبدالله بن عمرو بن عثمان را بزنی گرفته و بهمین قدر نیز مهریه داد در حبالهٔ بنت محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر را
در حبالهٔ نکاح خود درآورد و بعد از آن عالیه را به چهار هزار دینار خرید سلیمان چون این اسراف و تبذیر او
بدید در عتاب او گفت من میخواهم یزید را خواهم سپید که تواند از آن دخل کند و دیگر با و بذله
نخواهم داد یزید ناچار آن را به شخص فروخت و ترسید و عالیه را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود تا نوبت
خلافت با و رسید زوجهٔ او سعده دید که یزید در هر حال عالیه را خواهد خواست محض استمالت مشارٌالیها
را خریده به یزید تقدیم نمود و یزید نهایت ممنون شد و او را مسماة بحبابه ساخت و اندک اندک میل او
بحبابه رو بازدیاد نهاد و شب و روز با او بسر برده مشغول عیش و طرب گشت و بغیر صحبت با او بکاری نمی
پرداخت و امر خلافت مهمل مانده بود گویند بعضی اوقات بزد سماعات حبابه دستهای خود را
بهم میزد و میگفت بپرواز میکنم بپرواز میکنم روزی هنگام ادای این عبارت حبابه گفت خلافت را
بکه وا میگذاری یزید گفت بتو وا میگذارم جارالله زمخشری از ربیع الابرار خود در شرح مقامه
زهریه نقل کرده گوید روزی یزید بن عبدالملک گفت میگویند برای مردم هیچ وقت بی کدورت
نیست من امروز کاری خواهم کرد که اثبات کنم این حرف باطل است لهذا در باغی با خاص عازم
عیش و ترتیب داده و خواص ندمای خود را خواند و بعشرت نشست و با آواز حبابه اهتزازی حاصل
کرده میگفت بپرواز میکنم بپرواز میکنم گرم عیش و شادی بود که دانه اناری گلوی حبابه را گرفت
و انچه کردند بیرون نیامد و در ساعت آن مغنیه جان بداد در روح یزید گوئی پرواز کرد و حرمی

اسعدانی یامخلتی جلوا مقصر السلم من سلم الله واتقی خلیفة الرحمن
ولدیه العراق بل هو ابهی عند من سواد العراق بالمطر او یوم سرور
تشهدت الذ تیه کل حصان حاصه را یار حوش آمد که تیر ... بود ماست ... و دختر ... ارحم
عطا نمود پس ... اسعد بانی حیات بحموع ... مدت المهدی رفت و اشعار ذیل را در شکایت از روی و علاوه ...

ایدیال یاعماسة الجبر بلی حمی	وقد عمت ... ام المهاری وکلت
وما ترکت منا الشنون نقیة	سوی رمة ممسا من الجهد رمت
فقال لنا من یصح الرای نفسه	وقد ولت الاموال عما فقلت
علیک انه المهدی عودی بیابه	فان محا الخیر فی حیث حلت

گتا ... که یکدست لباس و بعضی عطیات باسه ارحم ... و ادحیا ادای ... را ابیات نظم آورد

من ضرب لتیع وتسعین مکلکد	مثل صانع فی الظلمات ما تلقی
اما الحسود فقد امسی تغیظه	عما وکاد برجع الریق یختنق
ودو الصداقة مسرور بالفرح	بادی البشارة صاح وجه تری

حذام ... است ارعشیره ... دارای رای صائب و گفتار متین ... حق او گفته شده

اذا قالت حذام فصدقوها	فان القول ما قالت حذام

واین شعر بدرجه اشتهار رسیده وضرب المثل گردیده است ابوالفضل میدانی گوید این شعر را
لحیم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام و صفیه که آن سرزن دیگر لحیم بوده نزاعی واقع شده گفته
بود و مقصود او این بوده که هرچه حذام گوید صحیح است بعضی بجای فصدقوها فانصتوها نوشته اند
یعنی فانصتوا لها مثل و اذا کالوهم که بمعنی و اذا کالوا هم بیا شد و حذام مبنی بر کسر است حمزه
بنت ام المؤید است که از سوال مائه پنجم و ششم هجری و دارای فضل و علم بود و او را بیت الشعر
... گفته اند حسانة التمیمیه دختر شاعر مشهور ابوالحسن الاندلسی است که در ادبیات دستی
طولی داشته وقتی پدرش درگذشت او از جهه معاش ... ماند و لیکن باندچه بدور کسی
ورا نزلی بکرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را نظم آورده بعد ... خلیفه ... فرستاد

رسانند عنایت و مرحمتی ساده مود	الی الیک ابا العاصی موجعة

جنابه نائم شاعره ایست در ادبیات ماهر پدرش علی پاشا از اهل هرسک است محمد ذهنی افندی صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من واین هر دو در سال هزار و دویست و شصت و دو مشغول سده ابم ومشار الیها اکنون در اسلامبول در تحت مراوحت محمد افندی کاتب است

وغزل مسطور در ذیل ازو میباشد	جگر دو بیع عمرک زخمی وار کیا تیغ پیکانک
نیرای عاشق پای ارتق تیر دربمه مرکانک	نکاه مشکه جانا که سایان کوردک اعیاری
سه نه بارة لراجدی دره سیع سحر انک	او عاقل تیره یاران عمدوه هدم او مشسان
وصالکدن بری دور ایلدک وار اولسون احسانک	امید مرحمت قلمق عبث دستندن ایکا م
سی مدیر دمشلر دی الدن نوقد امانک	سیه سیدواد دل جلادیا ولمقد مشکلده
امید انتم اسیر در داولا امر عهدی دربانک	حجابی احمر ملادیا اهالی استه یادلوده بعشی
اوراده خواجه حاجی داسته مطلع چون ایشدی شعر	مران نحوا ئم ای ما تمسان کاکلش خوبی
که تحت داذکر کل بجانک یکسان است	بجانی ارسوان کلیا نکان و شاعره
صبیح المنظر خوش طبعی نوه ایشیت اروست	حفظ ناموس نو شد مانع سوالی من
ورنه مجهول تو رسوا ترازین میباست	حسنا ء دسته سیبت و درظلم اتما

ماسه پدرش دستی داشته واین هر دو از شعرای جهت عباسیان بما شمسعب در اول عهد بوده و دریما بستوده نامورده بعدها او رامهدی عباسی فروخته و مهدی چون اشعار او را شنید او را آزاد و تمجید و تکریم ها او نمود کرده که در عرب چون مخضره جه لطیفه عالی است اصمعی ابیات معاحرت اسعید کست وحسنا دختر او اشتهر یافت وقتی مهدی جاریه در محلی موسوم بعیسی آباد مشغول طرح بود و بس جمعی ما سه رفته این ابیات را در محاسن آن محل بخواند

رب عیش ولذّة ونعیم ‌‌ وبهاء مشرق المیدان بسط الله فیه ابهی بساط
من بهار ورا هر الحیدان ‌‌ ثم من ناضر من العشب الأ حمر یزهی شقایق النعمان
مدّه الله بالنخاسین حتّی ‌‌ قصرت دون طوله العینان حففت حافتاه حیث تناهی
بخیام قطّعین کالطیلسان ‌‌ ربّوا وسطها طارمة مثل الثریّا یحفّها النسران
ثم خمسو الخیام سیر کامثال المها فی صرائم الکثبان ‌‌ یتجارین فی عماء شجی

اسعد

کردم که نخواهیم شتر رسول الله را افتا کنم اگر آن بزرگوار این خیال نداشت بهر آیه من حفصه را میگرفتم اگر ارباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند و فوت او را در سه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول صلعم روایت کرده است

حفصه بنت الحاج الرکونیه ایران از اهالی غرناطه و در جمال و کمال نماینده سال بوده و در ادبیات ماهر و طبعش در سرودن اشعار قادر و شاعر بوده او را شاعرة الاندلس گفته اند و این قسم معلوم میشود که از جمیع زنهای اندلس که طبع و فضلی داشته اند ایشان برتر است و از اشعار حفصه بیت سطور در ذیل است که در حضور امیر الموحدین عبد المؤمن بن علی بدیهة نظم آورده است

یا سیّد الناس یا من	یؤمّل الناس رفده	امنن علیّ بطرس
یکون للدهر عدّه	تخط یمناک فیه	الحمد لله وحده

نوشته‌اند که سلاطین موحدین در صدر فرامین خود بخط جلی الحمد لله وحده می‌نوشتند و حفصه در این اشعار بعد از ثنای امیر الموحدین درخواست کرده که فرمانی در حق او صادر شود و بعنوان مرسوم و وظیفه در حق او برقرار گردد که تا دم العمر آسوده باشد و ابیات ذیل را نیز حفصه یکی از رهای دیوانی حسن بالکرم غرناطه نوشته و ما و سرّش خط داده

عصی حموک عما حطه قلمی
لا تحفلی بردیٔ الخط والکلم
اساء علیک من عینی رقیبی
ولو انی خبأتک فی عیونی

نیز انجیار شعر را وقتی یکی از آشنایان خود نوشته

الی ما تشتهی ابدًا یمیل
وفرع ذوائبی ظلّ ظلیل
ازاوا فی الیک بی المقیل
اباؤک عن تبسه یا جمیل

یا ربّة الحسن بل یا ربّة الکرم
تصحیه بلحظ الودّ منعمة

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده‌اند

وملک ومن رما ملک والمکان
الی یوم القیامة ما کفانی
ازوورک ام تزور فانّ قلبی
فشعری مورد عذب زلال
وقد املت ان تظما وتضحی
فعجّل بالجواب فما جمیل

حفصه بنت حمدون نیز شاعره است

اندلسی که در ادبیات دستی داشته حمدون پدرش از اهالی وادی الحجارة بوده خود او از نسا

اتی الیک ابا العاصی موجعة ‌ ‌ ‌ ابو الحسین سعته واکف الدیم
قد کنت ارتع فی نعماه عاکفة ‌ ‌ ‌ فالیوم آوی الی نعماک یا حکم
انت الامام الذی انقاد الانام له ‌ ‌ ‌ وملکته مقالید النهی الامم
لا شیء احسن اذا ما کنت لی کنفا ‌ ‌ ‌ آوی الیه ولا یعرو لی العدم
لا زلت بالعزة القعساء مرتدیا ‌ ‌ ‌ حتی تدل الیک العرب والعجم

حکم سماعی با و عطا کرد و لوای بصره که مشار الیها است با اهالی آن ناحیه بود تسلیم نمود که چهار عروس را
ترتیب دهد حسن المغنیة مغنیه ایست مشهوره از اهالی بصره و در شعری که در ذیل مسطور میشود اشاره

وسوف یروونه فی بیت حسن ‌ ‌ ‌ مقیما للشراب وللسماع

حسنه یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت همخوابگی هم با وی داشته و اکثر مورخین مشار الیها را
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه قصد کرد یکی از همخوابه های دیگر مهدی را مسموم نماید
تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلابی را زهرآلود و بدختری داد که بردان زن برد و با وجود خلیفه
بین راه با آن دختر برخورده آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و سم در مزاج او اثر کرده درگذشت
حسنه در نواقعه فریاد میکرد و میگفت وا امیر المؤمنینا من میخواستم ترا خاص خود کنم از قضا سبب
هلاک تو شدم **حفصه** از ازواج حضرت رسول صلی الله علیه وآله و دختر خلیفه
ثانی است و در ذیل عنوان امهات المؤمنین ابن مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلک
ازدواج خنیس ابن حذافه السهمی الصحابی بود چون او درگذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست
زنی مالی بکر دهد ابو بکر جوابی در جناب نداد عمر دلتنگ شده نزد عثمان آمده با تکلیف
کرد عثمان نیز بجهة آنکه زوجه اش رقیه که دختر یا ربیبه حضرت رسول ص بود تازه وفات نموده گفت
من حالا میلی بتأهل ندارم عمر بهاست متغیر شده بر حضرت رسالت پناهی ص آمده جواب
عثمان را بالعرض سید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل و را بزنی گرفتند
و دختر یا ربیبه خود ام کلثوم را بعثمان دادند در آن وقت ابو بکر بتهنیت عمر آمده گفت ای عمر از من دلگیر
مباش من میدانستم که نبی اکرم قصد گرفتن دختر ترا دارند وقتی که من تکلیف کردی از آنجهة سکوت

حیدر و دختر حسن بیک بزرگ آق قویونلو و مادر شاه اسمعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسمعیل در سنه
نهصد و ششم بیست سال ... و دو هجری از کشش ایران بوجود آمده و بعد از آنکه سلطان جنید پدر سلطان
حیدر بحکم امیر اصفهان شاه از اردبیل بطرف دیار بکر تبعید شد حسن بیک فرمانفرمای دیار بکر خدیجه نام خواهر خود را
سلطان جنید داد گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیگم را خواهر حسن بیک دانسته
اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیگم را برای سلطان جنید و دختر خود حلیمه بیگی آغا را به
سلطان حیدر داد حمدونه شاعره بوده است اندلسی که در وصل وادی آش ... صاحب ... و
نامی گردیده است پدرش که زیاد نام داشته از اهالی شهر وادی آش از مضافات غرناطه ...
بعضی حمدونه را حمده گفته اند در هر حال ایران دو تا صاحب کمال ... خود بوده و ... طبع
او از این اشعار که وقتی نظم آورده معلوم میشود

ولما ابی الواشون الا فراقنا ... وما لهم عندی وعندک من ثار
وشنوا علی اسماعنا کل غارة ... وقلّت حماتی عند ذاک وانصاری
غزوتهم من مقلتیک وادمعی ... ومن نفسی بالسیف والسیل والنار

از ابیات ... حمده است و از ... لطف طبع او اشعار ذیل است

وقانا لفحة الرمضاء واد ... سقاه مضاعف الغیث العمیم
حللنا دوحه فحنا علینا ... حنو المرضعات علی الفطیم
وارشفنا علی ظمأ زلالا ... الذ من المدامة للندیم
یصد الشمس انی واجهتنا ... فیحجبها ویأذن للنسیم
یروع حصاه حالیة العذاری ... فتلمس جانب العقد النظیم

اگر چه این اشعار باسم ابو الفضل المنازی شهرت یافته اما بنا بر تحقیق صاحب نفح الطیب مورخین اندلس وقتی این ابیات را نسبت بحمدونه داده اند
که منازی در بلاد ... نیز شعر ... قدیم از مهد وجود بلند اشته بود از عجایب آنکه وقتی منازی شاعر
معروف بر معری آمده ... شعر ... را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بخاطر داشت
... منازی مصرع اول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت مینمود تا رسید بمصرع دویم از شعر
دویم معری چنانکه مسطور شد خواند حنو المرضعات علی الفطیم منازی گفت علی العظیم گفته علی

مشهوره قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت ذیل در شکایت از ملازمان خویش گفته

یا ربّ انّی من عبیدک علی | حین العضا ما فیهم من محب
اما جهول ابله متعب | او وطن من کیده لا یجیب

این دو بیت سرا سرنا الجهامیه است

لی حبیب لا یسلی لعتاب | واذا ما ترکته زاد تیها
قال لی هل رأیت لی من شبیه | قلت ایضا و هل تری لی شبیها

حکیمه دمشقیه عارفه بوده است
از بزرگان زنان شام و رابعهٔ شامیه که ترجمهٔ حال او بیاید بسمت شاگردی ایشان داشته
در نفحات الانس از قول رابعهٔ شامیه نقل کرده که روزی نزد حکیمه رفتم حکیمه
بتلاوت قران مشغول بود چون رابعه را دید گفت شنیده‌ام شوهر تو احمد بن ابی الحواری بجهة
زن دیگر ترویج نماید رابعه گفت بلی چنین است حکیمه گفت چگونه عاقلی چون او میکند که دل خود
از خداوند بزنان مشغول سازد اخبار ازین حکیمه تحقیق بتلاوت قرآن کریم آراسته بود

حلیمه بنت ابی ذویب دایه حضرت محمد کایات علیه اکمل الصلوة و ازکی تحیات ساسته داوو
حلیمهٔ سعدیه نیز گویند چه از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر است اسلام آورد چنانچه بار خدا بر است رسالت
پرداخت عبادت او را نائل گردید بلکه قوم و قبیلهٔ او بقیعه ویرکت نائل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمة | مقاما علی فی ذروة العز و العلا
و زادت مواشیها و اخصب ربعها | و قد عم هذا السعد کل بنی سعد

حلیمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بیاد داد چند دوست میداشت و در حفظ و حراست او کوشا
زاید الوصف میکوشید و وقتی که انحضرت را برای مشغول حرکت میداد و این مصراع را می خوانده

یا رب اذا عطیته فابقه | و اعله الی العلا وارقه | و ادحض اباطیل العدا بحقه

حمده بنت واثق او را حمدة الهیتیه نیز گویند از زنان اواخر قرن چهارم هجری و بعدادی
الیست بوده مشهور در بیان المراتب بعداد اقامت داشت و مجلس وعظ مخصوصی منعقد
مینمود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمده نزد ابوبکر احمد بن علی بن بدران الحلوانی علم حدیث
تحصیل نموده و ابن سمعانی از او حدیثها و حدیث کرده است حلیمه سیکی آغا روحه سلطان

زن دیگر حمیده گفت این اثر در روح است و بعض را بهم این شعر نحو گفته شعر

سمیت فیها و ماشی تفیض به	الا السلک بین الباب والدار
وکوید این شعر مسطور را در حق شوهر خود گفته	وهل انا الا مهرة عربیة
سلیلة افراس تحللها بغل	فان نتجت مهرا کریما فبالحری
وان کان اقراف فمن قبل الفحل	اما الحجاج است اینجا و مثبت ما لک

من اسماء عیاشند و در وقتی گفته که حجاج بعد خواستن حمیده را تزویج نموده است و ابیاتی را که حمیده در حق شوهر اول خود گفته ابو الفرج در حلیه ... اغانی نقل از دیوان حماسه رسیده بابت الملیّنه

و بطور مسطور در ذیل نگاشته است	فقدت الشیوخ واشیاعهم
وذلک من بعض اهوالیه	تری زوجة الشیخ مغمومة
ویمسی لصحبته قالیه	فلا زاد الله فی عدده
ولاء غصون اسنة المالیه	لعمری دمشق وفتیانها
احب الی من الجالیه	نکحت المدینی اذ جاءنی
ما لک من نکهة غالیه	لمدن وکفنان التنوسر اعیا
علی المسک والغالیه	حمیده بانو بیگم زوجه نصیر الدین

محمد همایون بادشاه ابن ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و سلطان بوده و محمد همایون مسلوحه دیگر داشته مسماة بحاجی بیگم این هر دو زن در حسن و جمال عدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد همایون حاجی بیگم مقبره و یادگاری مرتفع بمعاونت جلال الدین محمد اکبر شاه شاه کار شوهر خود بنا نموده و یا سر ده لک روپیه که معادل سیصد و بیست و چهار تومان باشد مصرف این بنا رسانیده و آن بقعه اکنون در شهر دهلی بمقبره همایون مشهور است تا چندی هر کس از خانواده سلاطین دهلی وفات میکرد در آن مقبره دفن میشد چنانکه عالمگیر شاه و فرخ سیر و دارا شکوه در همین محل مدفون شده و خود حاجی بیگم و حمیده بانو بیگم در این بقعه بخاک رفته اند حمیرا لقبی است که حضرت رسول صلعم بعایشه داده بودند و گاه گاه میفرمودند کلمینی یا حمیرا و صیغه تصغیر حمراء است و حمراء در اینجا بمعنی بیضاء است حنیفه بنت القمی دختر عبد الرحمن بن احمد

ائم گفته ام عمری گفت لا لا اساق یحز علی العظم ماست ولطرش ملفظ مرصعات بوده مباری
شکل شد و باید دانست که این ابیات را حمدونه گفته در جهت گفته که مثل مباری بحق صاحب
طبعی مثل باستحال آن بوده است حمدونه جواهری رتبت نام داشته که او نیز دارای فضل و علم بوده و جول
د ... دی آن رهائی را که صاحب علم و درایت و متفرد در ادب بود در غزلیات شکفته جوی
و سوامری رتبت را اشعر غزلیات گفته اند قاله فی نفح الطیب حمنة المغنیة یعنی حمنه که در ا
خدا نداشت و شکیبه دیده امری از صحابیات است در ابتدای ظهور اسلام بشرف ایمان مشرف
شد و چون جاریه و در تحت تملک یکی از کفار بود آن کافر بجهة قبول دین اسلام او را عذاب
مینمود ابوبکر از حالت او خبردار شده او را خرید و آزاد کرد و حمنه بنت جحش و حمنه بنت ابی سفیان
دو نفر صحابیه دیگر میباشند و از این دو حمنه بنت جحش از عصبه است که قصه افک را جعل کردند
آنها حسان بن ثابت و عبدالله بن ابی و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش میباشند و حمنه بنت سفیان
بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است حمیده بنت النعمان دختر نعمان بن بشیر
الصحابی است و دارای قریحه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را هجو نموده ابتدا حارث
بن خالد المخزومی با وی ها جر بن عبدالله بن خالد او را بزنی گرفت متنا الها ان ابیات هر دو را هجو

کهول دمشق وشبانها	احب الیّ من الجالیه
صنانهم کصنان التیوس اعیا علی المسک والغالیه	
وقمل یدبّ دبیب الجراد اعیا علی القال والفالیه	

و همین ابیات سبب مطلقه شدن او گردید بعد از آن روح بن زنباع الجذامی که ندیم عبدالملک
اموی بود او را بخواست حمیده روح را نیز این دو شعر مسطور در ذیل هجو نموده برخواند

بکی الخز من روح وانکر جلده	وعجت عجیجا من جذام المطارف
وقال العبا نحن کنا ثیابهم	واکسیة کردیة وقطائف

روح هم او را طلاق داده گفت خدا شوهری نصیبت کناد که شراب خورد و در
آغوشت قی نماید اتفاقا این دعا مستجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حمیده را
درسلک ازدواج درآورده و هر وقت این مرد شراب میخورد و مست میشد در آغوش

بجهانگیر شاه گفت درین تماشا خوش نیست جهانگیر شاه از روی دیگر خود که سماع نموده بانی بود اشعار
موزون او در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را شنیده‌ام تا بدانم دهن شما خوش بوست یا نه
نورجهان ایجواب خود را باین زیاده مشتعل کرد **حیاتی** برادر نورعلی شاه مشهور و سماة
بی بی جانی بوده قواعد و عادات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبع موزون داشت
بقریب ده هزار شعر نظم آورده که حالا مشتمل بر کلمات عرفاست بعد از نورعلی شاه ملا محمد نام خراسانی

شوهر کرد و این خدمت از افکار اوست		صبح دلم از ناله کل در پی محمل
ازاله کسی منع نکرده است جرس را	ولها	خار و در دامن محبان زده را
دانه و عشاق اقبال می کند	ولها	اما طایر قدس عرش آشیان
دانه از دام این خاک دان	ولها	قفس لیلی وبال و پر نازکن
... کلزار ...		حاجیه ... از روح بابا معصوم

جدا گشته فتحعلی شاه طاب ثراه است و از طرف پدر شیخعلی خان زند میرسد سنا شاهزاده شیخعلی میرزا
بدستانی که معروف شیخ الملوک بود و از بطن مشار الیها بوجود آمده حاجیه مدوقدسی کمال داشت

... بطی اهدرکعبه شعر از ملکیه اثر دارد		طواف کعبه مرا حاجیه مشهرشد
... اهل دل العجیب کند		حدام نیز شرحی از حدام و شعری که در

حق او گفته اند و مثل شده است ذکر کرده ام صاحب مجمع الامثال گوید حدام بنت ریان

الا یا قوم ارتحلوا وسیروا		فلو ترک القطا لیلا لناما

مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبیخون حرکت کرده چه میگوید ای قوم روان
شوید زیرا که مرغان قطا در بر و ارند و آنها را اگر بحال خود میگذاشتند شب در جای خود میخوابیدند
اینکه در حرکت اند معلوم میشود جماعتی بهم رسیده و مانع سکون و خواب آنها شده‌اند پس بر وید
که در جا و مقهور جماعت شوید قوم و شنیدند حدام اعتنائی بقول او نکردند و دشمن آمد و آنها را

شاعر بعد از آن و سیم این که از قصه بود گفته		اذا قالت حدام فصدقوها
فان القول ما قالت حذام		در حیوة الحیوان هم همین طور گفته است

حلیمه بنت محمد صادق از نساء مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او

این عمر بن عرفات القمنی و از اشیاخ امام سیوطی در زی محدثه بوده است و کمال بن حیدر و بعضی علمای
دیگر نیز بار الیها اجازه داده اند حیات خانم زوجه شاه اسمعیل صفوی بوده و طبع موزون
داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر مسماة بجهان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند روزی

جهان خانم این شعر را بشاه اسمعیل عرض کرد
که پادشاه جهان را جهان بکار آید
ترک غم جهان کن تا ز حیات برخوری
بعضی گفته اند جهان این مصرع را خواند
حیات خانم در جواب مصرع خواند

تو پادشاه جهانی جهان ز دست مده
حیات خانم حاضر بود شنید و این بیت العرض نمود
هر که غم جهان خورد کی ز حیات برخورد
تو پادشاه جهانی ترا جهان باید
اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این مکالمه شعری را بجناب السامیه مهر النساء بیگم الملقبه بنورجهان که دو زوجه جهانگیر
پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء بیگم زوجه
جهانگیر پادشاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با صباحت و صاحب طبع موزون و
حسن محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه را زوجه دیگر باسم شاه مهر النساء بیگم ملقب
بنورجهان متصف بصفات مذکوره و مکالمه مسطوره فوق را بعضی باین دو زن نسبت داده
و برخی بعضی شواعر گویند جهانگیر پادشاه ... داشته و مکالمه فوق اما ترجیح نسبت بانها
داده چون طائی در تحت آن سوء نگارش این بود ختیم عیقریه گوییم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان
سلطنت پدر خود میل مفرطی بنورجهان بیگم پیدا کرده وجه تعشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها
در جای باصفائی تفرج میکرد شاهزاده جهانگیر نیز آمد و دو کبوتر در دست داشت چون اشتها را
بدید دست او را گرفته در کاشانی سایری مشغول شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنورجهان داده
خود بگل چیدن پرداخت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او رها شده پرواز کرد و در رفت شاه
زاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید پرسید آن کبوتر چه شد نورجهان گفت پرواز کرد و در رفت جهانگیر
گفت چگونه پرواز کرد نورجهان کبوتر دیگر را هم رها کرد و گفت این طور پرواز کرد این حرکت خوش
آیند شاهزاده اثر کرده او را مفتون نورجهان ساخت معذلک ... تا ابتدا بعلیقلی
خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مراد جهانگیر شاه درآمده است گویند وقتی نورجهان

و ما سید زنان جهان جناب خدیجه را طاهره میگفتند و حضرت رسول ایمان محمد و کبری لقب
داده و از سعادت بزرگی و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات علیهن و صلاتی در بیست و
پنج سال بر سایر زوجات مطهره سبقت قبل از بعثت از این سعادت مشرف
بزوجیت نبی اکرم مشرف گردیده و حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها
و قاسم و طیب و طاهر از آن بطن شریف بوجود آمده اند و خدیجة الکبری پیش از همه زنان
قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه با آنحضرت رسالت در یک
… بعد از آن رخصت جاودانی پیش گرفته از مسایل ظاهری شریعت کامروت
مال تمام صرف … از عایشه روایت کرده اند که گفته است حضرت رسول دنیا
خدیجه را وصف … میفرمود بار دیگر غیرت بردم بعارض … گفتم
خدیجه پیرزنی بود و است خداوند عالمیان بهتر از آن را عنایت نموده حضرت
رسول … فرمود نه والله بهتر از خدیجه بدل … زیرا که تمام مردم کافر
بودند او مؤمن بود و در حالی که از من تکذیب مینمودند او تصدیق میکرد و در اوانی که هیچکس
مرا … مال خود را … بمن … نمود و خداوند از بطن او بمن فرزند
عطا فرمود و روایت … که … حضرت … اسماع مینمود … که
بعد از خدیجه … جناب خدیجه سه سال قبل از هجرت در سن شصت و … در مکه معظمه دار البقا
رحلت فرمود … و آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله … وفات … سال
چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجة الکبری را … تکفین … و حضرت رسول
در حجون او فرمود و خدیجه … در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه …
از سید عالمیان روایت نموده … حالات خدیجه …
… حضرت فخر کاینات و … آنحضرت … معروف است که … صاحب …

خدیجه اشعار او … حضرت رسول الله لذکرکم یطفی الفؤاد من الوجد	و فرقتکم فیها اسقاء عین الرمد	
و من قال انی اشتفی من هواکم	فقد کذبوا والموت فیهم الوجد	ومالی لا املی سرور القربکم
وقد کنت مشتاقا الیکم علی البعد	تشابه سری فی هواکم و خاطری	فانی الذی الهی واحی الذی

تده بدرستی که البها ستوای خطیب زاده یحیی پاشای وزیر بود و بعد ازان بتدریس پرداخته بتعلیم
ارسی محمد چلبی تعلیم خط گرفته یعنی وصل و قطع را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری جار
شده و در کمال او خط شهادت داده اند از جمله قصیده ایست که محمد راسم افندی از خطاطین ابر
درحق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است

تمت محلة وعطية من كريم منن وصدقت بكلمات ربها وكانت من القانتين
زهرا زمانها وخيراء اوانها ذات اثنى عشر سنة تلك القطعة المليحة
السعدية اعنى حليمة ابنة من انبتها الله نباتا حسنا فمثلها ربها وربوا
سرا وعلنا فلا غرو والنسوة اللاتى قطعن اولامهن وكتبن والنساء
نصيب مما اكتسبن عطاها الستار بحلاييب القانتات العابدات التائبات
مانلين بالعشى والابكار فى الكتاب الاكرم اذ يلقون اقلامهم ايهم يكفل
مريم قرره وحرره العبد الاثم كاتب السراى الخاصة محمد راسم عفا العفو عنه والديه
محمده ابا القاسم فى السنة التاسعة والستين بعد المائة والالف من هجرة من عليه وعلى آله الصلوة

حنيفه اسم دختر احمد بن داود الدينوری و دختر احمد بن المسعود بن محمد النیشابوری و دختر
جمال الدین عبدالله المحبوبی و دختر قیس الشیبانی بود و جمعی دیگر از فضلا و فقهای عجم ستة که
باین اسم دختر داشته و همه مکنی با بو حنیفه معروف بامام اعظم که این اسم را داشت از جهت است
که دختری نام حنیفه داشته بلکه از قرار کتب موثق الجوامع و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه چنین
ارباب دکور اناثا فرزندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلغت اهل عراق معنی دوات است و ابو حنیفه
خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب می نوشت و برای ضبط و نوشتن مسائلی که می
شنید همیشه با خود دوات نگاه میداشت او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم مستقیم
زاده این مطلب را در تذکره خود از محیی الدین الکافیه چی نقل کرده و از لواد ترجمه ذکر داده است

حرف الخاء خدیجة الکبری جناب ام المؤمنین خدیجه

اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خویلد بن اسد بن عبد العزی بن
قصی از اشراف قریش بوده و مادر معظمه مشار الیها فاطمه بنت زائدة الاصم از اولاد عامر بن لؤی

آن فضل بود و انزلت داشت شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و فیض و فوائد از ابن حجر شامل و عابد او میگفت بخلاصه امام سیوطی از ایشان اجازه گرفته و در کتاب المنجم فی المعجم او را ذکر کرده است **خدیجه بنت القیم** معروف بابنة العز البغدادیه بوده ... نموده اند ... بنام ... بشار الشعا تمامی با طوری نیکو بوده خوان ... خود را دارای استعداد علمی و ... تحصیل ... آورده خدیجه ... از آن خدیجه خود بشوق حاصل کرده ... تمام ... داشت ... مجلس ... وعظ نمود بعد برگ موعظه گفته ... اشعار کرد قوله بشار الشعا در سال ... و ... تحری و فاس در ... و مدرس ... اتفاق افتاد خدیجه بعد مجلس ... و کریمه محدثه ... شاگرد آن شهر شده و در مصر ... المحار العامری و ابن الحمیری کسب علم کرد و در دمشق نیک تعلیم حدیث پرداخته در اثنای سفر زمان خود بود و مقامات حریری را حسن خود مدرس نموده بسیاری از معارف آن عصر کتاب ... از او درس خواند اگرچه علم تجوید را ایشان اساتید اخذ کرده ولی در آن تحری حاصل نموده است **خدیجه بنت المامون** دختر مامون خلیفه عباسی و از فصحای عصر بوده است وقتی جاریهٔ معینه بنام ... ابیات ذیل که از نتایج

افکار ستایشها است در مجلس متوکل عباسی خوانده

المتقل الردف الهضيم الحشا	يا لله قولوا لمن ذا الرشا
واملح الناس اذا ما انتشى	اطرف ما كان اذا ما صحا
ارسل فيه طائرا مرعشا	وقد بنى برج حمام له
او باشقا يفعل بي ما يشاء	يا ليتني كنت حماما له
اوجعه القوهي او حدثنا	لولا القوهي من رقة

خلیفه را ابیات خوش آمد زیاده از حد تحسین کرده از شاعره پرسید که این ابیات از کیست چون خدیجه خلیفه ... بود و اصلا این قسم اشعار را روا نمیدانست بشاعره خواست کتمان کند خلیفه او را قسم داد شاعره نا چار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات بنام خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر اخری از اشعار مسطوره خدیجه را شاعر ترک عرو ... نکوده آورده اطرای بری یار گت تنگ ... بوی بمند او لسه دو سر آهنگ جسنگ

حاضر

خاتون زنهای بزرگ را کلیةً خاتون میگویند اما از آل ایوب یعنی از خاندان و سلسلهٔ ملک
صلاح الدین ایوبی پادشاه مصر و عرب بوده اند که آنها را خاتون مینامیده یکی از آنها سلطان
ملک عادل سیف الدین ابی بکر ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این هر دو مالک املاک زیاد و متمول بوده اند و مدرسهٔ خاتونیه در دمشق شام از آثار امیر
خاتون دختر ملک اشرف میباشد خاتون والدهٔ سلطان ملک عادل در سال پانصد و نود و هشت
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در ششصد و نود و چهار وفات کرده اما مسجد خاتونیه
که در قلعهٔ اسلامبول واقع است از قرار مسطورات حدیقة الجوامع از ابنیهٔ زوجهٔ مراد خان زوجهٔ
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحریه بوده **خدیجه الست** دختر مستعصم
بالله عباسی است و اعراب در زمان خود او را ست خدیجه میگویند مستعصم بالله آخرین خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال ششصد و پنجاه و شش بحکم هلاکو خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
ست خدیجه بیست سال بعد از مرگ پدر بکمال اعتبار و حرمت زندگانی داشت چون
گذشت در تشییع جنازهٔ او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و سلاطین او را در مدرسهٔ
مزدانه بخاک سپردند و بسیار گذشت حزن اکثر مردم گرده نوحه آغاز شد. **خدیجه
السلجوقیه** دختر داود بن میکائیل بن سلجوق برادرزادهٔ رکن الدین طغرل بیک سلسلهٔ
ایران و چنانکه پیش ذکر شد از نسوان معروفه بارسالان متولی بوده در سال چهارصد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بزنی القائم بامر الله ابن القادر بالله عباسی دادند و القائم
صد هزار دینار مهریه داد خانم مشار الیها اولی مرجع وظایف بسیار و از ... بشمار بوده
ارباب سیر و تواریخ حتی صلاح الدین صفدی در کتاب وافی بالوفیات شرح ایام و حسنات
نگاشته **خدیجه بنت بدران** معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبد العزیز بدران الحسینی است و از محدثه دارالاشراح امام سیوطی بوده و باشنده
سال هشتصد و هشت متولد شده و در دو سالگی در مجالس جوهری و منصفی که هر دو محدثه
بوده اند حاضر میشده اند چه در آن ایام علم حدیث زیاده از حد معتنا به بود و اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجالس تدریس محدثین کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مباحات

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن دائما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و خرقاء
اسم ربطه بنت سعد است که بحمق و بلاهت معروف بوده ریسمان رشتی بعد از آن پاره پاره کردی بنابرآن
در حق وی بطور ضرب المثل گفتند اخرق من ناقضة غزلها و حکایتی ناکثه ناقضه هم دیده شده و آنت
وقت کاری بدست غیر اهل آن افتد میگویند خرقاء وجدت صوفا و غیر مثل است
خرقاء ذات نیقة و (خرقاء عیابه) یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران میکند
و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد در حق او میگویند لا تعدم الخرقاء علة یعنی عذر تراشیدن
کار مشکلی نیست خلیدة المکتبة عتبیه ایست که در کتاب اغانی ذکری از آن شده
و این دو دوران عتبیه دیگر که نجیه و عقیله نام داشته اند و مملوک ابن شماسه بوده به
شاعری معروف شده اند (خنساء) شاعره ایست بسیار معروف و مشهور که هم
در زمان جاهلیت بوده و هم بفیض عظمی سعادت و شرف قبول اسلام نائل گردیده پس وی
مخضرمیه است و اسم خنساء تماضر بوده و شعر او بخاصی که در علم نقد شعر کامل دارند او را
با امرء القیس صاحب معلقه مقدم میدانند از ابن المراغه که جریر وقت باشد پرسیدند
اشعر الناس کیست گفت انا لولا هذه الخبیثة یعنی اگر این خبیثه نبودی من اشعر بودم گویند وقتی
نابغه بر دیگر شعرا مشهور با تکمیت هیچ زن شعر گفته است تا اینکه در اشعار او ضعفی
نمایان است گفتند ابا نیستم اینطور است گفت ما او چیار حسیه دارد بعضی در قصیده نوحه برایش
گفته و گفته اند غلام او سلف بحشا ارادت دو است که مثال الیها شرف حضور حضرت سول اقبول
دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر بسالیه ذکر خواهد شد خنساء با بسیه الهاحمیتی بوده
الی که دارای این مرایا شد خلاف او بست و روا با شد اما تکلمیت کلاه عادت
فنور جریر مقصدی جرح مداهمت با نیطور ابن اثیر حضرت رسول الرم قد شمعدن تعالی
خنسا مایل بوده او شخصا دحضور آن بزرگوار حاضر شد شعر میخواند و حضرت تین ... و دیدی
گفتند بیا خناس اگر اسعا خنساء و ... برادران اوست ابن اثیر لوید بنا شد الطبع عالی بدانش
و ... تیغست می که برادران او کشته شدند رفرط رقت و تاثری که او را حاصل آمد طبعش
روان شد و مرثیه های طولانی برای ایشان نظم آورد نوشته اند که خنساء و برادر داشته یکی

خدیجه معروفه بام الفضل دختر فقیه ابو القاسم عبد الرحمن بن القاسم بن الحسن
بن عبد الله الشوری از محدثات اواسط قرن ششم است که در مصر زندگانی نموده در سال ٥٩١
هجری در حیات در مساط رحلت و حکایت شده جدش قاسم به خرقی معروف بوده و پدر قاسم را
که حسن باشد ابن الحائیه می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله به ابن القرشیه اشتهار داشت و این
خانواده کلیة دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله مقامه در تاج العروس در ماده
ذل در اسما اعداد و شرح حال ایشان بیان نموده **خدیجه بنت عبد الوهاب بن علی**
الصوفی زنی بوده است در ادبیات و حقایق و معارف صاحب مقام و شیخ محیی الدین در
مسامرات خود روایتها از او دارد **خرقاء** العامریه می باشد که او را مجنف کره
میگفتند مشار الیها محبوبه ذو الرمه شاعر بوده و مشار الیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الحج ان تقف المطایا	علی خرقاء واضعة اللثام

اسم ذو الرمه غیلان است و بعضی این اسم را اضافه بر اسم محبوبه ذو الرمه کرده و او را غیلان
می گفتند و در شرح شریشی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان روزی به ... بعضی گمرکان که همین او
بوده دید و مفتون حسن و جمال او گردید خواست با او سخن گوید مشکی پاره در دست داشت
آن را بهانه کرده نزد وی آمد و گفت این مشک را برای من بدوز گفت چه کنم من خرقاء هستم
یعنی کاری از دستم برنمی آید غیلان بیان عرض کرد که به معنی تو چه میباشد ... پس شد
و قصه ... کرد و غیلان گفت ... است او ... اسم او ... حاصل ... غیلان
آواز او ... الفت با ذو الرمه از ... تاریخ ... صاحب ... یوسف اگر
یکی از ... کار کرده است غیلان داشت که در حال معشوقه گشته بود و آرزوی غیلان معروف
ذو الرمه و میه حسن ... ذو الرمه شعر مسطور فوق که گوید حقیقت الکمال الحج چه بوده
مجهول است و عرفا و شعرا ... اند که حاج ... میباشد و بعضی

این شعر را این طور روایت کرده اند	تمام الحج ان تقف المطایا
علی لیلی و تبلغها السلام	فی العیون عن الی حعفر علیه السلام قال

تمام الحج لقاء الامام **خرقاء** الصحابیه زنی زنی بوده است در عصر سعادت

اسدان محمر المخالب نجدة	غيثان في الزمن العصوب الاغبر
قمران في النادي رفيعا محتد	في المجد فرعا سودد متخير

در کتاب اغانی مسطور است که روزی نابغه ذبیانی داشت که اورا در سوق عکاظ تکیه گاه بود و این
بازار موسم مخصوصی است در سنه ها و شعرای عرب در آن بازار حاضر شده مناظره و مشاعره
مینمودند و برای نابغه خیمه از چرم سرخ بر پا داشته بودند که همه فحول شعرا در آن جمع میشدند
در آن روز اعشی شاعر و بعد از او حسان بن ثابت انصاری و اهل حمیر تابعه شده
و اعشی با حضار مشغول شعر خواندن بود تا آنکه خنسا شروع

بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده این است	قذى بعينك ام بالعين عوار
و این دو بیت دیگر خواند	وان صخرا لتأتم الهداة به
كأنه علم في رأسه نار	وان صخرا لمولانا وسيدنا
وان صخرا اذا نشتو لنحار	نابغه را زیاد احسن آمد تحسین کرد و گفت اگر

ابو بصیر اعشی پیش از تو شعر نخوانده بود هر آینه میگفتم که تو اشعر اهل
عصری ... انت اشعر من کل ذات ... پس گفت اشعر خنسا
... و من کل ذی خصیتین ... حسان گفت من از تو اشعرم

اشعرم از تو و پدرت و این ابیات را خود خواند	لنا الجفنات الغر يلمعن بالضحى
واسيافنا يقطرن من نجدة دما	متى ما نزرنا من معد عصابة
وغسان نمنع حوضنا ان نهدما	ابى فعلنا المعروف ان ننطق الخنا
وقائلنا بالعرف الا تكلما	ولدنا بني العنقاء وابني محرق
فاكرم بنا خالا واكرم بنا ابنما	نابغه بعضی نقد ابیات را بر حسان

و حسان منفعل شد ... نابغه غلط ... اغراق ... اشعار حسان ...
... حسان در شعر ... این دو بیت ... کرده گوید بیت

وانما الشعر لب المرء يعرضه	على المجالس ان كيسا وان حمقا
وان اشعر بيت انت قائله	بيت يقال اذا انشدته صدقا

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر مادری او بود برادر دیگر او موسوم بصخر که
در بود ز حلم و جوانمردی معروف است معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقتول شد و صخر در مقاتله مجروح
گردیده بعد از انکه فرسنگ کیال ناخوش و بستری بود و اهل و عیال او بستوه آمده بودند وفات
کرد و خود صخر در این معنی گفته است

أرى أم صخر لا تمل عيادتي	وملت سليمى مضجعي ومكاني

خلاصه مرگ این دو برادر باعث تأسف و غم
و غم شدید خنسا گردید گویند عمر خنسا [illegible] در مرثیه ایشان ابیات [illegible] گریه
که بر برادران خود کرده [illegible] در صورت [illegible] یادگار است [illegible] سال
[illegible] حال [illegible] کرده [illegible] کرده
روایت کرده اند که گفته است خنسا را دیدم [illegible] اعضم [illegible] احول لفظ
پوشیده است [illegible] گفتم ای خنسا [illegible] و سال [illegible] نمی بود [illegible]
امت [illegible] که [illegible] دارد [illegible] اخنسا [illegible]
پدرم [illegible] بری داد و اموال خود [illegible] ساعد
[illegible] و ملت [illegible]
[illegible]
حال خود را المناصفه [illegible] صخرست

والله لا أمنحها شرارها	وهي حصان قد كفتني عارها
ولو أموت مزقت خمارها	وجعلت من شعرها صدارها

خواستم طرز خود را الصدیق [illegible] هاشم و برای آنکه گفته [illegible] باشد [illegible] صدارا
ارمدن خود [illegible] کرد اشعار [illegible] خنسا در حق صخر و معاویه [illegible] آسانی مسطور است
محیی الدین در مسامرات گوید وقتی خنسا قصد صخر را برای ما وصف کن گفت کان قطر
السنة الغبراء وذعاف الكتيبة الحمراء گفت قصد معاویه [illegible] گفت کان حیا
الجدب اذا نزل وقرى الضيف اذا حل [illegible] کدام یک ازین دو برادر
خوشتر [illegible] گفت اما صخر فسقام الجسد واما معاوية فجمرة الكبد [illegible] شاد بود

مما جنت ايديكم ولا افصحت الكم ولا هجمت جسمكم ولا عيرت نسلكم وقد تعلمون ما اعد الله للمسلمين
من الثواب الجزيل لمجاهدة الكافرين واعلموا ان الدار الباقية خير من الدار الفانية
يقول الله عز وجل يا ايها الذين امنوا اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون
واذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمين فاغدوا واعلى قتال عدوكم مستبصرين والله
على اعدائه مستنصرين واذا رايتم الحرب قد شمرت عن ساقها واضطرمت لظى
على سياقها وجللت نارا على اوراقها فتيمموا وطيسها وخالدوا رئيسها
بسداحته ام جميعها تظفروا بالغنم والكرامة في دار الخلد والمقامة

ای لشکریان من شما را ... مسلمانان ... و ما جهت ... ما هجرت نکردید تم آن جداکه ... اوست
... نماید زندان ... تا دید ... که ... ان ... سعید ... تماحیات ...
و ... بار رسوا ... و ... و ... رسید شما وارد ... ورد ... تمام التقیه ...
بیداید که ... عالم ... تواب ... برای ... جنگ ... با کفار ...
که ... حق ... وا ... والی است ... حدای ... گرید ... ونیس ...
... کار ... ید ... کار را ... تحت ... تمال امید ...
... بچ ... ید ... جست ... د ... جایی ... جسمان ...
ایدچون ... قتال ... ملیه ... وارد ... آن ... وارد آن ... بر ... ید ...
کرا ... قائم ... سای ... ای ... کوید ... ان ...
اصحب ... آکوش ... علی الصباح قدم ... و ... دلیری ...
... مد ... شما ... الحمد لله الذی ... تقالم
وار حوادث زمانه ان یعطانی ... مستقر رحمته ... الکه ... آنها ...
... آخر ... انا ... در مجلس ... حود ... با یدنوشت ... اسپ ...
... معاش ... گرد که ... بود آن را ... کردت ... که ...
و بحسب ... این ابیات دلیل است

واوجعت الدهر بهتا وحزنا	تحرق في الدهر قرعا وغما
	واقفی رجالی ... واجمعا

و از اشعاری که خنساء در مرثیهٔ برادر خود صخر گفته این بیت مبیّن است همت

يذكّرني طلوع الشمس صخرًا | واذكره لكلّ غروب شمس

و از نتایج افکار خنساء ابیات ذیل است که در باب مدایح دیوان حماسه نگاشته شده

دلّ على معروفه وجهه | بورك هذا هاديا من دليل
تحسبه غضبان من عزّة | ذلك منه خلق ما يحول
ويله مسعر حرب اذا | القى فيها وعليه الشليل

ابو الفضل میدانی که مَثَل معروف ... ولا کالسعدان را ... تمثیل است که مثال
وقتی از سوق عکاظ میگذشت و ... که در آن جمعی دور هند بنت عتبة بن ربیعه را گرفته بودند و او
اشعار میخواند خنساء گفت ارجیه ... استماع ... میدانی گفته ... خود را ... اکم خنساء گفت
آن مراثی در حق ... یکسان است سه جوید

ابكي عمود الابطحين كليهما | ومانعها من كل باغ يريدها
ابو عتبة الفيّاض ويك فاعلمي | وشيبة والحامي الذمار وليدها
اولئك اهل العزّ من آل غالب | وللمجد يوم حين عدّ عديدها

خنساء بعنوان ستایش در مدح گفته ... ولا
کالسعدان و غرض او این بود که در میان آل غالب مذکورین ... شما ... در ...
وسعدان گیاهی است که از برای شتر بهترین یافت میشود و تقدیر مثل مذکور ... که هذا مرعی
جید ولکن لیس فی الجودة مثل السعدان یعنی این چراگاه خوب است اما به خوبی چراگاهی که دارای
گیاه سعدان است پس ازان ... همان قافیه دو بیت ذیل را در مرثیه برادران خود نظم آورده است

ابكي ابا عمرو بعين عزيزة | قليل اذا تغفي العيون رقودها
وصخرا ومن ذا مثل صخر اذا غدا | بساحته الابطال قبا يقودها

و مثل دیگر در مرثیه معنی ولا کالسعدان است و آن ماء ولا کالصدا میباشد و گوینده آن پیرزنی بوده اما
سرگذشت خنساء در جنگ قادسیه است که با پسرهای چهار پسر خود در آن وقعه حاضر بود
روزی مجلس تحریص آنها بر قتال با ایشان خطاب نموده گفت یا بنیّ انکم اسلمتم طائعین
وهاجرتم مختارین والله الذی لا اله غیره انکم لبنو رجل واحد کما انکم بنو امراة واحدة

ماحضر
۱۳

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خویله گفته اند و قصه ایشان مظهر تشریع حکمی و شان نزول آیتی
گردیده خلاصه این داستان این است که مشار الیها زوجه اوس بن صامت صحابی بود و اوس بر وی
خشم گرفت و صیغه ظهار بر زبان راند و گفت انت علی کظهر امی و ایقاع این صیغه در آن وقت
سبب بینونت مخدره و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغه طلاق در ایشان چون خوله این گفتار
از شوهر خویش شنید بحضرت رسالت پناهی رفته ماجری معروض داشت و از حکم شرعی تکلیف
خویش خود سوال نمود و اظهار کرد که مسکین و فقیره و مادر چند کودک صغیره ناله میکرد و تا می سپرد
که اگر طفلکان را پیش او گذارم ضایع و بیوقت از بی پرستاری هلاک میشوند و اگر با خویشتن برم
گرسنه تلف میشوند حضرت رسول ص جز حکم بود که صیغه ظهار در آن اوان مقرر بود
نمودند تو بر اوس بن صامت حرامی مطلقا پس حقتعالی برای ضعیفه تفضل و ترحم آورده آیتی فرو فرستاد
و حکم ظهار بطور دیگر نازل شد قال عز من قائل قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله
الآیه مراد از التی خوله است و مقصود از زوجها اوس است احکام ظهار از طلاق جدا شد که
تفریق و بینونت و حرمتی که طلاق موجب میگردد تحقق و تعلق نیابد و از ظهار فقط تعلیق حرمتی
که مظاهر چون خواهد زوجه خود را حلال نماید کفاره بدهد پیش از ادای کفاره حرمت مس او
بوجوب مادامی است که کفاره بجای نیاورده است بر خلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
آن حکم حرمت بطور تحقیر و تابید و اطلاق تعلق میگیرد و در ظهار ... و چون کفاره ادا شد
... بجای آورد حرمت بر خاسته و عدم مس برداشته میشود و کفاره ظهار بنا بر نصّ
آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدای تعالی در واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون
لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون به والله بما تعملون خبیر فمن لم
یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول ص خوله را از جهت وی اعانت دادند و همیشه از بابت الظهار در کتب فقهیه شرح
داده شده است گویند در ایام خلافت خود روزی با جمعی پیرزنی برخورد و مدتی تمادی

واصبح قلبي لهم مستقرا
من الناس اذ ذاك من عز بزا
وزين العشيرة مجدا وعزا
والكائنون من الناس حرزا
فبالبيض ضربا وبالسمر وخزا
وتحت العجاجة يجرون حمرا
وكانوا يظنون ان لا تخزا
بان لا يصاب فقد ظن عجزا
وتتخذ الحمد ذخرا وكنزا
وفي السلم تلبس خزا وقزا

كأن لم يكونوا حمى يتقى
وكانوا سراة بني مالك
وهم في القديم صحاح الاديم
لسمر الرماح وبيض الصفاح
وخيل تكدس بالدارعين
جزرنا نواصي فرسانها
ومن ظن ممن يلاقي الحروب
نعف ونعرف حق القرى
ونلبس في الحرب نسج الحديد

خازن الدوله مسماة بگل بدن باجی از روحانیات محترمهٔ خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه است مرحومه مشار الیها از جواری والدهٔ معظمهٔ خاقان مغفور خلد آشیان فتحعلی شاه بود چون والدهٔ خاقان را به روضهٔ رضوان گذشت حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند که زنی را از میان خود منتخب نمایند که باید کلید حرمخانه را داشته باشد و آنچه از نقد و جنس و متفرقه توسط والدهٔ خاقان بحرم میرسید بعد از این بواسطهٔ او برسد خدام حرم بعد از مشورت گفتند محض احترام مرحومهٔ معظمه والدهٔ خاقان یکی از جواری ایشان باید برپا منتخب شود سایرین گل بدن باجی را بر این سمت انتخاب و شغل صندوقداری برقرار شد و مقامی منیع یافت و این شعر را سجع مهر خود قرار داد * (معتبر در ممالک ایران غیر صندوقدار شاه جهان) و فی الحقیقة اعتبار مهر او با علی درجهٔ کمال بود و اگر کرور با تجار حواله مینمودند که فقط مهر او داشت با کمال اطمینان میدادند مختصر چون از فرط کفایت اقتداری فوق العاده در حرمخانهٔ خاقانی بهم رسانید دکاکین بازار طهران متصل خاقانی معظم گردید در سلک روحانیات حضرت خاقان منسلک و ملقب بخازن الدوله گردیدند و دو شاهزادهٔ معظم از بطن او بوجود آمدند خازن الدوله اجزای معتبر و میرزاهای وحید العصر داشت که همه زن و دارای لیاقت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطا [illegible] مینمودند و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود خوله دختر ثعلبه از صحابیات

حسن هر وقت بیرون می‌شد مشغول بوده حسن در عهد گریه و بیقراری می‌نمود حضرت ام سلمه پستان
[illegible] بدهان او میگذاشت [illegible] تا ساکت و آرام میکرد و معتقدین حسن [illegible] الحکمه علم و [illegible]
را برکات آن شیر و پستان میدانند و خیره ملیت حکایات و خیرات [illegible] الرحمن و لیا
مدینه بوده اند خیزران جاریه مشهوره بمیان خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی
و هارون الرشید بوده است و بعضی که او را جاریه مروان نوشته سهو کرده اند در زمان خلافت
[illegible] خود [illegible] اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با علیه بنت مهدی
[illegible] مصاحبت می‌نموده و مطایبات کثیره فیمابین ایشان اتفاق افتاده تا روزی در حمام [illegible]
[illegible] که دو [illegible] بوده و خساره خود را [illegible] دیده گفت [illegible] این بیت [illegible]

انا التفاحة الحمرا علیها الطل مرشوش		[illegible] آن [illegible]
و فی عرصاتها علیها العنبر منقوش		[illegible]
[illegible]	و له	اصبح الفضل و الملاعب [illegible]
[illegible] افضل [illegible]		[illegible]

[illegible] میدانستند و [illegible] که [illegible] سیراب [illegible] و [illegible] چون
[illegible] چلاوت [illegible] [illegible] دوم
[illegible] دلتنگ [illegible] او را [illegible]
[illegible] او را [illegible] متقت [illegible] حکم [illegible] بقتول [illegible]
[illegible] مسلود [illegible]

حلیمه [illegible]		یلعب بالدوف [illegible]
ابدلها الله [illegible]		ودتس موسمی [illegible]

خان زاده دختر میر یادگار ترتیری بوده طبعی [illegible] داشته [illegible] است

سی در بستر [illegible] خواهی شدن [illegible]		امیس خاطر [illegible] نتوان خواهی شدن [illegible]

خدیجه خانم زوجه کریمخان زند و عمه مرحوم رضوان آرامگاه شاه شهید [illegible]
[illegible] شاه بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در هر حال ایران را در عالم تاریخ و [illegible]

ایستاده با مشار الیها گفتگو کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی از همراهان عمر است که به پیرزن
حرمی معطل نمایی عمر گفت آیا میدانی این کیست این همان خاتون جلیل القدری است
که شکایت بدرگاه پروردگار برد و حق جل و علا آیه شریفه قد سمع الله را در حق او نازل فرمود
والله اگر تا شام می‌ایستاد و با من تکلم میکرد می‌ایستادم مگر برای نماز سخن او را قطع میکردم و
میرفتم و برای کار هم که میرفتم اگر او بار طالب که بود معاودت نمودم قوله خواهر
سیف الدوله ممدوح متنبی و از خاندان آل حمدان و مخدره با جلالت شأن بوده است و
در سال سیصد و پنجاه و دو در میافارقین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا خراب است وفات
نموده و متنبی مرثیه خوب برای او نظم آورده و از آن جمله مرثیه است که مطلعش این بیت است

یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب	کنایة بهما عن اشرف النسب

و سی بیت این مطلع را بنا به ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است

اجل قدرک ان تسمی مؤبنة	ومن یصفک فقد سماک للعرب

و در شعر میگوید شأن تو اجل از این است که تصریح به اسم تو [illegible] و دیگر این است

کان فعلة لم تملأ مواکبها	دیار بکر ولم تخلع ولم تهب

فعله بر وزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت بطلب دارد که وقتی که خوله
در ناحیه دیار بکر بوده مردم را سواره [illegible] بوده و خلعتها میداده و [illegible] گذشت و حالا
مثل این است که هرگز موکب با احتشام او ناحیه دیار بکر را پر نکرده و مردم را خلعت نداده و اموال
[illegible] ابیات سطور در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار است که در [illegible] شأن او گفته شد

فان تکن خلقت انثی لقد خلقت	کریمة غیر انثی العقل والحسب
وان تکن تغلب الغلباء عنصرها	فان فی الخمر معنی لیس فی العنب
فلیت طالعة الشمسین غائبة	ولیت غائبة الشمسین لم تغب

خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابو القاسم
محمد الاکبر معروف به ابن حنفیه بوده است و شانزده از صحابیات بدین نام داشته است
خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در ایام رضاع

فيا عين جودي بالدموع السواجم … فقد شرعت فينا سيوف الاعاجم
وحزنا على سعد وعمرو ومالك … وسعد سعيد الجيش مثل الغنائم
هم فتية الغر الوجوه اعزة … ليوث لدى الهيجاء سعت الجماجم

قوله ضرار بن الازور ضرار بن الازور از صحابه و شاعر بوده است دارای فصاحت
و شجاعت و در فتوح واقدی کارهای او مذکور است مشار الیها در فتوحات مصر و شام حاضر بوده
و کارها کرده و ابیات ذیل از نتایج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ اسیر شده گفته است

الا مخبر بعد العراق يخبرنا … فمن ذا الذي يا قوم اشغلكم عنا
فلو كنت ادري انه آخر اللقا … لكنا وقفنا للوداع وودعنا
الا يا غراب البين هل انت مخبري … فهل بقدوم الغائبين تبشرنا
لقد كانت الايام تزهو لقربهم … وكنا بهم نزهو وكانوا كما كنا
الا قاتل الله النوى ما امره … واقبحه ماذا يريد النوى منا
ذكرت ليالي الجمع كنا سوية … فمن فرقنا ريب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا يوما الى دار عزهم … لتمسحها بالمطايا وقبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقيد … تركناه في دار العدو وهمنا
وما هذه الايام الا معارة … وما نحن الا مثل لفظ بلا معنى
ارى القلب لا يختار في الناس غيرهم … اذا ما ذكرتهم ذاكر قلبي المضنى
سلام على الاحباب في كل ساعة … وان بعدوا عنا وان صعبوا منا

نیز این مرثیه را در مصاب برادر گفته است … اعد اخي ببلد الحمص عيني

فكيف ينام مقروح الجفون … سابكي ما حييت على شقيقي
اعز علي من عيني اليمين … ولو اني لحقت به قتيلا
لهان علي اذ عز المهين … وكنت الى السلو ارى طريقا
واعلق منه بالحبل المتين … وانا معشر من مات منا
فليس يموت موت المستكين … واني ان يقال مضى ضرار

و خطی است چه یکی از اسمات عمده سلطنت سلسله جلیله قاجاریه میتوان او را دانست توضیح آنکه
سالها کریمخان مستولی ناخوشی سل بود در ماه صفر هزار و صد و نود و سه هجری آن مرض شدت نمود
خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که محترماً در دربار کریمخان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و مستعد کار باش مرحوم معظم طیب
بعزم شکار مهارلو از شهر بیرون رفت و در سیزدهم صفر که بشهر برگشت دروازه را بسته دید
دانست که کریمخان درگذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم او را از این حال آگاه و اعلام
نمود و شاه شهید حالیکه از سواران دو سه نفر با او بود تا طهران تاخت و کار سلطنت را انتظام
که در تاریخ ضبط است ساخت خدیجه دختر احمد بن الطبا بوده و مشار الیها فاضله
و معروف بام الحسن … ابن الحسن … محدثه … الدین …
… و این … در … بوده و مشار الیها … شد و …
درگذشته است خدیجه بنت الملک دختر ملک اشرف شعبان … ارسلان
ترک مصر است مشار الیها قاسم المتکی بوده و این … دیگری … کوید
… اینکه … امانت ملک اشرف وفات کرده قتل … است … کار …
… در سال … هجری درگذشته است … مطبوع …
… است که … قوصی … ملک … مشار الیها … سعد
… ملک … سعد
سعد السعود است …
… کلام … معدوم است …
الا … است خرنق بنت قحافه شاعره عربیه بوده و این دو شعر از وست

اعاذلتی علی رزء افیقی — فقد اشرقتنی بالعذل ریقی
ولا وابیک اسی بعد قومی — علی حی یموت ولا صدیق

خزانه … واو … سطور است … جراده … بن … قرطه … عراق …
… قاسم … بوده … است … اول …

گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله مینمود و با بودن همه
تحفه اینکه حقیری را خواستی داد عطا کردی که لیاقت و استحقاق آن را نداشت و با شمشیر در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق و اولی بود و من کسی را دوست نمیدارم که رسول اکرم
صلی الله علیه و آله او را دوست نمیداشت و او خود دوستدار فقرا و مساکین بود و صاحبان
دیانت را احترام مینمود و ترا دشمن میدارم از آنکه خونها بناحق ریختی و پیروی هوای نفس خود کردی و در عدل
و انصاف حکم نمودی بلکه بظلم و اعتساف تمسکات شدی معاویه گفت خصومت تو با من
برای اینست که شکم و پستانهای تو بزرگ و رانهای تو درست است دارمیه گفت در این اوصاف
هندها در وصف المثل شده است نه من معاویه گفت ... مقصود من دم و غضب تو
است چه اگر شکم زن بزرگ باشد تام الخلقه و کامل میشود و اگر پستانهای او بزرگ باشد
کودکی را که شیر میدهد سیر میکند و اگر رانهای بزرگ داشته باشد جائی را که می‌نشیند بر نمایدوی کاری
او را خوار نمیکند معاویه چون کلمات حدت دارمیه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از آن
با وی گفت آیا تو علی را دیده دارمیه گفت علی را دیده‌ام معاویه گفت او را چگونه یافتی دارمیه
گفت والله علی را دیدم که امثال تو بسلطنت که ترا مغرور نموده بود او را فریفته نساخته
بود و این جاه و جلال که ترا مشغول داشته او را مطلقا از یاد حق باز نداشت معاویه گفت
با کمال میل را استماع نموده دارمیه گفت علی کلمات او جلا دهنده قلوب بود و صیقل دهنده دلها
بود چنانکه روغن زیتون با بیرون کردن زنگ را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی ع هم زنگ دلها را
زایل مینمود معاویه بر طبق معنی این شعر
شهدت لحسن صفاتها ضراتها
والفضل ما شهدت به الأعداء
گفت ای دارمیه راست گفتی حضرت
مرتضی ع و کلام او چنین بود اکنون از ما معاویه دارمیه گفت آیا حاجتی من داری دارمیه گفت
در این حال حاجت ممکن است که حاجت من برد تو موقع قبول یابد معاویه گفت هر حاجتی که داری
باشی اظهار بنما و من بر آورم دارمیه گفت یکصد شتر ماده میخواهم که بچه‌های آنها با این نفر مری باشد و شتر نانی
آنها هم باشتران باشد معاویه گفت اگر خواستی بود هم نزد تو بسل علی خواهش دارمیه گفت
سبحان الله مگر تو از علی پست‌تری معاویه گفت اذا لم اعد بالحلم منی علیکم

وکم فی الحرب یقصم للعسوب ... | وقالوا کم بکاؤک قلت مهلا
اما انکی وقد قطعوا وتینی

هزروعة بنت عملوق که از نساء با فصاحت عرب بود و پسرش صابر بن اوس با صرار در جنگ انطاکیه اسیر شد چون اشعار خوله را در حق صخر شنید این ابیات را در حق پسر خود نظم کرد

ایا ولدی قد زاد قلبی تلهبا | وقد احرقت منی الخد ودالمدامع
وقد اضرمت نار المصیبة شعلة | وقد حمیت منا الحشا والاضالع
واسأل عنک الرکب کی یخبرونی | بحالک کیما انشکن المدامع
فلم یک فیهم مخبر عنک صادقا | ولا منهم من قال انک راجع
فیا ولدی مذ غبت کدرت عیشتی | فقلبی مصدوع وطرفی دامع
وفکری مقسوم وعقلی موله | ودمعی مسفوح وداری بلاقع
وان تک حیا صمت لله حجة | وان تکن الاخری فما العبد صانع

وعفیرة بنت عفار و سلمة بنت دراع و سبی بنت سوار و سلمی بنت النعمان و ام ابان بنت [illegible] عمرو و [illegible] الانصاریه زنهای صاحب شان و شجاعت بوده و در وقعه های یرموک و اجنادین رشادتها نموده [illegible] جنگ مانند مردان [illegible] رم کرده و سلمی بنت سعد که زاهده عابده بود دختر زید [illegible] عشره مبشره [illegible] چون اشعار خوله و هزروعه شنید [illegible] آنها را تصحیح کرد و سلمی [illegible] دارمیة الحجونیة صاحب عقد الفرید گوید دارمیه زنی بود دانا [illegible] که سمنی داشت با جرده سیاه و چون [illegible] گویی [illegible] واقع است [illegible] او را [illegible] معاویه [illegible] از دارمیه حج [illegible] او را احضار کرد و با او گفت [illegible] آمدی و در سؤال [illegible] بود [illegible] گفت [illegible] مقصود [illegible] سوال [illegible] گفت [illegible] العلم الغیب الا الله معاویه گفت [illegible] علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن [illegible] محبت [illegible] و [illegible] خصومت [illegible] گفت [illegible] [illegible] گفت [illegible]

قلت لمّا رأیت دار دقاق   حسنها قد أضرّ بالعشّاق
حذّروا الرّابع الشّقیّ دقاقا   لا یکونن نجمه فی محاق
الله عن نصحها فإن دقاقا   سوء خبرها قد سار فی الآفاق
لو تصاحب بغلا فهب سلیما   لم یجیء او خرجه غیر راقی

آخر الامر دقاق در سلک ملازمان محمود بن حیرون ارشد مسلک گردید و حکایات و فکاهیات غریب از این معروف است بیرون از دایرهٔ ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر نمودیم همینقدر گوییم در مسخرگی و شوخی دقاق بی بدل بوده است **دقره** از ثقات تابعیات طبقهٔ اول ورنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار الیها روایت حدیث نموده ابن حجر عسقلانی در اصابه گوید نسائی که یکی از اصحاب کتب سته میباشد یک حدیث از دقره در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و الحدیث را مشار الیها از عائشه روایت نموده است بقول بعضی دقره ادراک زمان حضرت رسول ص را کرده و بشرف حضور رسیده و صحبت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را دقره بقاف نوشته است **دلشاد خاتون** دختر تمرتاش بن امیر چوپان زوجهٔ امیر شیخ حسن ایلکانی معروف بشیخ حسن بزرگ و مادر سلطان اویس است و سلطان اویس ممدوح خواجه سلمان ساوجی بوده چنانکه قصیده در تاریخ جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مسطور در ذیل ست

سپهر سعادت برین بلند رواق   همی کشید ندا در ممالک آفاق
که سال هفتصد و پنجاه و هشت ماه رجب   باتفاق خلایق بیاری خلاق
خدایگان سلاطین معز شیخ اویس   پناه پشت ملوک جهان علی الاطلاق
نشست خسروی روی زمین باستحقاق   قرار تخت سلاطین بدار ملک عراق

دلشاد خاتون در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد درگذشت و نعش او را بنجف اشرف حمل نموده در آنجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلشاد خاتون را بعمزادهٔ خود اشرف بن تمرتاش مفتون دید لهذا او را مسموم کرد صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت بغداد بدست دلشاد خاتون بود و او غربا را نوازش نمود و فقرا پیوسته مشمول احسان او بودند دلشاد خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجهٔ امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در بلخ حکومت نموده

فمن ذا الذی بعدی یؤمل للحلم	خذ بها هنیئا واذکری فعل ماجد
حوالک علی حرب العداوة بالسلم	بعد از آن بدار یه گفت قسم بخدا اگر علی زنده

وبجای من بود یک شتر هم تو نمیداد داریه گفت والله علی را مال مسلمین هم یک شتر هم کسی نمیداد و
اعتبار انحصر آنست که در عقد الفرید تصنیف ابن عبد ربه آمده و هرکس شرح احوال و ترجمه سلسلهٔ این
مصنف و کتاب او را بخواهد بعقبات الانوار تصانیف علامة الوقت و حافظ العصر ناشر
الحق والملة والدین مروج آثار ائمة المصطفین میر حامد حسین مد ظله لاله والماله فی الدارین ماله رجوع
نماید دلاشوب جماجه سلطان ما در سلطان سلیمان خان ثانی و از حلائل سلطان
ابراهیم خان سلطان عثمانی است و در سلیمانیه مدفون شده پسر او سلطان سلیمان در روز دوم
محرم سال هزار و نود و نه هجری تخت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تاریخ جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم الحرام صبح	یمن ایله سلطان سلیمان زمان ایتدی جلوس

سلطان سلیمان چهل و دو ماه و دو روز در زمان سلطنت کرد و بعد درگذشت سجاده و یکسال اغراو
دختر کوسه رعی تخلص ابن تخلص بوده و شعر مسطور در ذیل را به او نسبت میدهند

گر رسوای عشق ازمردم عالم غمی دارد	که عاشق کسی در سواد هم عالمی دارد

دعد روحه مرین تولب العکلی و مرشاعری مخضرمی و از فصحای اصحاب و خوانند دال حرست و این

اهیم بدعد ما حییت وان امت	اوکل بدعد من یهیم بها بعدی

و این شعر در جمیل و محمد بن مرعد معلوم میشود و پوشیده نباشد که دعد و سعد نام علم جنس است برای
نسوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو استعمال شده و ملت غیر منصرف
بودن آن تانیث و علمیت است و چون ساکن الوسط و خفیف میباشد جایز است که منصرف
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده دفاق کنیز لی مایه و صاحب جمال بوده
در اوقات جوانی داشته اند ابا یحیی بن ربیع بحوالت شده احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمده
واحمد را تعارف اسم مشار الیها ابن دفاق گفته اند بعد از وفات یحیی صباحت و ملاحت
و بلند بالائی او در علم موسیقی جمعی از ارکان را خواستگار دفاق نمود و او چند شوهر بعد از حیات
کرد و همه بزودی درگذشتند و دفاق بشامت مشهور شد و اشعار مسطور را در حق او گفتند

شعرا پیدا شد و او جاریهٔ شاعره و مغنیه داشت مسماة بدنانیر که از ارباب فضل و ادب محسوب و جما
رفته با مسایل الهیات حاوی صحبت و شاعر می‌نمود ابو علی بن عثمان الکلابی که از ادبای ارمان مشا
گوید روزی بخانهٔ ابن کناسه رفتم و وی غایب بود با جاریهٔ او دنانیر مشغول گفتگو شدم در اثنای
صحبت دنانیر گفت یا ابا الحسین ترا محزون و مغموم می‌بینم گفتم برادری داشتم از قریش
درگذشت اینک اندوه او را بیاد می‌آورم دنانیر قدری فکر کرد و این دو بیت را ارتجالا

بکیت علی اخ لک من قریش	فابکانا بکاؤک یا علی
فمات وما حمرناه ولکن	طهارة صحبه الحسن الجلی

پس علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از کار دنیا ... و فهم فرا
دنانیر را بتو معلوم کنم انگاه بنامه‌ای بنوشت الله مع ضعیفه لکعاء و اذا جائک کتابی
هذا فعجلی بجوابی والسلام دنانیر در جواب نوشت سائلی تحمیل ابای محمد ابی الحسین و
من اعیا الغی الجواب عما لا جواب له والسلام بعضی از اشعار دنانیر در جلد دوازدهم اغانی
نگاشته شده و او را مهارت وافی و خصال حمیده بود و اندوه برو روا داشت و ابن کناسه بدو الغد

الحمد لله لا شریک له	یا لیت ما کان منک لم یکن
ان لم یکن القول قل فیک فما	الحمی غیر شدة الحزن

و پوشیده نباشد که ابن کناسه داماد ابراهیم بن ادهم زاهد و عارف معروف است و ابراهیم
خال ابن کناسه بوده و ابن کناسه در حق ابراهیم مرثیه‌ها دارد دنیا ابن خلکان گوید دنیا
جاریه شاعره بوده است از عبد السلام معروف بدیک الجن گوید مشارالیها پسری از دیک
الجن بهم رسانید و آن پسر درگذشت دنیا ابیات ذیل را در مرثیهٔ پسر خود انشا کرد

بابی بدیتک بالعراء المقفر	وسترت وجهک بالتراب الاعفر
بابی بدلتک بعد صون للبلی	ورجعت عنک صبرت ام لم اصبر
لو کنت اقدر ان اری اثر البلی	لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر

دیک الجن وقتی گمان کرد که دنیا با غلام او سرو کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان شد
و برای هر دو مرثیه‌ها گفت ابو الفرج اصفهانی در اغانی گوید خنزی که بدست دیک الجن

طبع موزونی داشته است و مطلع از افکار او   است کلی که سر زلف تو چیدیم زوال گیسو
بر روی من کشید و دعوی چون کرد   حل شد از غم همه مشکل که مرا در دل بود
هر غم عشق که حل کردن آن مشکل بود   دلشاد شاعره بوده است که از ابلها

شمرده شده است بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان مغفرت آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه بوده نام

نام ایشان بوده و طبعی موزون داشته اشعار او را ندیده ام   طامات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر بچشمه زمزم وضو کنند   دنانیر جاریه معنیه بوده است که یحیی بن

خالد برمکی او را آزاد کرده و با حسن خط و مهارت در موسیقی و آواز خوش با نعمات دیگر
معروف و مشهور است علاوه بر نظم و نثر هم یدی طولی داشته و در موسیقی از اندازه که در کتب
ها ترجمه حال او نگاشته شده و از اساتید مدل که علیه و ابن جامع و ابراهیم و اسحق موصلی و
سایر مشاهیر موسیقی دانهای انعصر باستان اخذ کرده ابوالفرج در اغانی می نویسد اسحق موصلی گفته
پدرم ابراهیم موصلی میگفت روزی خواستم در نغمه ایرادی بر دنانیر وارد آورم و انکار بخواندن
آن نغمه وادار نمودم و مدتی استماع کردم عیبی در آن نیافتم که الحان را بموقع میخواند سطوت ارباب
سیر هرون الرشید میل مفرطی بساز و آواز دنانیر داشته و سروقت یحیی برمکی میرفته و او را صله بخوا
و نوازش امر میکرده و انعامی وافر با وی میداد و عقیلی آن را ذکر کرده صاحب ... بن الحسن همدانی با
آئمه و متقون ساخته و در باب خود عد سطال او گفته

وتحيرت بين وعد ومطل   يا دنانير قد تنكر عقلي
فاقتليني بسكت تهوين قتلي   شفعي شافعي اليك والا

از طافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانیر
حکایت کرده گوید روزی یحیی برمکی بکسانی رقعه و دنانیر ناخوش بوده چون صفای تکلیف و رسال کای
را استادم نمود این بیت را انشاد کرد   الورد احمر مطرا   فتمتعوا باللحظ منه
وارد دنانیر خواست که این بیت را مصرع دیگر توام کند   فاذا انقضت ایامه   ورد الجديد وسوف عنه
استاد شعر مبلغی محبت یحیی را بدنانیر زیاد کرد و از دنانیر حکایات و روایات بسیار مشاهده شده که همه
اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا داستانهای او نسبت بیحیی غریب و در مواضع عدیده
نگاشته شده است   دنانیر جاریه ابن کناسه محمد بن کناسه از شعرای عباسیین و اصلش

حرف الذال

ذات الاذنین لقب عایشه دختر طلحه بوده گویند این لقب را حضرت او حضرت سکینه بنت الحسین ع بعایشه داده ولی بلفظ محکم ولا تنابزوا بالالقاب این حرف بنظر مستبعد مینماید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی دو گوش است دور نیست که در تحت مراد حضرت نیز همین باشد بر یک صره آن دیگر پیدا شده

ذات الخال از جواری هرون الرشید و معشوقه است مشهور که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات مسطور ذیل را هرون الرشید در وصف مشار الیها و دو جاریه دیگر سروده

ملك الثلاث الآنسات عنانى	وحللن من قلبى بكل مكان
مالى تطاوعنى البرية كلها	واطيعهن وهن فى عصيان
ما ذاك الا ان سلطان الهوى	وبه علين اعز من سلطانى

بتقیده معنی این ابیات از احنف شاعر است و او از قول هرون نظم آورده است و در هر حال اسم ذات الخال حسن بوده چون در لب بالا خالی بسیار مطبوع داشته معروف بذات الخال شده و دو جاریه دیگر که در ابیات فوق بآنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا نام و در دو بیت مسطور بصریح باسم این سه کنیز اشاره شده

هن سحر وضياء وحسن	ان سحرا وضياء وحسن
تلتى قلبى وتراها الثلث	احدثت سحر ولا ذنب لها

و ذات الخال اسم موضعی است در عربستان و عمرو بن معدیکرب که میگوید وهم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره باین محل است **ذات الخمار** لقب هنده بنت صعصعة است و او عمه فرزدق شاعر مشهور بوده و خمار بمعنی معجر و ذات الخمار بمعنی صاحب معجر است و وجه اشتهار مشار الیها باین لقب ملقب شده این است که روزی هنده نزد پدر و برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه معجر از سر برداشت بیکسو انداخت و پرسید کیست [illegible] بالله که چهار نفر مرد مثل شماها من محرم است و میتوانم نزد آنها معجر از سر دور کنم و این خیال را بصورت وقوع درآوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعه و خالم اقرع بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشد اگر در میان زنان عرب کسی باشد که بتواند در چهار نفر مرد محرم مثل این اشخاص بی معجر ظاهر شود من با او بچهار نفر شتر می بخشم ارآمر و هنده را دا نگاه

مقتول شد مسماة بورد وابتدا نصرانیه بود مشار الیها را مسلمان و تزویج نمود دنیا
جاریهٔ ابو عیینهٔ بصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشار الیه بفاطمهٔ مسعرد
حس هزار مرد تعشق هم رسانده چون فاطمه بنجاح و عیسی بن سلیمان شوهر شد شجاعت و ثبات
معروف بود در وقت ابو عیینه هجو است شعری در حق معشوقهٔ خود فاطمه نظم او در داز ذکر اسم او
احتراز کرده بنام جاریهٔ خود دنیا انشاد نموده

ويحتى اشد من كل حب	ما القلبی ارق من كل قلب
استمی فربها وتكره قربی	ولدنیا علی حموی بدنیا
واللا یاتكون من كل صرب	رلت بلیة من هواها

دولت بانو بیگم دختر محمد اعظم شاه

ابن اورنگ زیب عالمگیر پادشاه هندوستان بوده و علاوه بر حسن و جمال فضل و فصاحت
بکمال داشته و اکثر ابیات خلوت او در آن پادشاه گردیده است دهناء
زوجه عجاج راجز مشهور و دختر مسحل میباشد و مسحل از اولاد مالک بن سعد ابن زید مناة است دهنا شاعری
موزون داشته اما عجاج را چندان میل و مهری با او نبوده بنا بر این دهنا در پیش والی مملکت یمامه
که عجاج از اهالی آن مملکت بود شکایت برد و مشار الیها بوالی اظهار داشت که شوهر من از من
دوری میجوید و من الی الآن بحالت بکارت باقی هستم عجاج بجهت این بی شرمی که از دهنا بظهور رسید
او را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوهای دور و دراز در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر
والی یکسال بعجاج مهلت داد که در ظرف این مدت بوجه با زوجهٔ خود را راضی سازد عجاج ابیات ذیل را نظم نمود

اطت الدهنا وطال مسحل	ان الامیر بالقضاء یعجل
عن کسلاتی والحصان یکسل	عن السفاد وهو طرف هیکل

دهنا چون ابیات مذکوره شنید ابیات ذیل را انشاد کرد

وحتیة الشرطی والمتیر	والله لولا خشیة الامیر
كحولان صعصعة عسیر	لحلت من شیخ بنی النمیر

عجاج که شنید و شعر انشاع نمود با سماجت و بوار

دهنا بیدرا حت در الحال بسا رالبها ابیات ذیل نظم کرد

الیک والتقبیل بعد الشم	تالله لا تخدعنی بالضم
	الا بهزهازیلی همی

احد

مستکش لا تریم در مستطرف مسطور است که سعد بن عبدالملک برادر سلیمان بن عبدالملک اموی دلگشا را بوجهی که بعرنیا معادل بت و بیچه ار دومان حالیه باشد از صاحب اول او خرید بعد از آنکه خلافت بسلیمان بن عبدالملک رسید دلگشا سر در تحت ملکیت او در آمد اما محبی کامل بمالک اولی خود داشت و از نگاه خلافت و تجملات آن اسباب تسلی او نشد و بس بود را بمالک مشار الیه اظهار میکرد چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده اینکار گفت عباد الله من لی بدواء ما لا یشتکی وعلاج ما لا یسمی طال الحجاب وابطاء الجواب والقلب طائر والعقل عازب والنفس والهه والفؤاد مختلس والنوم مختلس رحمة الله على قوم عاشوا جلدا وماتوا كمدا ولو كان الى الصبر حيلة او الى ترك الغرام سبيل لكان امرا جميلا این سخن بسلیمان نامی در حوالی سرای خلافت است و او را برای و بسمعش حوشی خواندن

برای و بسمعش حوشی خواندن	محزونة سمعت صوتي فارقها
من احسن الليل لما نامه السحر	في ليلة البدر ما يدري مضاجعها
اوجهها عنده ابهى ام القمر	لم يحجب الصوت احراس ولا غلق
قد معها الطرق الصوت محمد	لو مكنت لمشت نحوي على قدم
تكاد من لينها في المشي تنفطر	الغار سماع و شنیدن راسر و برای

اسماع اشانی که مشار الیه بجوانان از آن جمعه بیرون آمد و اتفاقا مسطور الشعر و باست حال خود را و بیاد جوانی و بسیار شکایت کرد که عشق بمالک روح در او بهره و بود علت بند سای گریستن ورا بن انداست سلیمان از صدای گریه او بیدار شده عتاب کرده او را پرسید دلگشا این دو شعر را برسبیل ارتجال انشا کرد و ملاطفت احتیال و انمود که این اشکال و اسباب بری از در غیر است که چرا صاحب این آواز بتنبیب من دهان باز کرد

الا رب صوت رائع من مشوه	قبيح المحيا واضع الاب والجد
يروعك منه صوته ولعله	الى امة يعزى معا والى عبد

صاحب ثمرات الاوراق این حکایت را بر خلاف صاحب اغانی بسعید بعنوان نام جاریه عبدالملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمه حال حمله نعیمه

گفته محمد امین المحبی بعد از آنکه حکایت مذکور را بوضع مزبور روایت میکند میگوید از لطایف این داستان آنکه هر
ازان هر سه شاه شد بخلاف فاطمه بنت عبد الملک . و حق عمر بن عبد العزیز که پیرزده مرد محرم داشته و همه
خلیفه بوده اند و در پرده هر پرده نعر لی نقاب و معجر نیست تا طاهر شود آنان محارم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده هایش ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال او معاویه بن یزید و جد مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بوده اند لاکن فاطمه صحبت همه این پیرزده نفر را درک نکرده است مادر فاطمه ام المکاره دختر یزید بن
معاویه بوده است **ذات النطاقین** اسماء دختر ابی بکر است که ترجمهٔ حالش در حرف
الف نگاشته شد اما وجه لقب شدن او بدان لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول صلعم اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفرهٔ آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند مشک آب نمود
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند مشک کرد لهذا آنحضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة
فرمود برای اسماء بعوض این نطاق تو پروردگار عالمیان در بهشت دو نطاق ترا عطا
خواهد فرمود از آن وقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطاق در زبان کتاب نوعی از جامه است
که زنان عرب در زیر البسه میپوشند گویند اگر پسران ابی بکر لیاقت و کفایت دختران او بود چه خلافت
باشکال بعمر نمیرسید و همه کس میداند که وقعهٔ جمل را عایشه سبب بود و اسماء هم پسر خود عبدالله بن
زبیر را در وقتی که در مکه معظمه اعلاها الله تعالی متحصن گردید جلو در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریص نمود **ذلفاء** از جواری مشهورهٔ عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف
مهارتی کامل داشته و جمال او بسر کمال بوده در حق او

قد اخرجت من کیس دهقان	واتما الذلفاء یاقوتة

در مدینهٔ منوره متولد شده و مردم از
کلیهٔ مفتون جمال و کمال او بوده اند و از اشعاری که در حق او نظم آورده اند و در اغانی مسطور است
ابیات ذیل میباشد که بعضی نسبت به احوص بن محمد الانصاری داده اند و بعضی از بحتری العاکه

انما الذلفاء همی	فلیدعنی من یلوم	احسن الناس جمیعا
حین تمشی وتقوم	حبب الذلفاء عندی	منطق منها رخیم
اصل الحب لترضی	وهی للحب صروم	حبها فی القلب داء

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن احنف شاعر که از ملازمان کرباس خلفای عباسی
بود دمیرل دلفا ... و دموده و شعر ذیل را ارا و انشاد نموده پرسید که آیا الیق مناسب این مضمون ...

اهدی له احبابه اترجة	فبکی واشفق من عیافة زاجر

دلفا بدیهه بیتی مشتمل بر فکری بکر در کمال تناسب با مضمون شعر ابن احنف بخواند گفت

خان التلون فی الوداد لانها	لونان باطنها خلاف الظاهر

عباس بن احنف از بدیهه مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر دلفا از روی حقیقت آفرینها
کرد و از روی درخواست که این یک بیت را با وا گذارد و بر احدی اظهار ننماید که از افکار
افکار اوست دلفا ملتمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن احنف آن بیت را با هم انشاد ...

حرف الرّاء رابعه شامیه غیر از رابعه عدویه و شامیه و جیلانیه است که بعد ذکر
نموده ابن حجر در کتاب انباء در ضمن وفیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکری از او نموده
و معلوم میشود که حافظ ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و یازده در مکه معظمه در مجلس
درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین المراغی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام
مشایخ الیها اجازه داده اند شیخ الشیوخ محب الدین ابن الاشقر او را با بدلی گرفته آنامل از وحید
روزگار صفات الدین مکمول بوده است لطفو اسعطرا داها میدار دکه دو شعر ذیل از اکثر ائمه علما دیده

تعصی الاله وانت تزعم حبه	هذا لعمرک فی الصنیع بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته	ان المحب لمن یحب مطیع

وعلی القاری در شرح شمایل بمین طور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود وراق نوشته شده
رامه بنت الحصین النجدیه است که شاعره بصریه و از شعرای حماسه میباشد و این دو بیت از او است

یا لیت شعری ولیت اصبحت عصا	هل اهبطن قریة لیس بها ادوی
لقد تبدلت من نجد وساکنه	اوصا بها الدیل برقوق کسایر

کلمه عند همین حالت ... و بعنی لیس در شعر رامه مستدل است چنانکه عند در بعث مستثنی فاعل که
که لفظ آنها اراده شده به معنی ریا العقیلیه شاعره بوده است بصریه از شعرای حماسه و این ابیات از او است

فما وجد معلول بتیماء موثق	بساقیه من ضرب القیود کبول

بما یلی مینویسید بعد از سلیمان بن عبدالملک شخصی دلفاء را از نی گرفت و وقتی بر او سعر شد بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد اما بعد ریا دو او حد شیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را مشئوم دانسته اگر چیزی را شماره میکرد میگفت واحد اثنین اربعه ولفظ ثلاثه را بر زبان نمی آورد و هم او را دلفاء ابن طرخان است

ذلفاء جاریهٔ ابن طرخان از مشهورات جواری سوا عصر عباسیان میباشد و ابو نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده

تتشهی فیاسل الحلفاء	عجبًا من حماقة الذلفاء

میگوید تعجب است از حماقت دلفا که سر حرزهٔ سطیر حلفا را آرزو مینماید در شان استاد این شعر چنین گفته اند که وقتی ابو نواس از جهه جامع سخن سنجی و شاعری بمدینه داما رفت و از دسال دی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور که از ثقلاء آن عصه بود در حسب الاتفاق وارد انجا گردید ابن طرخان از ابیات ثقیل و کاهلی مروان صرمتی در حق او بظهور رسانید وابو نواس را ما لای دست مروان نشاسد و امعی بر طبع ابن حفصه گران آمد وخواست در ضمن مری تعارله که تخفیف وتوهین عشاق وتحمیل

مکروهات و مالمات بر ایشان رسم نارست	ل مال و جاه ترک نام و ننگ
در طریق حسن اول منزل است	وهم میجو است که میل خاطر وهوای قلبی دلفا
در حق خود اسقاط نماید و ملاحظه این بیت خواهد	عیصتِ من عراتهن وقلن لی
ما دالقبس من الهوی ولقیما	دلفا از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شد

از انجا التی استاد نمود که متعرّبود در عرم انعف خلاف میل وی و موهم آنکه تو را شایستگی صحبت من نیست و همسر من خلیفهٔ عصر و بادشاه وقت خواهد بود لاغیر و تو ار سرودن این شعر توقف مکنون و عشق بعضه مرا سبب حسرت حاقت از جای بر انگیخت و آن بیت ا

قد هجت بالبیت الذی استدتنی	حتّاه فلبی بالأمام دفیما

ابو نواس از مکالمه که در ضمن اشعار سرد بن اشعار سد پیدا بر واری دلفا را لقرین کرد و دانست که او مسکروی بیر پست بآمد روی دلفا اشتهار کرده گفت

تتشهی فیاسل الحلفاء	عجبًا من حماقة الذلفاء
	وارمغا وصات مشار الیها باشعرای العصر

حکایتی است که دلیل قوت بدیهه گوئی و قدرت طبع او میتواند بود و آنرا ابن ظافر در کتاب

زیارت الله فی ان عذر نبیکم
طلاق دلفاء من ذا دون نبیکم
فلا تعجب ان ذا قال الایمن
ازی وجد بلا الا البکا

پس سفیان ثوری حال خود نمود ثوری سفیان برابعه گفت درجهٔ ایمان و اعتقاد خود در آنحضرت حق جل و علا برای من بیان کن رابعه گفت من جدا از شوق بهشت و خوف جهنم نمیپرستم بلکه از کمال عشق بآنحضرت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت مینمایم بعد از آن این ابیات را انشا نمود

احبک حبین حب الهوی — وحبا لانک اهل لذاک
فاما الذی هو حب الهوی — فشغلی بذکرک عمن سواک
واما الذی انت اهل له — فکشفک لی الحجب حتی اراک
فلا الحمد فی ذا ولا ذاک لی — ولکن لک الحمد فی ذا وذاک

خلاصه ارباب سلوک رابعه را ارباب کرامات میدانند و حکایات از و مینمایند وفات او در سال یکصد و سی و پنج و بقولی در یکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد و مزار او زیارتگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعة الشامیة بنا بر مسطورات صاحب نفحات الانس این هم در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است گاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکوت بوده رباعی ایندو بیت از او مسموع

حبیب لیس یعدله حبیب — وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن بصری وشخصی — ولکن عن فؤادی ما یغیب

و بعضی اوقات این بیتین ذیل را میخواند

انی جعلتک فی الفؤاد محدثی — وابحت جسمی من اراد جلوسی
فالجسم منی للجلیس مؤانس — وحبیب قلبی فی الفؤاد انیسی

ابو النجیب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف روایت آخری را از رابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته‌اند که رابعه شامیه مایل بود که بمزاوجت احمد بن ابی الحواری که از اکابر العصر میباشد مایل گردد و او را از این میل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من بحال خود مانع از خدمت اهل و عیال است رابعه اظهار داشت که والله من نیز از تو نحو مشغولم و مقصودم از این امر اوجب پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پیش مال زیادی برسیده میخواهم تو از الصلحاء فقرا انفاق کنی و من بواسطهٔ تو اولیا و دوستان خدا

قلیل الموالی مسلّم بجریرة | له بعد نومات العیون عویل
یقول له النوّاب انت معذب | عداة عدو او مسلّم فقتیل
باکثر منی لوعة یوم بان لی | فراق حبیب ما الیه سبیل
عشیة امسی القصد ثمّ یردّنی | عن القصد روعات الهوی وامیل

وبعضی این اشعار را بصاحبة الهلالیه نسبت داده اند رابعة العدویه ام الخیر رابعه دختر اسمعیل العدویه از نساء مشهوره مائه اول هجری و از اهالی بصره بوده است در سلک وایقان وحقایق وعرفان وکشف وشهود میان ایشان مقامی بلند داشته امام ابو القاسم القشیری در رساله خویش میگوید رابعه بارها در مناجات خود میگفت الهی دلی که تو را دوست دارد آیا او را در آتش میسوزانی نوبتی در جواب او هاتفی ندا داد وگفت ظن بد مبر که پروردگار رحیم اینکار نمیکند خلاصه این زن در صفای ضمیر وکمالات انسانی از اکثر رجال تفوق داشته از برو او را تاج الرجال میگفتند و در درجه زهد و قدس و تقوی بمرتبه ایست که ضرب المثل گردیده و هر زنی را که میخواستند بمقامات معنوی بستایند میگویند رابعه زمان خود میباشد از معاصرین عصر رابعه یکی حسن بصری بوده و بعد از آنکه شوهر رابعه درگذشت حسن طالب شد که او را بزنی بگیرد رابعه بعضی مسایل از حقایق ومعارف از وی پرسید و بعد از احساس از قبول مطلب حسن استنکاف نمود واین ابیات بنظم آورد

راحتی یا اخوتی فی خلوتی | وحبیبی دائما فی حضرتی
لم اجد لی عن هواه عوضا | وهواه فی البرایا محنتی
حیثما کنت اشاهد حسنه | فهو محرابی الیه قبلتی
ان امت وجدا وما ثمّ رضا | واعنائی فی الوری واشقوتی
یا طبیب القلب یا کلّ المنی | جد بوصل منک یشفی مهجتی
یا سروری وحیاتی دائما | نشأتی منک وایضا نشوتی
قد هجرت الخلق جمعا ارتجی | منک وصلا فهو اقصی منیتی

سفیان ثوری نیز با رابعه معاصر و جلالت قدر او را معترف بوده و بزیارت مشار الیها میرفت و مشکلاتی که در حقایق داشت از او

میپرسید

مع متعلقاتها من الاراضی الرطبه والیابسه والبساتین والکروم والاشجار وغیر ذلک وقف
موقوفه تولیت این صدقات را مرحوم حاجی مولی رضای همدانی مذکور واگذاشته و بعد
با اعلم وافضل واعرف اولاد ذکور نسل و مع الانقراض با اناث نسل ظهورش و مع الانقراض
ذکوراً و اناثاً با اعلم واعرف واتقی بلده رشت با محله مشار الیها بعد از احکام امور مزبوره از
کرمان بقم آمده شش سال مجاور بود تا در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هم آنجا درگذشت
و مدفون گشت رحمة الله علیها وقفنامه مزبوره بتفاصیلها موشحه بخطوط و خواتم جمعی از
علما و مجتهدین دار المرز رسیده است

رابعه اصفهانی

از زنان زمان سلطان سامانی بوده و طبعی موزون داشته این ابیات از وست

زبس سنگین دل با مهربانان خویش
چون بحر اندرین پیچ پس ندانی فارس
دعوی محبت بر تو کاری دشوار کنند
ندانی درد عشق و داغ مهر و غم دوری

رباب

دختر امرء القیس بن عدی الکلبی و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثناء و دارای فضل و جمالت
میباشد و حضرت سکینه بنت الحسین از بطن او بوجود آمده است و حضرت امام حسین کمال
محبت را با ایشان داشته و احترام زیاد با و نموده چنانکه فرموده اند

لعمرک انّنی لاحبّ دارا

تکون بها سکینة والرباب	احبّهما وابذل جلّ مالی	ولیس لعاتب عندی عتاب
ولست لهم وان عابوا مطیعا	حیاتی او یغیّبنی التراب	از حضرت سکینه مرویست که

حضرت امام حسن ع اعتراضی برادر بزرگوار خود امام حسین ع در باب افراط محبت رباب فرمود
حضرت امام حسین ع دو شعر مسطور را در آنموقع نظم آوردند ابوالفرج اصفهانی در کتاب
اغانی گوید امرء القیس پدر رباب شخص معتبری بود از عیسویان در زمان خلافت عمر بحضور
آن خلیفه آمده طوعاً قبول اسلام و ایمان کرد حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام مایل بوصلت
با او گردیده او نیز با ملتمس راغب شده سه دختر داشت مسماة به محیاة و سلمی و رباب محیاة را
بحضرت امیر المؤمنین ع و سلمی را بحضرت امام حسن ع و رباب را بحضرت امام حسین ع تزویج نمود و
از این سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بسایر دیانت و درایت و فهم و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته همیشه بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی و خورسند

آسا شوم چون ابن ابی الحواری این شنید از شیخ خود ابو سلیمان الدارانی اذن گرفته رابعه را تزویج
نمود و رابعه سه زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیبات مطیب میساخت و میگفت برو نزد زنهای
خود برو و از مسطورات روضهٔ یازدهم روضة الاخیار حسین مسعادتمند که زنی دیگر مسماة باین اسم
بوده که از عابدات نساء بشمار میآمد و او را رابعه قیسیه میگفته اند. رابعهٔ جیلانیه از عارفات
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار انار الله برهانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء وزراء گیلان زوجهٔ حاج میر اسمعیل رشتی از مشاهیر
اعیان آن سامان ربانی که مرشد کامل و سالک واصل حاج محمد جعفر کبودراهنگی بگیلان رفته
مشغول موعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواعظ شافیهٔ وی ذوقی در خاطر
مسعدة الصالحه بهم رسید که سپس وقت شریف و عمر عزیز را صرف تصفیهٔ قلب و تهذیب اخلاق
گذرانید و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی اعلی الله
مقامه دریافت و از آن بزرگوار بنصیبهٔ ذکر دوام نایل شد و ریاضات مشروع و از تعبیات
صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم و در حضرت شاه مرحوم انار الله برهانه مکشوف افتاد ستارالعلیا
ملقب رابعهٔ ثانیه خواند و برفتن دار الامان کرمان مامور فرمود و الحال جمال معرفت را از خط
پیر ربطی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات وی بنائی است در کرمان مشتمل بر گنبد
و صحن و حجرات که بر سر مقبرهٔ جمعی از مشایخ عظام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف و الحکیم
العظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوة و الدر النظیم ساخته و فزون از ده هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از المخارج را شاه مرحوم طاب ثراه
داده اند و ایضاً از آن امکان بمزار میرزا حسین خان شهرت گرفته و از اوقاف و صدقات
جاریه اش املاکی است در گیلان از قرار تفصیل ششدانگ قریهٔ خواجان من بلوک سوقه از اعمال
رشت مع ما یتعلق بتلک القریه شرعاً و عرفاً و سه دانگ از یکباب حجرهٔ مشهوره باسم شوهرش
حاج میر اسمعیل واقعه در رسته بازار شهر رشت مجاری قیصاریه مع ما یتبعها من کل الدکاکین و الحجرات
و غیرها و ششدانگ قریهٔ صیقلان و ششدانگ قریهٔ ماریچ کل که هر دو از قرای بلوک در رست

وسواحداش را نگذاشت که ترک این تمنا گوید و راه کوی دیگر پوید لهذا اسم منزل به باب معاودت
کرده بهنگامیکه با نخل بر دیگ شد این ابیات سرود

لما ملک بحا او تبعاً فاشتفی	الا لیت شعری یا رباب متی اری
وان صفتی دون ما کنت اصطفی	فقد طالما عنّتنی و وددتنی
اذا کان ذا فضل به لیس یکتفی	لحا الله ما تسمو الی المال نفسه
ورب حرّ امثله لیس یصطفی	فینکح ذا مال دمیماً ملوّما

رباب در خیمه این ابیات را استماع کرده

بحداش پیغام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پدرم بیا و مراد و باره خواستگاری
کن بعد از آن بمادر خود گفت هل انکح الایم امرئ والتحفا الایم ارضی یعنی آیا مر العیر
انکسی که دوست داشته و با و راضی هستم تزویج خواهید نمود مادرش گفت به دختر گفت اگر
چنین است مرا بحداش تزویج کنید مادرش گفت حداش قلیل المال است ترا چگونه با و دهم
رباب گفت اذا جمع المال سیئ الفعال فقبحا للمال ازطرف رباب والدین خود را
الزام و از آنطرف حداش با مداد گفته رباب بخواستگاری آمد و مقصود او حاصل
کردید لهذا حداش از معاودت خود خورسند شده گفت العود احمد والمراة ترشد والورد
یحمد و از آن روز العود احمد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مشهور است که این
بعد از مراوحت با حداش با یکی از اهل قبیله خود که سلم نام داشت راهی بهم رسانید و دشمن
او آگاه شده او را بکشت و چهار نفر از صحابیات مسماة برباب بوده و آن چهار رباب
بنت البراء و رباب بنت الحارث و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان میباشند
ربیحه دو مغنیه مشهوره مسماة باین اسم بوده اند یکی جاریه ابن رامین و دیگری جاریه
ابن شماس و هر دو طبع موزون داشته اند و ربیحه جاریه ابن شماس و دو جاریه دیگر
این شخص را که خلیدة المکیه و عصله نام داشته شماسیات گویند و هر یک را دگفته منسوب
بابن شماس مینامیند و ربیحه جاریه ابن رامین نیز با سعده و سلامة الزرقاء از یک مالک
بوده اند و در حق این ربیحه سعدو دو نفر

صبا و صبت الی دیم ابن رامین	هل من شفاء لقلب لجّ محزون
	الی ربیحة ان الله فضّلها

میباشد پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که مبنی از همین مطلب و مرثیه حضرت سید الشهدا است انشاد کرد

ان الذی کان نورا یستضاء به / بکربلاء قتیل غیر مدفون
سبط النبی جزاک الله صالحة / عنا و جنبت خسران الموازین
قد کنت لی جبلا صعبا الوذ به / و کنت تصحبنا بالرحم و الدین
من للیتامی و من للسائلین و من / یغنی و یأوی الیه کل مسکین
والله لا ابتغی صهرا بصهرکم / حتی اغیب بین الرمل و الطین

رباب زوجه اقیشر اقیشر تخلص شاعریست اسدی و رباب عم زاده او بود و اقیشر بمزاوجت رباب رغبت نمود کسان رباب چهار هزار درهم مهر او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متوسل شد و هیچیک از آنها گرهی از کار او نگشودند اقیشر نزد ابن رأس البغل مجوسی دهقان رفته مطلب خود را اظهار نمود مشار الیه تمام چهار هزار درهم را ادا و مبذول داشت اقیشر اشعار ذیل را انشاد نمود

کفانی المجوسی مهر الرباب / فدی للمجوسی خال و عم
شهدت بانک رطب المشاش / وان اباک الجواد الخضم
وانک سید اهل الجحیم / اذا ما تردیت فیمن ظلم
تجاور قارون فی قعرها / و فرعون و المکتنی بالحکم

ابن رأس البغل این اشعار شنید و گفت ای اقیشر قوم و قبیله خود اسعاف نکردند و نجاح حاجت ترا اعانت نمودم که یکباره در آن حاجت روا نمودم سزای من این بود که اینگونه ستودی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست ابو جهل نشانم و اقیشر از المکتنی بالحکم ابو جهل را خواسته چه کنیت او ابو الحکم بوده است و کنیه ابو جهل را اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی دارم که خداش بن حابس التمیمی باو مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر رباب از مواصلت او امتناع نمودند و از رغبت و عشق

اشکم رسد ز هجر تو هر روز تا سمک | آهم ز دست جور تو هر شام تا سماک

رضیه دختر شمس الدین التمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هندوستان
سلطنت داشته سلسلهٔ شمس الدین از فروع غوریه و حکمران کابل و غزنه که بعضی از نواحی هند را
در تصرف نموده و از سال ششصد و دو هجری تا ششصد و نود حکمرانی داشته‌اند سلطان رضیه چون
درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود التمش در امور سلطنت دخالت
مینمود و التمش با وجود چند نفر فرزند ذکور این دختر را ولیعهد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
در سنه ششصد و سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته‌اند بعد از فوت التمش حکمرانی به پسرش
رکن الدین فیروزشاه رسید اما چون سخیف العقل بود و مادرش کار حکومت مینمود بعد از شش
ماه امرا و اعیان که اینوضع را دوست نمیداشتند رکن الدوله فیروزشاه را گرفته حبس کردند و
خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
ارکان دولت او یاغی شدند و چند بار فیمابین مشارٌالیها و یاغیان جنگ در گرفت
و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش معز الدین را بتخت سلطنت
دهلی نشاندند و این واقعه در بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه
در سال ششصد و سی و هفت یا سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمده بطرف دهلی آمد
و در حوالی دهلی در جنگ مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبدالرحمن ثالث از
ملوک اندلس است مشارالیها در نظم شعر و حسن سلیقه مسلّم بوده و بعد از فوت حکم بن عبدالرحمن
ممالک شرقیهٔ اندلس را سیاحت کرده و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
رضیه خاتون از مصاحبه‌های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجهٔ محیی الدین قاضی
عسکر روم ایلی بوده و این محیی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
او را عشاقیه رضیه داماد میگویند رقیقه بنت ابی صیفی دختر ابی صیفی بن
هاشم بن عبد مناف است و اهل سیر او را صاحبة الرؤیا گویند بعضی مشارالیها را از صحابیات دانسته
اما ابن اثیر از ابونعیم حکایت کرده که پدر رقیقه با جناب عبدالمطلب همسن بوده و مرد و در زمان جاهلیت

مُحسنها و سماع دی اقایین | و این دو بیت از قصیدهٔ طویله میباشد و رحم

حال معنیات مزبوره همه در کتاب آغانی مسطور است **رجیحه** بنت محمد بن علی بن
عبید الله بن جعفر زوجهٔ یزید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان
بن عبد الملک بیست هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه سعده بنت عبد الله را هم بهمین
مبلغ مهر زنی گرفته بود و دیگری از این رجیحه در حرف حاء در ترجمهٔ حال حبابه بوده ام ربیعهٔ
بنت النضر دختر نضر بن ضمضم و مادر حارثة بن سراقه است و حارثه از شهدای غزوهٔ بدر
میباشد مشار الیها پس از شهادت پسر بحضور حضرت رسول صلعم عرض کرد یا نبی الله پسرم اگر
در بهشت است خود را تسلی میدهم و صبر میکنم و اگر نباشد چکنم حضرت در جواب فرمودند جنت یکی
نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد **رجب بنت القلیجی**
دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از اشیاخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه میباشد
میآید در سال هشتصد هجری متولد شده و از جدهٔ مادری خود ساره بنت شیخ تقی الدین سبکی
اخذ حدیث کرده و در سنه هشتصد و شصت و نه درگذشته است **رزینه** جاریه ایست
که صفیه بنت حیی بن اخطب از زوجات حضرت رسول صلعم او را آزاد کرده از صحابیات شمرده
میشود و خدمت حضرت رسول صلعم نموده و دختر او امة الله راویات حدیث بوده و مخصوصا
سنت بودن روزهٔ عاشورا را از مادر خود روایت کرده است و مذهب جعفری روایت
مشار الیها را صحیح نمیداند **رشحهٔ کاشانی** اسمش سکینه دختر هاتف کاشانی و زوجهٔ میرزا
علی اکبر متخلص بنظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم بمیرزا احمد و متخلص بکشته این ستیره
و صاحب طبع بوده و بعضی از سنین و سالات خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه طاب ثراه را
مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست

الحق که چهره یار بسته از سنبل نقاب	یا با فسون کرد پنهان در دل شب آفتاب
دل رفت و خون دیده یار را	پیداست شرح از آن علامت
میطپد از شوق دل در سینه ام گوئی که تا	تیر دلداری بدل دارد و کمانی میرسد
بقصد صید تو چون رشحه دید پس عمم	کسی ندیده شکار مگس کند شهباز

بودند وقتی عثمان با زوجه خود و بعضی از مسلمین بارض حبشه رفتند و بعد ها از آنجا بمدینه منوره آمدند
وفات رقیه در سال دویم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بمدینه رسید و بسبب
ناخوشی رقیه حضرت رسول ص عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزوهٔ بدر نهی فرمودند و در حق ایشانها
و عثمان گفته اند | احسن زوجین یری انسان | رقیة و بعلها عثمان |
ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیه در حبشه بودند پسری خداوند بآنها عطا فرمود و او را عبدالله نامیدند
و آن پسر تا شش سال ماند بعد از آن خروس چشم او را درید صورتش آماس کرد و در جمادی الاولی
سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیه بمزاوجت ام کلثوم
خواهر رقیه نایل گردید و ترجمهٔ حال ام کلثوم در حرف الف نگاشته شد در خبر است اینکه دو
پسر ابی لهب که عتبه و عتیبه باشد عقد کرده بودند وقتی که سورهٔ تبت نازل شد ابولهب و زوجه اش
شرمسار شده قبل از زفاف پسران خود را مجبور بترک آن دو نور نمودند **رقیه**
دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن سیدة نساء فاطمه سلام الله علیها
بوجود آمده مشارق الانوار گوید سیده رقیه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت
بسیده مشار الیها داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه یکنفر از آل یزید بطرف آن معظمه آمده
خواست او را شهید کند دستش در هوا ماند در رکاب مانده روحش از بدن جدا شد شیخ — این جمله محل کلام است
حسن العدوی میگوید در مصر از سادات حضرت زهرا غیر از سیدهٔ رقیه و خواهرش حضرت زینب
کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر باسم ایشان و خواهر علیهما صلوات الله الملک الاکبر
میباشد که زیارتگاه است **رقیه** دختر محمد بن علی بن وهب القشیریه از محدثه های مصر است
و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده ایشان بخیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او
در چهاردهم ماه شعبان سال هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد
الثعلبی و رقیه بنت التجانی و رقیه بنت القاری سه نفر از محدثه ها بوده و ده نفر از صحابیه
هم مسماه باین اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاریه دیگر رقیه بنت کعب الاسلمیه و پوشیده
نیست که جمع رقیه رقیات میباشد و قیس الرقیات پدر عبید الله است و عبید الله از مشاهیر شعرای
بنی امیه بوده و پدر او را قیس الرقیات گفته اند بجهة اینکه زنهای متعدده باین اسم داشته یا اینکه

حضرت رسالت بعالم دیگر شتافته و عصر نبوت را ادراک نکرده و یاد کرد رقیه را مناسبت
صاحب الرؤیا بودن او و بیانیم آنا وجه ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه قحط عظیمی
روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن وقت شش یا هفت ساله بود رقیه در عالم رؤیا دید
شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای معشر قریش زمان پیغمبر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسیده
و اوان ظهور او نزدیک گردیده و مقرر است که بیمن مقدم او از بلای قحط و غلا آسوده شوید و می
باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که جسیم و سفید اندام باشد با مژگان انبوه و چهرهٔ طولانی
اولاد و ذریه خود را همراه بردارد و با سلالهٔ او را تبعیت کنند و تمامی ابدان خود را با آب
شسته تطهیر نماید و معطر سازید پس از استلام رکن بکوه ابو قبیس صعود کرده آن شخص بدعا
طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و غائله قحطی مرتفع و زایل
گردد رقیه خواب خود را بقریش اظهار کرد همه گفتند عبد المطلب دارای این شمایل است پس
با رأی تبعیت او نمودند و او نواده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرایط
مذکوره بکوه ابو قبیس رفتند و عبد المطلب برکت وجود خیر البرایا استسقا نموده این دعا را خواند
اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة انت معلم غیر معلم و مسئول غیر مبخل و هذه عبادک و اماؤک
بعذرات حرمک یشکون الیک سنیهم التی اذهبت الخف والظلف اللهم فامطر علینا
غیثا مغدقا مریعا و ابیات ذیل که رقیه نظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران کثیر است میگوید

بشیبة الحمد اسقی الله بلدتنا	وقد فقدنا الحیا و اجلوذ المطر
فجاد بالماء جونی له سبل	سحا فعاشت به الانعام والشجر
منا من الله بالمیمون طائره	و خیر من بشرت یوما به مضر
مبارک الاسم یستسقی الغمام به	ما فی الانام له عدل ولا خطر

شیبة الحمد لقب جناب عبد المطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت نبی اکرم صلی الله علیه
و آله و سلم میباشد رقیه کریمهٔ حضرت نبوی نیز از صبیه آن بزرگوار است و در کتابی که نگارنده
رساله ایست مخصوص در این مسئله و یکی از آن دو دختر است که عثمان را جهت تزویج ایشان
ذو النورین گفتند هنگامی که حضرت رسول در مکه معظمه اقامت داشتند رقیه را بعثمان تزویج

ومكنة او باطراف المحون | تدين لمعشر قتلوا اباها
اقتل ابيك خائنك باليقين

رمله بنت الحارث صحابیه ایست انصاریه که دختر حارث نجار و زوجه معاذ بن عفرا بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم خانهٔ داشته که آنرا مسافرخانه قرار داده و ایلچیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدانساحت می‌آمده و طرف توجه میشدند در آنخانه منزل برای ایشان معین میکردند

رمیکیه جاریهٔ ام الاولاد معتمد بن عباد امیر اشبیلیه است که پیش نام اعتماد دلکری از و شد مشار الیها از نساء اندلس است که بفضل و ادب اشتهاری یافته اند و تمام فرزندان مذکور و اما معتمد از بطن او بوجود آمده اند اگر مشار الیها مانند اقران خود در موسیقی ربطی نداشته اما حسن و ملاحت و طلاقت و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتمد که از دانای ملوک الطوایف مسلمین بشمار محبوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او بهانات محظوظ میگردیده و بنابر محبت وافر معتمد با و احترامی کامل حاصل نموده گویند روزی رمیکیه برخی از زنان بیواد را در پیشگاه سرای سلطنت دید پابرهنه در گل و لای راه میروند و شیر میفروشند او نیز هوس کرد که پابرهنه در گل راه رود و شغل ایشان پیشه نماید در همانحال در ایوان العمارت گلی ترتیب دادند مرکب با انواع طیبات و بخور و گلاب و مشار الیها با دختران و جواری معتمد مشکها بر دوش افکنده در آن گل راه رفتند و بسان نسوان بادیه تکلف شیرفروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دوچار مذلت گشت و با رمیکیه در قلعهٔ اغمات مقید و محبوس گردید با آنهمه بذل و مخارج و نفقات که معتمد نسبت بمشار الیها کرده بود روزی رمیکیه بجهتی دلتنگ شده بمعتمد گفت من هرگز از تو خیری ندیدم معتمد در جواب گفت و لا یوم الطین و بدینجواب حال آن روز را بخاطر رمیکیه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معجز نظام نبوی را بظهور رسانید که نسوان را الصعمت با ناسپاسی ستوده است معتمد بعد از انکه از تخت امارت اشبیلیه ازعاج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود و دختران خود را بیچاره و پریشان حال دید این ابیات سرود

فيما مضى كنت بالاعياد مسرورا
فساءك العيد في اغمات مأسورا
ترى بناتك في الأطمار جائعة

چند نفر از جده های او مسماة برقیه بوده اند یا چند نفر از معشوقه های او باین نام نامیده شده و

از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید	ادعی باسماء نبزا فی قبائلها
کأن اسماء اضحت بعض اسمائی	زعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحیة

والسلام دختری مسماة برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده بدست نیامده است رمله بنت زبیر و زبیر از عشرهٔ مبشره میباشند اند امتثال البهار الشخصی موسوم بعثمان بن عبدالله زنی گرفت و از و عبدالله بن عثمان بوجود آمد و این عبدالله بن عثمان وقتی حضرت سکینه بنت الحسین را تزویج کرده بنا برین رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سکینه است بعد از آن در حبالهٔ نکاح خالد بن یزید آمد و خالد مفتون او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورد.

الیس یزید السیر فی کل لیلة	وفی کل یوم من احبتنا قربا
احن الی بنت الزبیر وقد علت	بنا العیس خرقا من تهامة او نقبا
اذا نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وان کانت منازلها حربا
وان نزلت ماء وان کان قبلها	ملیحا وجدنا ماءه باردا عذبا
تجول خلاخیل النساء ولا اری	لرملة خلخالا یجول ولا قلبا
اقلوا علی اللوم فیها فاننی	تخیرتها منهم زبیریة قلبا
احب بنی العوام طرا لحبها	ومن حبها احببت اخوالها کلبا

و بعضی بیت مسطور در ذیل را بر آخر ابیات مذکوره در فوق دانسته اند بیت

فان تسلمی نسلم وان تتنصری	تخط رجال بین اعینهم صلبا

اما از قرار مذکور خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبدالملک بن مروان این بیت شنیده بخالد گفت آنحضرت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من قاله و من نحله لعنة الله یعنی خدا لعنت کند آنکه این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه آنرا بمن نسبت داده کذا فی الاغانی رمله بنت شیبه دختر شیبة بن ربیعه و عمزادهٔ هند بنت عتبه زوجهٔ ابی سفیان است رمله از صحابیات است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او ویرا با بیت نکوهیده کرد

لحی الرحمن صابئة بوج	

ومکة

معتمده بوده هرون الرشید با او در امور مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده هارون را دلالت بخیرات کردی و در راهها دواده ها و چاهها ساخته بتخصیص در راه کعبه در حصه شهر تبریز را او ساکرده و امروز آثار خیرات آن ملکه کریمه در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهرست در مرثیه محمد امین پسر خود گفته

ای جان جهان با خوش بسو		بعد از پریشان دم و شش پی تو
رفتی تو و من بسو بماندم فریاد		بودم جا که و من در آتش پی تو

زیب النسا بیگم دختر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه است و نوشته میباید که شاه مذکور پنج پسر و پنج دختر داشت بهادر شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کام بخش زیب النسا زینت النسا زبدة النسا بدر النسا مهر النسا زیب النسا از بطن دل رس بانو دختر شاه نواز خان در ۱۰۴۸ بوجود آمد حافظ قرآن بود و نحو و صرف و فقه را بخوبی آموخته بود خطوط نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب می نوشت کلیات عار داشت بسیاری از شعرا و علما نوکر و بهره خوار او بودند و تفسیر جهت یار کرده در ۱۱۱۳ وفات یافت و اینکه مشهور است که مخفی تخلص اوست محض غلط است و کسیکه مخفی تخلص شاعری بود نوکر سلیم ممدوحه بود و دیوان مخفی که بنام وی شهرت دارد از مخفی شاعر است و از مخفی رشتی که مصاحب امام قلیخان حاکم فارس بود که بسبب کثرت شرب کوکنار بسیار لاغر اندام بود نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از آنست که مردم اکثر در صدد زکات میگویند که مخفی شاد از این دعای بد کاهیده ام و در حقیقت هم که اسعد رحم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمانده خان از این مطایبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار مسطور در ذیل از افکار زیب النسا بیگم

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا	رباعی	بت پرستی کی کند گر برهمن بیند مرا
در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل		هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا
شکند دستی که خم در گردن یاری نشد	رباعی	کور به چشمی که لذت گیر دلداری نشد
صد بهار آخر شد و هر گل بفرقی جا گرفت		غنچه باغ دل ما زیب دستاری نشد
کار ما آخر شد و آخر بما کاری نشد	رباعی	مشت خاک ما غبار کوچه یاری نشد
سالها خون جگر در ناف آهو شد گره		مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد
ای آب بشار نوحه کنان بهر چیستی	رباعی	چین بر جبین فکنده ز اندوه کیستی

لعمرک للناس ما يملکن قطميرا
انصارهن حسيرات مکاسيرا
کانها لم تطأ مسکا و کافورا
وردن يمرک للتسليم خاشعة
يطأن في الطين والاقدام حافية

همانا میت آخر اشاره است سوم الطین که اشارت
روپ متی صاحب صحایف الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وقایعی که در سال نهصد و
شصت و هشت در هندوستان واقع شده و او را دیناپد میگوید روپ متی مغنیه بود هندیه بکمال
حسن و جمال آراسته و در فن موسیقی و دقایق دلربائی شهرتی عظیم بهم رسانید جلال الدین محمد
اکبر شاه خواست او را بچنگ آرد همانا مشار الیها با امیر مملکت خود رابطه و علاقه داشت
و معاشقه در میان بود زهر بنوشید و بمرد که بچنگ جلال الدین محمد اکبر نیفتد ربّا
دختر غطریف سلمی و معشوقه عتبة بن الحباب بن المنذر بن الجموح الانصاری بود چون عاشق
او عتبه درگذشته بر روی نعش او افتاده و با سوز و گداز مرثیه تا سر ابیات مسطور در ذیل را گفته
آخر الامر صیحه کشیده و جان داده است میگوید

اعلل نفسي انها لک لاحقة
امامک من دون البرية سابقة
خليلا و لا نفس لنفس موافقة
تصبرت لا اني صبرت و انما
ولو انصفت روحي لکانت الی الردی
فما احد بعدي و بعدک منصف

ربّا جواهر و هم پیشه سلامة القس جاریه مغنیه
است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظیر بوده و ابن قیس الرقیات الشاعر ربّا و سلامه را
مانند و بلیغ ستوده و ابیاتی در شعر آنها سروده

فلم تترک للنفس عقلا و لا نهی
ضلالا و اخری منهما تشبه التما
لقد فتنت ربّا و سلامة القس
فتاتان اما منهما فشبيهة الهلال

مقصود از قس عبد الرحمن بن ابی العمار الجشمی است
که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و سلامة القس منسوب باوست ریحانه دختر شمعون
بن زید بن قنافه از طایفه بنی قریظه است ابن اثیر گوید این ریحانه از جواری سعادتمند حضرت
رسول صلعم بوده حضرت مشار الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلک زوجات
مطهرات منسلک باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر همه چیز ترجیح داد حرف الزاء
زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور دوانقی و زوجه هرون الرشید است ملکه خیره و بانوی

در لوح مزارش این بیت از کلام او کنده
مونس ما در لحد فضل خدا تنها بس است
سایهٔ ابر رحمت قبرپوش ما بس است

زهره تخلص و نام شاهده است زهره جبین
در فن رقاصی و علم موسیقی یکتای دور کار ناظم و نادر زمان از دودوری کوسه در شهر لکهنو مکان و مسکن داشت و در علم عروض و قافیه گوی سبقت از هم‌جنسان ربود غزل اردو و قصاید مسلسل و تعلق را خوب میگوید و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد نکاح یکی از دولتمندان در آمده زندگی بعیش بسر میبرد از رنگینهای او ست

پروانه را بسوختن تعلیم کرد شمع
بی بی چه بیجاست که در بزم مردمان
این خراشها که من دارم کهن خواهد شدن
رفته رفته با بحالم مهربان گردد طبیب
زهره در بزم غزل پاره نوائی دارد
حرارتی که برد تا به غلام ما

حرف سین

سجاح بنت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصل او کیش نصاری داشت و سخت فصیح و شیوا بود و سخنان سجع گفتی و بیان شیرین و رنگین هم بود که مردم را بسعی و فریفته خویش فرمودی چون مناعت محل او در دلها وقعی بداخت سر به تمیری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد نخستین جماعت بنی تغلب ورا اجابت کردند چه نژاد وی از بنی تغلب بود پس دین وی پذیرفتند و همی از ترسائی و بیمی از مسلمانی گفت خویش را فرستادهٔ خدا و بنوال گفت چه او روح خدا و بندهٔ خداست و فرمان کرد که در هر ... نماز بگذارید و مسلمانان را میازارید از نماز کردن بپرهیزید و حرام شمارید و از اکل لحم خنزیر باک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حدود شام ملیک گشت چون این سخنان شنید بیمناک شد و با خود اندیشید که اگر با او در او بر دو رزم دهد بعید نیست که هزیمت گردد صواب چنان شمرد که با او طریق مدارا سپرد و سر دیگ او رسولان چرب زبان گسیل ساخت و با او نماد منحصر و پیغام داد و خواهان ملاقات شد چون از هر دو جانب رشتهٔ مهر و صداقت محکم گشت ... بدار گذاشت و از هر دو سوی جیشها را فراهم شد و لشکرگاه کردند و در میان هر دو لشکر خیمه افراخته کردند پس مسلمه در انجا در آمد و سجاح نیز حاضر گشت ... مجلس را از بیگانه پرداختند مسلمه مزخرفات خود را بر او قرائت کرد و در طلب مساحت او آیتی آورد و سجاح بر حکم وحی خود شوهر ترویج

غلام بابا نام پسر شاعره بود ... و این مقطع ... بحدیث تواتر مذکور رسانید

دردست چه درد بود که چون من تمام شد
از باد و نسیم مهر شما را که خبر کرد
بیرون همه سرسبز و درون همه پرخون
گرچه من لیلی اساسم دل چون مجنون در نواست
بلبل از شاگردم شد همنشین گل باغ
در نهان خوهم لطاهر گرچه برگ تازه ام
دختر شاهم و لیکن رو بفقر آورده ام

رباعی

غزل ایضاً

سر را به سمت میروی و می گریستی
ور گریه من ابر و هوا را که خبر کرد
از حالت من برگ حنا را که خبر کرد
سر بصحرا میزنم لیکن حیا زنجیر پاست
در محبت کاملم پروانه هم شاگرد ماست
حال من در سن بکر چون برگ سرخ اندر حناست
زیب و زینت بس همینم نام من زیب النساست

درینا ئی سطر گذشت که بیگم با نواب عاقل خان رازی اگر طرح مشاعره می انداخت و اشعار خود را میفرستاد و باهم بی باکانه گفتگو دست میداد بیگم مطلع این غزل را نزد عاقل خان رازی فرستاد

عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم
بیگم بعد از ملاحظه فی البدیهه این بیت نوشت
چون بود مرغ بی حیا را کی حیا زنجیر پاست
آن چیز کدام است که چیزی نخورد
بیگم بسبیل ارتجال این بیت را در جواب فرستاد
از ماد خود بپرس که آن چیز کدام است

پخته مغزان جنون را کی حیا زنجیر پاست
پاک بازان محبت را بود دام حیا
گویند روزی رازی این مصرع را نزد بیگم فرستاد
استاده شود چو بکند با مرد
آن چیز همان است که پیدا شده زان
آورده اند که روزی بیگم در باغ بکلکشت و

وی این بیت را زیران نوشته در فرستاد

تماشا مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن گذشته برخواند چهار چیز که دل میبرد کدام
بهار شراب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقاً عالمگیر هم عقب در رسید آن بیگم از گوشه چشم نگریست

و مصرع آخر فی الفور بدل کرده باواز بلند خواند
نماز و روزه و تسبیح و ذکر استغفار

چهار چیز که دل میبرد کدام چهار
نقل است که روزی بیگم این مصرع نزد ناصر علی

سرهندی فرستاد از هم میشود جدا وصال هم وی بطور مزاح زیر آن نوشت گر بار سد برلب
زیب النسا بیگم این جواب سوخت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت
ناصر علی بنام علی برده شاه ورنه ذوالفقار علی سر بریدمی زینت النسا بیگم خواهر زیب
النسا بیگم زینت المساجد شاهجهان آباد دهلی بنا کرده اوست و در صحن همان مسجد مدفن است

دارد

رسول خدای در حجة الوداع زنان خود را خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجة الوداع اسلام بود واگر دیگر تماشا خط شد ازین پس تست حصیر را لازم داشته باشید و از خانه بدر نروید و هیچ سفر نکنید ابوهریره گوید بعد از پیغمبر صلعم تمامت ازواج حج کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه ما نیز دیگر هیچ دابه سوار نشویم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای عامه روایت کرده اند در اواخر حکومت عمر بن خطاب سوده وفات کرد اسما بنت عمیس چنانکه در حبشه دیده بود نعش سوده را از خرما و تزیین نعش کردند و بدان نعش بر داشتند و این اول کس بود که از هم او نعش ساختند عمر چون آن بدید اسما را دعا کرد و گفت سترتها سترک الله یعنی گو بحسن برای زینب بنت جحش نعش ساخته شد و اقدی گوید که سوده در زمان حکومت معویه وداع جهان گفت

سیده بیگم بنت سید ناصر از سادات سرخان همعصر رشید و طوطی بود عمرانی معروف

دلی دارم به پهلو غیر از آن تحریر یار خود	چه کردم پیش کی دردان زدم تقریر از خود
بدرد دل چنان گریم که خون گردد از احوال	چو یاد آرم من سرگشته از یار و دیار خود
از آن پیوسته در عالم چنین سرگشته میگردم	که می بینم چو زلف او پریشان روزگار خود
گلی از باغ وصل او نچیدم بر مراد خود	چو غنچه گرچه خون دیدم دل امیدوار خود
زراه سعی ننهاد گوش یکبار آن جفا پیشه	اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
نگار خویش حیرانم که از عشق سال مر گر	سر و سامان همی بینم من مسکین نگار خود
ازین سوزی که من دارم ز عشق او سراسر کل	نخواهم سوخت آخر شده لوح مزار خود

حرف الشین

نواب علیه شاهجهان بیگم دامت شوکتها بنت نواب جهانگیر خان بهادر تیمسه جنگ من طایفه میرازی خیل که یکی از طوایف افاغنه مشهور آفاقست در سنه ۱۲۵۴ هجری از بطن مرحومه سکندر بیگم بوجود آمد. بهوپال که محل حکمرانی نواب علیه مشار الیها است شهریست واقعه در اقلیم دوم طول از فاصله (۱۱۱) درجه و عرض شمالی (۲۳) درجه از خط استوا و صوبه مالوه منجمله هشت و دو صوبه هند که حکمای فرنگ او را دسته الهند نامند یعنی وسط هند خاتون محمود خصلت در لغت عربیه و فارسیه و حکم آن الله بار است بعضی از حال صوری و معنوی آراسته نواب علیه مشار الیها در سال درجه وفات ۱۲۸۵ بعد از وفات والده خود سریر

او در آورد پس سه روز با هم خفتند و آنچه در دل داشتند گفتند آنوقت سجاح بلشکرگاه خود باز شد
و گفت مسیلمه را بر حق یافتم و صحیح او شدم گفتند مهر تو چیست گفت چیزی مهر و هفته مهر را از خاطر من
مسترد شدم او در امامت کرد مدتی چند آنکه ناچار مراجعت کرد و از مسیلمه طلب کابین خود مسیلمه گفت
هیچ مؤذن داری گفت آری اینک شبث بن ربعی مؤذن من است مسیلمه او را طلب کرد و گفت
امت سجاح را بگو ما صبح و عشا را کابین سجاح از شما برگرفتم و نصف غلات یمامه را نیز او
مسلّم داشت لاجرم سجاح مراجع خویش بازگشت و از برای اخذ غلات سه کس بیمامه فرستاد در
آنوقت خالد با لشکر برسید و عمال سجاح را مروی توقف نماند گویند در جزیره خود بماند تا اینکه
که معویه بن ابی سفیان بپادشاهی یافت در زمان او مسلمانی گرفت سوده بنت زمعه
بن قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشیه العامریه نسب و نسب
او با پیغمبر در لوی پیوسته بود و کنیت او ام الاسود است و مادرش شموس بنت قیس بن عمرو بن زید
بن لبید بن خداش است و او نخست زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از او پسری
داشت که عبدالرحمن نام داشت و در حرب جلولا کشته شد با جمله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اول بحبشه شد و پس از زمانی مراجعت
کرد یکشب بخواب دید که پیغمبر بسوی او آمد و پای بر گردن وی نهاد سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بزنی خواهد برد و هم شبی در خواب دید که متکی بود و ماه آسمان بر وی
افتاد قصه این خواب را با شوهر برداشت سکران گفت زود باشد که من وداع جهان گویم
و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و بسرای دیگر تحویل داد سوده بود تا خدیجه وفات
کرد آنگاه خوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مظعون بود دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه زمعه
رفت و او را بحباله پیغمبر کابین بست و در سال هشتم هجری خواست او را طلاق گوید عرض کرد
میخواهم در سلک زوجات مطهرات باشم و نوبت خود را بعایشه بخشیدم مرا طلاق مگوی رسول
او پذیرفته شد و بروایتی بعد از طلاق رجوع فرمود و چنین حدیث کنند که گاهی
سوده بسبحان فرمود رسول خدا را احسان فرمان است لو یه وقتی عرض کرد من دوش با تو نماز گذاشتم
چندان رکوع خود را دراز کشیدی که من بینی خود را بگرفتم مبادا خون برود پیغمبر تبسم فرمود با جمله

مرد رهٔ خاک درش خورشید تابان در سرت
خوبان دنیا کو همه خوشید از سر تا پا
از نور رای زاهدان نوری ریا آید بجان
ما را بکش قول عدو ... کجا و ... کو
من میروم سوی حرم دل بخشد سوی صنم
جام ... آمد از او ما ... سازم بدو
ای عشق بی پروا بیا ما را رهم از ما سوا
از ... رنگ ال او دیگر بود احوال او
ای مونس غمخوار من حلقی بی آزار من
شاه جهان یکسان هم با خود ببندیان

از پرتو مهر رخش دارد تجلای دگر
نام خدا آن دلربا دارد سراپای دگر
هر روز ما را ... باشد مصلای دگر
ای محتسب این های و هو دارم ز صهبای دگر
من میروم جای دگر دل میبرد جای دگر
من ... رای دگر او ... رای دگر
جز ... تو شود مرا از دل تمنای دگر
گل بر سر آن لاله رو دارد تماشای دگر
بس ... دارم ... سودای دگر
جز یاد دلبر ... دارم نه سودای دگر

شفا بنت عبدالله بن عبد شمس بن خالد بن ضداد و برواتی ضرار بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب بن لوی القرشیه مادر سلیمان بن ابی حثمه است و اسمش لیلی است و شفا اسمش علیه کرده است مادرش فاطمه بنت ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و گاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله میکرد و عمر بن الخطاب رای او را صائب میدانست شیرین دختری رومی بود که در سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرورش یافت که پادشاه شود گاه گاهی بسرای او تا وقت ناشتایی بسر بردی روزی انگشتری خویش بدو عطا کرد مولای او را غیرت بجنبید و با یکی از مردم خود گفت این کنیزک را با خود ببر و در رود فرات غرقه ساز آن غلام او را بگرفت و ببرد و خواست در رود غرقه کند شیرین خندان بنالید که بروی رحم آورد و او را در جائی پنهان افکند که نتوانست بیرون شد پس بیرون آمد و بر راهی پیاده جست و ... گشت آنگاه که خسرو بتخت جای کرد روزی گروهی از لشکریان بر آن دیر عبور کردند بسر آن انگشتری بدیشان داد تا بنزد ملک خسرو آوردند و بر وی سخت شاد شد و کس بفرستاد تا او را بعظمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرهاد کوهکن که برای شیرین

حکمرانی قرار گرفت و تمام مملکت بوپال که (۷۲۴۲) میل مربع مکسر است و در آن هشتصد هزار
نفوس تخمیناً ساکن هستند سرسبز بوده و بخوبی بوده در آبادانی ملک و آسایش رعایا سعی
بلیغ دارند و از پیشگاه اعلیحضرت ملکهٔ انگلند و قیصر هند کوئن وکتوریا و نوابان دولت برطانیه
مورد تحسین و آفرین گردیده و بحصول خطاب (کرون آف اندیا) و درجهٔ اعظم و لاور طغمه
اعلای ستارهٔ هند سرمایه مباهات در امثال و اقران حاصل کرده و شوهر عالی گوهر آنشان
المؤید بنصر الله سید محمد صدیق حسن خان بهادر علامه وقت بمقصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
و تالیف فرموده اند و از تصنیفات جمیع یکتای روزگار است همچنان ذات بابرکات خاتون مکرم
بیگم ممدوحه و بجهت نصب عمارات عالیه مثل تاج محل و نشاط افزا و عدبر شاهجهان و غیره
بصرف لکوک زر مسکوک نا بوده دار الاماره را زیب العماد فرموده و بداد و دهش
و خیرات و مبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخه و مدارس عالیه و بیمارستانها
و جاده های آهنی و بیناهای محکم اساس و تسبید سلسلهٔ تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا برای
مدت دراز گذاشته و از عطای خداداد علمی و سلیقه خداداد که از تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تهذیب
النسوان و تربیة اللغات تالیف و تحقیقات بطریق نقش طبع گاهی شعر بزبان اردو و فارسی
موزون نموده بهره ای از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ بهوپال و تذکرهٔ شمع انجمن
و نگارستان سخن و صبح گلشن و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طور کلیم و بزم سخن و غیره
مسطور و مذکور است و این ابیات فارسی که حسب طبع تذکرة الخواتین بواسطه آئینه
شهرستانی میرزا ابو الفضل مولانا عباس خان الشروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار بیگم
ممدوحه عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخنوران زیب این تحریر بر آمد و هو هذا

زحسرتم و نگاه بهر چار سو کنم	رباعی	باشد که رفته رفته ترا روبرو کنم
این حسرت و حسر ساغر کم ظرف و شکست ماست		مستی اگر کنم گله و شکوه سبو کنم
افسوس که گور کرد زآن سرو روان را	رباعی	من مرده چو هستم زیست مبارک دگران را
ای چرخ چه کردی سلیمان و سکندر		گر تو هوس عیش بود شاه جهان را
هر دم ز حسن یار من نیرد تجلای دگر	غزل	جستجم بود در هر لطف و مجو تماشای دگر

مرزده

که نام اصلی وی شاه زنان است زوجه جناب سید الشهدا روحی له الفدا مادر فاطمه عروس حضرت
قاسم بعد از آنکه اسیر شده او را بمدینه آوردند عمر او را میان امیر المؤمنین و حسین مخیر کرد که هر یک را
خواهد بشوهری اختیار نماید شهربانو از جهة احترام فاطمه ع حضرت امیر المؤمنین علیه السلام راضی
نشد بحضرت امام حسن ع هم بسبب آنکه طلاق بسیار میداد راضی نشد ابدا قبول مزاوجت حضرت امام حسین ع
را نموده در حباله نکاح آنسرور درآمده در خدمت انجناب بود تا روز عاشورا در کربلا انجناب وصیت
بشهربانو فرمودند که بعد از شهادت من در پشت ذوالجناح نجیبه کاه ذوالجناح را سوار شو و بجائی
که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهربانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا
بنا بوصیت آنحضرت ملیکه سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دختر فاطمه عروس حضرت
قاسم عرض کرد ای مادر مرا از خود جدا مکن و همراه خود ببر پس او را نیز ردیف خود سوار نمود ذوالجناح
بمود روانه شدند ذوالجناح چنان آنها را بسیر داد که گویا زمین زیر پایش پیچیده میشد تا بسمت
زمین ری درآمد زمانی پس شهربانو بفاطمه فرمود پیاده شو چون پیاده گردید ندای ای فاطمه در این
شهر دوستان و محبان پدرت هستند و احوال و اقربای من از طایفه مجوس در اطراف بلده ری
میباشند تکفل امورات تو خواهند نمود و من بوصیت پدرت که مأمورم باید بروم جائز نیست که از
حکم امام تخلف نمایم پس شهربانو روانه شد در حوالی شهر ری غاری بود در آن غار رفته غایب شد
بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قله آن کوه حجری که شبیه بود بمقنعه و
ازار و معلوم است مردم نزدیک آن مقنعه و ازار شود بلکه … کس که پسر هم باشد نمیتواند
نزدیک شود اما فاطمه تنها ماند آورده اند که در ری دختری بود از نسل عمار یاسر و نام آن رابعه
بود چون شنید که دختر سید الشهدا ع بولایت ری وطن ساخته است در خدمت المخدره آمده بخدمت
گذاری مشغول بود و چندان در خدمت المخدره ماند که فرزند ارجمند وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارد
ملکشاه غازی بن یزدجرد بن شهریار ملک عجم قاسم ثانی را القعه شمیران برده و او را ایام
گرامی داشت

حرف الصاد

صفیه زوجه محترمه رسول
خدا دختر حیی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیله بنی النضیر
است مادر او ضره بنت سموأل باشد نخست زن سلام بن مشکم بود بعد از آن بنکاح کنانة بن

نقاشان چین بود شیفتهٔ او گشت و طاق بستان را که تراست و صورت او را نیز در سنگ رسم
کرده اینکه مورخین سنگ بریدن کوه بیستون را نسبت به صنعت فرهاد دانند بر خطا رفته اند
چه در کوه بیستون تمثال داریوش پارسی است که رسم کرده اند و آن یازده صورت که بر
دنبال یکدیگر بد تمثال آن اسیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنار فرات
و شهر موصل و جزایر خالدات و اراضی بیت المقدس فرمانگذار بودند و نامهای ایشان بدینگونه
است که هر یک را سطری در کنار آن تمثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
است گئوماتای ماگوشی دوم اترینا سیم نی دتبیرای چهارم فراورتیش پنجم مارتیای ششم چیترتخمای
هفتم وهیازداد هشتم ارخا نهم فرادای دهم سارخا سکای این جمله با تمثال داریوش یازده
باشند و آن لوحها که بر سنگ بریده اند و بران خطها مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
فتح بابل و برانداختن خاندان بختنصر بر پا زدن علم حسبه و ایشان را اسیر فرمان و عرضهٔ شمشیر
ساخته اکنون با سر قصه شیرین آییم از پس آنکه خسرو و فرزندان او مقتول گشت و سه ماه از آن
واقعه برگذشت شیرویه کس بر شیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد سرای من
درای و بانوی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از ارکان مملکت بر دیوان
انجمن نشوند من بر دیگر تو حاضر نشوم شیرویه باحضار صنادید قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد و
از پس پرده نشست شیرویه گفت اکنون که خسرو از جهان برفت روا باشد که مرا شوهر کنی و بانوی
سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سر بدین فرمان در آرم که هر خواسته و مال که مرا بوده باز
دهی و آن سیصد تن بنده که زرخریدان منند مرا سپاری و آنگاه اجازت دهی که سر دخمه خسرو
را گشاده و او را وداع گفته باز آیم پس بکنار تو خواهم بود شیرویه این جمله را پذیرفت و شیرین بسرای خویش
باز آمد و آن مال و بندگان را گرفت و جمله آن زر و خواسته را بمساکین و درویشان عطا کرد و همه
بداد تا از بهر خسرو رباطی کنند و آن بندگان را بجملگی آزاد ساخت آنگاه بیامد و سر دخمه خسرو را
برگشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقداری زهر که با خود داشت بنوشید پس برخواسته پشت
بر دیوار نهاد و بمرد مردمان نیز از آن حال سخت شگفت آمد و همچنان سر آن دخمه را استوار کردند و برفتند
و با شیرویه گفتند شهربانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهریار کسری پادشاه فارس

تر صفیه مند و شد و زینب را [illegible] او دل را حود له دفرمود به شود اگر صفیه را [illegible] ی دهی تا او را
مهل [illegible] ساند مرض کرد [illegible] بود [illegible] ی هم پیغمبر بخشید و دو ما یا سه ماه ترک او گفت زینب
[illegible] بر آمدن پیغمبر پابوس شد [illegible] ی که از هر [illegible] بود بر داشت [illegible] سکر در رسول
خدای بجا [illegible] او در آمد و آشتی [illegible] دکو [illegible] در [illegible] موت رسول خدای [illegible] کرد او الحسن بود
[illegible] گفت یا رسول الله [illegible] ی دوست دارم که این مرض [illegible]
[illegible] کردند پیغمبر مد است [illegible] است [illegible] مود سوگند با خدای که راست میگوید
[illegible] دیگر و پیغمبر صفیه [illegible] آمده [illegible] گریان یافت پرسید [illegible] وحفصه میگوید
[illegible] ارتو [illegible] ما را شرف [illegible] است [illegible] یهودی [illegible] و عم
[illegible] محمد است [illegible] اتقی [illegible] حفصه [illegible] شده
[illegible] پیغمبر گفت [illegible] است یعنی گویا [illegible] عصرت
[illegible] لقد قلت کلمة لو مزج بها البحر لمزجته یعنی کلمه گفتی که اگر
[illegible] است و در بحر افتاد [illegible] جرکون ساخت [illegible] هجری و در روایتی در [illegible]
حلوست عمر [illegible] از جهان رفت و عمر [illegible] نداشت [illegible] جماعت [illegible] حدیث [illegible]
[illegible] حدیث متفق علیه [illegible] دیگر [illegible] صد [illegible] تحقیق [illegible] محمد [illegible]
[illegible] استادان [illegible] احد [illegible] است [illegible] است [illegible] طبع [illegible] ابیات

زبان [illegible] دو ارشا [illegible] است عجب
مین [illegible] حدا الک الک لوک [illegible] الک
سه کو [illegible] یاری مجھے [illegible] الک
چلیو خدا کبھ [illegible] الک الک
من [illegible] دو اسی دور دور [illegible] الک
[illegible] الک الک آه [illegible] الک الک
[illegible] لطف الک [illegible] الک

جو [illegible] الک
[illegible] ادهر
شمع [illegible] آئی میں [illegible] میری [illegible]
[illegible] عشق کی
[illegible] الو [illegible] اچھه [illegible]
[illegible] او وصیت [illegible]

حرف الضاد

ضجیعه [illegible] باب الضاد [illegible] الانصاری [illegible]

الربیع بن ابی الحقیق درآمده وکنانه در حرب خیبر [illegible] صفیه [illegible] و [illegible] تا پس [illegible]
و تزویج کرد و آزاد ساخت [illegible]
[illegible] را خاصه کرد [illegible]
خود را [illegible]
[illegible]
از فات کند صفیه [illegible] ام سلیم [illegible]
خواهد کرد [illegible]
کرد و یا موجب که از رسول خدای [illegible] کرد و [illegible] ابوایوب
انصاری سلاح [illegible]
مالک سلاح ابوایوب [illegible] فرمود [illegible] ابوایوب [illegible]
مرا و را مقتول ساخته [illegible] آللّهُمَّ احْفَظْ اَبَا اَیُّوبَ
کَمَا حَفِظَنِی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آمد [illegible] رسول خدای [illegible]
[illegible]
و [illegible] مدینه رسول خدای صفیه را در خانه [illegible] آورد [illegible]
جمال او را [illegible] بود [illegible] چادری [illegible]
[illegible] و چون [illegible] چادر [illegible] گفت ای [illegible] صفیه
چون یافتی گفت [illegible] دیدم [illegible] و مسلمان و [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] صفیه شد [illegible]
[illegible] و حفصه و جویریه [illegible] جویریه [illegible] این حارث [illegible]
جویریه گفت [illegible] عایشه [illegible]

لا ترثن بالقطع القلوب على الاذى	لواحی ریحالوداین حنیه

عمره دختر سعد بن عبدالله بن عبدالله بن ثعلبة الاعادیه است چندان حریص بود بشوهر کردن که چون
خواستگار در آمدی میقول خطب فتقول نکح ویقول انزلی وتقول انخ
یعنی خواستگار میگفت خواستگارم میتوانی پاسخ میداد من بیوه ام چون میگفت فرود آی پاسخ میداد
که بستر را بخوابان با جمله چهل تن شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیلهٔ بزرگ شدند نخستین را
مردی از قبیله ایاد شد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عیلان او را بگرفت و جارحه
براد و یکی نام خارجه گشت و از خارجه قبیله بزرگ پدید آمد انگاه عمرو بن ربیعه بن حارثة بن عمرو
مزیقیا او را بسرای آورد و سعد را براد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان ابدا عراعه دو بطن
بعد و در سرای بکر بن عبد مناة بن کنانه در آمد ولیث و دئل و عریج را براد که پدر ان قبائل گشت
انگاه در روجه مالک بن ثعلبة بن اسد شد و عاصره و عمر را براد پس جشم بن مالک بن العاص بن دو دان بن
العیص بن حسر قسامه او را گرفت و عوف که پدر البطن بزرگی است براد انگاه بصحیح عامر بن
عمرو بن لحیول الهالی از قضاعه شد و سعد و ثعلبه و هلال لحوذ و حصر را براد پس او را جمرو
بن تمیم شد و اسید و جشم را براد کو به مست و اندقبیله بزرگ پس نام جارحه میرسد عکرشه
دختر اطش بن رواحه است دختر است که بر معویه در آمد متوکئة علی عکاز لها یعنی
در حالتیکه تکیه زده بود بر عصائی که آنرا باهی زده ده بمعوف داسته بود پس معویه را تحلات
سلام داد و دست معویه گفت بن امروز بر دلوامیر المومنین نام وار پیش بود مر قالت
نعم اذ لا علی حی گفت ام و زحون علی علیه السلام زنده پیش تو در برد من امیر آی یا
شدی معویه گفت تو آنکس نیستی که شمشیری حمایل کردی و در صفین میان دو صف ایستادی
و همی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ان الجنة لا یحزن من
قطنها ولا یهرم من سکنها ولا یموت من دخلها فابتاعوا ما دار لا یدوم نعیمها ولا تنصرم
همومها وکونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویة دلف الیکم
بعجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الایمان ولا یدرون ما الحکمة دعاهم الی الباطل فاجابوه
واستدعاهم الی الدنیا فلبوه فالله الله عباد الله فی دین الله

صواب ات سمیرست در مرسه مدرج خود کرد | | عن جودی علی حرمیة بالدمع

قتل الاحراب یوم الفرات	قتلوا دا الشهادتین عتوا	ادرك الله منهم بالترات
قتلوه فی فتیة غیر عول	یبرعون الرکوب للدعوات	نصروا احمد الموفق والعدل
ودانوا بذاك حتی الممات	لعن الله معشرا قتلوه	ورماهم بالخزی والآفات

ضعیفی معاصر حکیم آذری بود وایطلع از او در دلم بود آرزو و بیت مثل از اسرار او دمدم آن روی و فسرون شد آرزو و مرا زو آورده اند که شوهر پیری داشت اکثر شاعر بود گاهی باهم کلمات مطایبه بر زبان میاورد در روزی ضعیفی این رباعی گفته بر زبان راند

ای مرد ترا نه مهرم اکسیری نیست | | هم پیر و ضعیفی و ترا پیری نیست
با این همه مندهی همیم زردل | | خود قوت آن ترا که برخیزی نیست
شو شوی سیر این رباعی در جواب گفت | | ای زن دگر انکه با من آمیزی نیست
کار تو بغیر شتنه انگیزی نیست | | دارم همه عیب را که گفتی اما
جیبی ست ترا ربلای بی پیری نیست | | حرف الطا

طلیحه بنت عبد الله در سرای رسید ثقفی بود و او را طلاق گفت پدرا و را عبید الله داسد در باب طای معجمه نامی در صواحبات ده هاست شد حرف العین

عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و هو عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن لوی بن غالب و نسب او با پیغمبر در مره پیوسته شود و کنیت او ام عبد الله است همانا وقتی عرض کرد که یا رسول الله زنان را همه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود با خواهرزاده خود کنیت باش که عبد الله بن زبیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عویمر بن عبد شمس بن عتاب بن اذینة بن سبیع بن دهمان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است و کابین او چهار صد درهم است با جمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد بست عقد او در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر بشوال افتاد و نه سال و ده ماه در سرای پیغمبر بود و بهنگام وفات رسول الله بیست ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت کنند

فلو سمعوا فی مصر اوصاف خده | | لما بذلوا فی سوم یوسف من نقد

که اگر آشکار شود ... تمارا ... ت اعادت آرد
منیا دو تند کرد آرا ... بیشمار ... ای صاحب جوش ... یار
ای که ... صدق ... بارا ماحوذ ... فنای ... روزگار
میراں عدل ... شود ... ا ... و ...
سعت ... الراکیکار ... مس ... بوس ...
... بود ... آنکه ... ست ... مات
... دلبر ... معمولدار ... اتکال ... بخش ... سود ...
طریق ... اطراف ... تقدیر ... ... شو ...
کاتب ... لطیف ... ببیت ... ...
ثم صدا ... تمکار ... حرف الفا

فاقه ... اسدی بطراوت ... وحلاوت گفتار در میان ربان ... بود
چنان افتاد که سوهر سفری در ارپیش داشت وسالی چند غایب ماند ... فاقه را عه ... بود
که ملازمت ... ست او داشت اندک اندک الفتی عد ... وبه کالقمه ... ساد
... و در آمیزد هم خویشتن داری ... بکرد ... عشق او اثروت صبرش اندک ... و ... آن ...
قصد فساد نفس خویش را ... فقالت ... النفس لا خیر فی اللذة فانها
تفصح الحرة وتحدث الحسرة ... از آن امر اعراض کرد و ... بار ...
کرف ... و آسکت ... عنان ... کشید ... یا نفس موته ... من
الفضیحة ورکوب القبیحة وایاك والعار ولؤم ... وسوء ... و
ادم الذ ... اندک خویشتن داری کرد ... دیر ... که ... اعا ...
واین کرت ... وصحت ... قالت ان کانت مرة واحدة وقد ... الدا
وتکرم العائدة ... اگر ... بود ... آن ... اصلاح ...
آن توان کرد این ... و ... را ... و ... در ... جا ...
... چون ... و ... را ... ورد ... و ... و کام ... چون آن ... کار فیح سر ...

وایاکم والتواکل فان ذلک ینقض عری الاسلام ویطفئ نور
الحق وهذه بدر الصغری والعقبة الاخری یا معشر المهاجرین
والانصار امضوا علی بصیرتکم واصبروا علی عزیمتکم
فکانی بکم غدا قد لقیتم اهل الشام کالحمر النا
الناهقه تقصع قصع البعیر

دیگر بدانید ای مردم بدرستیکه خویش را وا یابید رهان برسانید شمار اکسی که گمراه شد کاری که بطریق هدا
بسیار بدبختا آنکس که در بهشت جای ابد نگیرد ملول و محزون شود و آنکس که از بهشت ماوی جوید
هرگز پیر نشود و آنکس که داخل بهشت شود هرگز نمیرد این بحمد بهشت را جای جاوید که نعیمش پاینده
باشد و اندوهش منقطع بود دور جماعتی باشید که در دین خود بینا و در طلب حق جود توانا باشند
هان ای مردم بدانید معویه آهنگ شما نمود با جماعتی از اوباش عرب که در دلهای ایشان محبت
و مارک است نه ایمان و اندوه حکمت شناسد ایشان را سوی باطل دعوت کرد و اجابت
نمودند در طمع و طلب دنیا اند احبت و ربه او الحمد لله بندگان خدا در دین
خدا ثابت باشید و کار دین را سبک بگیرید بگذارید که این حصلت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو
نشاند هان ای مهاجر و انصار این حدوثه است مانند بدر صغری و عقبه اخری کار بصیرت و صبر
بر عزیمت فرماید گویا می بینم که فردا بمقاتله اهل شام حاضر خواهید شد و ایشان بانگ خواهند زد
مانند خران ناهیق و بهار دود دودم آکنده خواهند ساخت چون شتران اشتخوان چون معوحطه
عکرشه را تا مدیجا قرار کرد روی با او آورد و گفت گویا می بینم که برمیمنت ساکه در دست
داری تا به رده و استخوان راهمی کوبی و لشکریان در گرد تو فراهم آمده اند و همی گویند ما عکرشه
دختر اطرش است اگر چه قضا براین رفته بود لشکر شام را هزیمت میکردی لاکن تقدیر خدا بود و دگرگون
شود هان ای عکرشه چه برای داشت تو را که از اینگو سخن گوی فقالت یا امیر المؤمنین
یقول الله تبارک وتعالی یا ایها الذین امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم وان اللبیب اذا کره امرا لا یحب اعادته
گفت یا امیر المؤمنین خداوند تبارک وتعالی میفرماید ای جماعتی که ایمان آورده اید پرسش مکنید از چیزها

آنگاه بروی ترحم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا توبت من بدرجهٔ قبول پیوست پیمبر فرمود از گناه خود چنانی که از مادرزاده باشی این حدیث دلالت کند که شفاعت در حدود الله حرام باشد فناء النساء بیگم بیگی از پردگیان جهانگیر شاه بود و طبعی موزون داشت این ابیات از وست

هنگام سحر دلبر من جلوه گر آمد	صد قصهٔ خوابیده محشر بسر آمد
کن تکرار ای دل هر نفس درس محبت را	مده در هر دو عالم لشتهٔ صهبای حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خوردم	تو دل شکستی و سودای وصل ما خوردی

حرف القاف

قرة العین خلیفهٔ باب الله مروّج بدعت

مابی بهاما این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش از اهل علم فقها بود و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی عمزادهٔ وی است که او نیز فضلی بکمال داشت و ملا محمد تقی مجتهدیست که صیت فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر نیز در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات قرآنی باحظی وافر بود از سوء قضا شیفتهٔ کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانست و اصحاب میرزا علی محمد باب با رادتی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بد الحیا و وقتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجلهٔ عروس بیاراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان برمیآمد و بحث بر فراز کرسی جلوس کرده چون واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی حرام گردد مستمعین بر پای می‌فتند و بپای سر یا و سر فتند و بر دست و پای و چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بر قتل عم خویش فتوی را بداد در سنهٔ ۱۲۶۳ اصحاب او بهنگام سپیده دم بر او تاختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت اما قرة العین از پدر و شوهر ترک رشتهٔ موالفت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین با اصحاب خویش بآهنگ خراسان بیرون تاخت چون در منزل بدشت که یکفرسنگی

واتش شهوت فرو مرد پشیمان گشت و گفت خیرٌ قلیلٌ وفضحتُ نفسی یعنی بهرهٔ اندک بردم وخود را فضیحت نمودم اما از انسوی شوهر او مره که بسیار سال میگذشت و ملازم سفر بود آهنگ مراجعت نمود در عرض راه غرابی رانگریست که بانگ برآورد بآن علمی که متداول بود از نعیب غراب بدانست که زنش هم اکنون تدارک زنا میکند برنشست واسب تقریب براند وقتی بپس در رسید که غلام از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار ناهنجار پشیمان شده این سخن اعادت کرد خیرٌ قلیلٌ وَ فضحتُ نفسی مره چون این سخن بشنید در بگشود و درآمد و گوشت میان دو کتف او از غایت غضب لرزش همیداشت فاقره گفت ترا چه افتاده واین رعده چیست گفت از آن کلم که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده نعره بزد و مره این شعر بخواند

المحق الله رب الناس فاقرمية   واهون بها معقودةٌ حين تعقد
لعمرك ما تعتادے مثل لوعة   ولا امام وجد عليك مسهّد

وآنگاه تیغ بکشید و غلام را بکشت   فاطمه   دختر اسود بن عبد الاسد برادر زادهٔ ابو سلمه بن عبد الاسد مخزومی است واو از اشراف قبیله بنی مخزوم است در ایام توقف پیغمبر در مکه دست بدزدی برآورد وهنگام سرقت ماخوذ شد او را بحضرت رسول ص آوردند فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشاوندان او باخود اندیشیدند که هیچکس را آن دلیری نباشد که از بهر شفاعت او زبان بگشاید جز اسامة بن زید پس نزدیک او شدند و او را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند اسامه نزدیک پیغمبر آمد و در عفو گناه فاطمه آغاز نیازمندی نهاد از گفتار او رنگ دیدار رسول خدای ص دیگرگون شد وفرمود لا یشفع فی حدّ فان الحدود اذا انتهت الی فلیس لها مترک ای اسامه آیا حدّی از حدود خدا را از در شفاعت بیرون شدی اسامه چون این بدید از کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بهر من استغفار کن آنگاه پیغمبر فرمود اگر وه مردمان امم سالفه عرضهٔ هلاک شدند از بهر آنکه چون مکین از اکابر ایشان دست بدزدی برآوردی او را ترک گفتند وحد بروی نراندند و چون ضعیفی این گناه کردی اقامهٔ حد بروی روا داشتند سوگند بدان خدائی که نفس محمد در ید قدرت اوست که اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخزومی را قطع کردند

تو ملک و جاه سکندری من و رسم و راه قلندری — اگر آن خوشست تو درخوری و گر این بدست مرا سزا
بگذر ز منزل ما و من بگزین بملک فنا وطن — فاذا فعلت بمثل ذا فلقد بلغت بما تشاء
لمعات وجهک اشرقت شعاع طلعتک اعتلا — زچه رو الست بربکم نزنی بزن که بلی بلی
چه شنید ناله مرگ من پی ساز من شده برگ من — فمسا الی مهر ولا ونجی ســ علی محلا
چه شود که آتش حیرتی بزنی بقله طور دل — فسلکته و دککته فمدکدکا متزلزلا
پی خوان نعمت عشق او همه شب ز خیل کروبیان — رسد این صفیر مهیمنی که گروه غم ز دو لصلا
من و عشق آن مه خوبرو که چه زد صلای بلا ارو — نشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید و بکربلا
تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم — بنشین چو طوطی دم بدم بشنو خروش نهنگ لا
بلهای گروه امامیان بکشید ولوله را میان — که ظهور دلبر ما عیان شده فاش ظاهر بر ملا
گرتان بود طمع بقا ورتان بود هوس لقا — ز وجود مطلقا برآن صنم بشوید لا

ولها

طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برملا — بزن ای صبا تو بمحضرش بگروه زنده دلان صلا
بلهای طوایف منتظر رغبات شه مقتدر — مه مفتخر شده مشتهر متبهیا متجللا
شده طلعت صمدی عیان که بپا کند علم بیان — که ز وهم و کمال جهانیان جبروت اقدس او علا
متموج آمده آن یمی که به کربلاش بحر می — متظهر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
صمدم ز عالم سرمدم احدم ز منبع لا حدم — پی اهل افئده آمدم و هم الی لمقبلا
منم آن ظهور مهیمنی آن منیت لی منی — منم آن سفینة الامنی ولقد ظهرت و قد علا
بلهای گروه عمائیان بزنید هلهله ولا — که جمال دلبر مائیان شده فاش و ظاهر و برملا
بزنید نغمه ز هر طرف که ز وجه طلعت ما عرف — رُفع القناع و قد کشف ظُلَم اللیال قد انجلا
طیر العماء تکفکفت دیک الثناء تصفصفت — ورق البهاء تدفدفت رکزوا الیه مهرولا
نوران نور ز سنهر فا طیران طور ز تهر طا — طیران روح ز نهر با و لقد علا و قد انجلا
دو هزار احمد مصطفی ز بروق آن شه باصفا — شده مختفی شده در خفا متستراً متدثرا
کسی ار نکرد اطاعتش نگرفت حبل ولایتش — کندش بعید ز ساحتش و بدز قهر بیادلا

قتیله بنت نضر بن الحارث بن علقمه بن کلده بن عبد مناف بن عبد الدار و او روحم

بسطام است مقام کرد حاجی محمد علی ملقب بعلی اعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را دیدار کردند و چند کرت مجلس راز بیگانه پرداخته مشاورت نشستند و در رواج دین باب رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بر منبر صعود نموده گفت هان ای اصحاب این روزگار ما از ایام فترت شمرده شود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است آنگاه که باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را یکی کند تازه شریعتی خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعتی خواهد نهاد و هر تکلیف که از نو بیاورد در خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویش روا مدارید که شما را عقابی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر بودند سر بگریبان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثباتی داشتند از ارادت باب برگشتند و یک یک بیرون شده طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی ازین سخنان شاد خاطر شده آنگاه علی اعلی باتفاق قرة العین راه مازندران گرفت چون باراضی هزارجریب رسید مردم هزارجریب بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قرة العین جدائی افتاد علی اعلی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در اراضی مازندران با جمعی از اصحاب خویش دیه بدیه همی عبور کرد و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد تا آنگاه که بسواد نور و کجور از صفحات مازندران رسید و در آنجا بحکم شاهی لشکر سپاه شده او را بدار الخلافه طهران آوردند هر قدر او را نصیحت کردند نپذرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در سنه ۱۲۶۴ افتاد و طبعی هم موزون داشته و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم و البلا	همه عاشقان شکسته دل که دهند جان برده بلا
اگر آن صنم ز ره ستم پی کشتن من بیگنه	لقد استقام بسیفه فلقد رضیت بما رضا
سحری نگار ستمگرم قدحی نهاده به بسترم	و اذا رأیت جماله طلع الصباح و کانما
به چه زلف غالیه بار او به چه چشم فتنه شعار او	شده نافه همه ختن شده کافری همه خطا
تو عاقل از می و شاهدی پی مرد زاهد و عابدی	چکنم که کافر و جاحدی ز خلوص نیت اصفیا

نو

کنیز فاطمه والدهٔ شاه سلیمان کابلی بود واست این بیت ازو یافته شده
سزد که فخر بر آسمان بود رام | کنیز فاطمه و مادر سلیمانم

گلبدن بیگم دختر بابر پادشاه است طبعی موزون داشته این فرد از وست
هر پری روی که او با عاشق خود یار نیست | تو یقین میدان که هیچ از عمر برخوردار نیست

گلچهره بیگم نیز دختر دیگر بابر پادشاه بوده است کاه کاهی شعری میگفته این بیت ازوست
هیچ که آن شوخ گل رخسار بی اغیار نیست | راست بوده است آنکه در عالم گلی بی خار نیست

حرف لام لبابه بنت الحارث بن حزن الهلالیه من بنی هلال بن عامر بن صعصعه زوجه عباس بن عبد المطلب گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد واو در سرای عباس شش فرزند آورد نخستین فضل بود که لبابه بنام او مکنی شد واو را ام الفضل گفتند وعباس نیز ابو الفضل کنیت یافت ودیگر عبد الله بن عباس که فقیه بود ودیگر قثم ودیگر معبد ودیگر عبد الرحمن ودیگر عبید الله بن یزید هلالی در حق او این شعر گوید

ما ولدت نجیبة من فحل | بجبل نعلمه وسهل
کستة من بطن ام الفضل | اکرم بها من کهلة وکهل
عم النبی المصطفی ذی الفضل | وخاتم الرسل وخیر الرسل

وخواهرهای ام الفضل از جانب پدر ومادر یکی میمونه زوجه رسول خداست ودیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است ودیگر عصماء ودیگر عزه ودیگر هزیله وخواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء ودیگر سلمی ودیگر سلامه ونیز بعضی زینب بنت خزیمهٔ هلالیه را خواهر او دانسته اند وهند بنت عوف بن الحارث بن حاطم بن جریرة بن حمیر مادر اینجمله است لبابه الصغری خواهر لبابهٔ کبری است ونسب وحسب مرقوم شد در اسلام لبابه صغری سندی در دست نیست واو مادر خالد بن الولید است لیلی بنت ابی حثمة بن حذیفه بن عاصم بن عامر بن عبد الله بن عبید ابن عویج بن عدی بن کعب القرشی زوجهٔ عامر بن ربیعه گویند مهاجره هجرتین است ودر دو قبله نماز گذاشت لیلی بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را از جملهٔ ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را برسول خدا هبه ساخت لیلی بنت قائف الثقفیه در خبر است که هنگام غسل دادن زینب

عبداللہ بن حارث بن امیۃ بن عبدشمس بن عبدمناف در یوم بدر نضر بن حارث اسیر شد و بہ
فرمان رسول صلعم مقتول گشت قتیلہ این اشعار را در مصیبت پدر بگفت و بحضرت رسول صلعم
فرستاد چون مرثیۂ او در حضرت رسول معروض افتاد فرمود اگر قبل از قتل نضر این شعر بمن
رسیده بود او را معفو میداشتم ابیات

یا راکبا ان الأثیل مظنة ... من صبح خامسة وانت موفق
بلغ به میتا وان تحیة ... ما ان تزال بها الرکائب تخفق
منی الیه وعبرة مسفوحة ... جادت لمائحها واخری تخنق
ولیسمعن النضر ان نادیته ... ان کان یسمع میت او ینطق
ظلت سیوف بنی ابیه تنوشه ... لله ارحام هناك تمزق
صبرا یقاد الی المدینة راغما ... رسف المقید وهو عان موثق
امحمد ولانت نجل نجیبة ... فی قومها والفحل فحل معرق
ما کان ضرک لو مننت وربما ... من الفتی وهو المغیظ المحنق
النضر اقرب من قتلت وسیلة ... واحقهم ان کان عتق یعتق

حرف الکاف

کنیز بیگم از نساء لکھنو بوده زبانش شیرین و کلامش نمکین و طبعش رنگین این اشعار از وست

یقین کیجی دولت سرا مین یار نہین ... دل طپیده پہلو مین جو قرار نہین
نہ مجکو دیجی بوسہ مین آپ لیلونگی ... مین آپ ہی تو اتہا گی کسیکی عار نہین
سیا یا مجکو زمانہ نی آخر ش جورنگ ... کیا نہ کو لسا یارون نی مجہہ پہ وار نہین
فلک زدہ ہی جو کنا تواند نون حساب ... مغور ہمنی بودیکھا کسیکی یار نہین

کوکب تخلص ستاره بانو دختر شیخ الشعراء مصلح الدین سعدی شیرازی است مطلع از وست

عشقبازان رو بسوی قبلہ آن کو کنید ... ہر کجا محراب ابروش نماید رو کنید

کاملہ بیگم دہلویہ از مخدرات عہد اکبر شاه ہندی بود در مرثیۂ فیضی فیاضی این رباعی از وست

فیضی مخور این غم کہ دلت تنگی کرد ... تا پای امید عمر تو لنگی کرد
میخواست کہ مرغ روح بیند رخ دوست ... زین واسطہ از قفس شتاب آہنگی کرد

کم

سازند و بروایتی زینب بنت جحش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را به پیغمبر هبه کرده
که چنان بداشد که میمونه نفس خود را به پیغمبر هبه ساخت کابین او را چهار صد درهم دانسته اند
با جمله میمونه گوید وقتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از اناء آب بر داشتم و غسل
کردم مقداری آب باند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کردم من از آنجا غسل کرده ام
فرمود لَیْسَ عَلَی المَاءِ جَنَابَةٌ و هم از او حدیث کنند که شبی در نوبت او رسول
خدای از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بست پیغمبر باز آمد و در بکوفت میمونه در نگشود
رسول خدای او را سوگند داد که در بگشای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میشوی فرمود چنین نکردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه و
یک و بقولی استوارتر در شصت و یک یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش هجری
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بود نه ام سلمه و گویند ابن عباس
را و بیمار گذاشت و خواهرزاده های او یزید بن الاصم و عبد الله شداد بن الهاد در قبر او در آمدند و
او را بخاک سپردند از مرویات او در کتب عامه هفتاد و شش حدیث است من جمله هفت حدیث جمله ۲
متفق علیه است و در فرد بخاری و دو در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر با این یازده زن زفاف فرمود خدیجه علیها السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان بشدند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه بحسب کنیزکانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قبطیه بود که او را مقوقس ملک اسکندریه با خواهرش
سیرین بحضرت رسول هدیه فرستاد و ماریه کنیزکی سفید پوست و زیبا رخسار بود با جمله ماریه
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملک یمین را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابراهیم
از وی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال شانزدهم هجری از جهان رفت جسدش را در بقیع با
خاک سپردند متملیه لقب فارعه دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در حباله نکاح یوسف در آمد زن مغیرة بن شعبه بود و شیفته جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و حلاوت گفتار مطمح الانظار بود و فارعه
در هجر او چون صبر اندک گشت کلمات عشق آمیز و اشعار دل آویز گاه و بیگاه در زبان او سرفت

دختر رسول خدا حاضر شد

حرف المیم

میمونه زوجهٔ یازدهم پیغمبر بنت الحارث بن حزن بن بجیر بن الهزم بن رویبه بن عبدالله بن
ہلال بن عامر بن صعصعه هی عامریه ہلالیه مادر او ہند بنت عوف بن زہیر بن الحرث از قبیله حمیر
و بروایتی از کنانه بود نخست او را نام بره بود پیغمبر میمونه فرمود و ہند مادر میمونه را داماد ہای
بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجوز جمعت علی الارض اصهاراً یعنی این زن که ہند
باشد داماد ہای نیکو فراہم آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل
با عباس عم پیغمبر بود و ہند را جز حارث بدر میمونه شوہر دیگر بود که عمیس خثعمی باشد از وی
سر دختران داشت اسما بنت عمیس با جعفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابوبکر بن ابی
قحافه بگرفت و بعد از ابوبکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسما را از ہمه این شوہران فرزند است
با جمله دختر دیگر او که زینب بنت عمیس باشد حمزة بن عبدالمطلب خواست و دختر دیگر سلمی
بنت عمیس را شداد بن الهاد عقد بست با جمله میمونه در حبالت زوجه مسعود بن عمرو ثقفی بود چون
از او جدا شد نکاح او را حویطب بن عبدالعزی یا ابوطیب بن عبدالعزی یا فروه بن عبدالعزی
یا سبره بن ابی رہم با عبد یا لیل بن عمرو بست شوہر دوم بمیرد وفات کرد و رسول خدا او را در سال
ہفتم ہجری ہنگام مراجعت از عمرة قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او
زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چهار سال در ہمان منزل وداع جہان گفت و در محل
زفاف مدفون گشت گویند میمونه زینب که نفس خود را به پیغمبر بخشید آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند
بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر آن است از خدا و رسول است این آیت فرود شد
یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن و ما ملکت
یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و
بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک و امرأة مؤمنة ان وهبت نفسها
للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین
از این آیت مکشوف افتاد که ہر گاه پیغمبر زنی را تزویج خواهد کرد و او خویشتن را به پیغمبر ہبه کند بر رسول
خدا روا باشد و این خاص پیغمبر است دیگر مردم را روا نباشد که بی تعیین کابین زنی را تصحیح

دیگر سکون نبود و بلای عشق در وی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بستر شد و زنان
بصره این بدانستند وَاَدْنَفَ مِنَ الْمُتَمَنّیٰ همین مثل کردید مجاشع نیز این قصه بشنید و بدیدار او
شتافت و بروی رحم کرد و بازخانه شد و شمیله را گفت کرده نانی با روغن ببالای و بر دیک
نصر برد داورا قوی بخش پس شمیله نان برگرفت و نزدیک نصر شد و اورا بسینه خود بچسبانید
واز آن نان قدری بخورانید در زمان نصر بر و گرفت بکین از آن مردم که بعیادت نصر
حاضر بود گفت قَاتَلَ اللهُ الْاَعْشیٰ مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت

لو اسندت میتا الی نحرها	عاش ولم ینقل الی قابر

و چون او بازگشت همچنان نصر رنجور گشت روزی چند بیکونه گذاشت تا از جهان بگذشت اما
از آنسوی فارعه در سرای مغیره بن شعبة الثقفی نیز بسی یکروز بامدادان مغیره بروی درآمد و نگریست
که فارعه خلالی در کف دارد و بخلل مشغول است فقال یا فارعة لئن کان حلالك
من الغداء انك لجشعة وان کان من العشاء انك لقذرة اعتدّی فانت طالق
گفت اگر این از بهر غذائی است که شکیر کرده عجب حریص بوده و اگر از بهر غذای شبانه است
دانی که بی تخلل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید داورا طلاق گفت فقالت
سخمت عینالك من مطلاق وما هو الا من شظیة السواك فارعه گفت هر دو حشمت بسو کواری
بگریدنه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخلل از بهر بر آوردن شظایای سواک بود مغیره از کرده خود
پشیمان شد و سودی نداشت از پس او یوسف بن الحکم بن ابی عقیل بن مسعود الثقفی اورا بزنی گرفت
و حجاج از وی متولد شد ملکه دختر پادشاه سبا بطراوت رخسار و حلاوت گفتار
نامبردار بود سه تن از صنادید عرب اورا خواستار شدند نخستین مدرک دوم صنبیس بن شریس
سه دیگر شماس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هریک صفات
خویش را از در صدق عرضه دهید تا هر کرا بخواهم از در اختیار اختیار کنم پس مدرک ابتدا سخن کرد
فقال انّ ابی کان فی العزّ الباذخ والحسب الشامخ وانا شمس من الحلیقة عبر
رعدید عند الحقیقة گفت پدرم امکانی بلند و نژادی ارجمند بود و مرا
نیز نهادی سخت و سترگ است چون کار پیش آید از جای نروم و بیمناک نشوم قَالَتْ لَا عِتَابَ عَلَى الْجَنْدَلِ

از قضا یکشب عمر بن الخطاب بر در سرای او عبور داشت نشید فارعه را اصغا نمود که این شعر انشاد میکرد

الا سبیل الی خمر فاشربها ... ام لا سبیل الی نصر بن حجاج

عمر گفت من هذه المتمنیه این عاشق آرزومند کیست قصه او باز نمودند صبحگاه نصر را حاضر نمودند و در جمال او سخت خیره ماند فقال له و انت الذی تتمناک الغانیات فی خدورهن لا ام لک اما والله لاریلن عنک رداء الجمال پس روی با او کرد و گفت توئی آنکس که زنان پری رخسار از پس پرده ها آرزوی تو می کنند سوگند با خدای که حلیه جمال را از دیدار تو مرتفع سازم و فرمان کرد تا حجامی گیسوهای او را پاک بسترد و آنگاه نیک در روی او نظر کرد و گفت انت محلوقا احسن اکنون نیکوتر شدی نصر گفت این چه گناه است که بر من میگیری عمر گفت این گناه بر من است که ترا در دار هجرت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری برنشاندند و بجانب بصره کوچ دادند و مجاشع بن مسعود السلمی را مکتوب کرد متضمن یعنی نصر را نیکو بدار و در میان زنان مدینه اصبت من المتمنیه مثل شد و از آنسوی چون نصر وارد بصره گشت مجاشع برعایت قرابتی که با او داشت او را بسرای خویش درآورد و شمیله زوجه مجاشع که نیکوروی تر از زنان بصره بود تقدیم خدمت او همی کرد و دل در هوای او بست و نصر نیز دل بدو داد و هیچیک را حال آن دیگر آگهی نداشت و چون مجاشع مواظب نصر و ملازم سرای بود ایشان را مجال نمیرفت که راز دل با یکدیگر مکشوف دارند چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن کتابت و قرائت دانا بودند و مجاشع را بهره از خواندن و نوشتن نبود یکروز جوشش عشق نصر را الضرت کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نگاشت انی قد احببتک حبا لو کان فوقک لاظلک ولو کان تحتک لاقلک یعنی چنانت دوست میدارم که اگر حب من بالا گیرد مظله گردد و اگر در تحت قدمت در آید تو را حمل کند شمیله در زیر کلمات او نوشت و انا یعنی من نیز چنانم که توئی مجاشع گفت نصر چه نگاشت شمیله گفت رقم کرد که شتر شما چند شیر دهد گفت تو چه نوشتی گفت و انا مجاشع گفت ما هذا لهذا الطبق این سؤال و جواب با هم راست نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و وارونه بر فراز آن خطوط گذاشت و پسری که نگارنده و خواننده بود حاضر کرد تا آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید با نصر گفت عمر بیجا حقی از مدینه بیرون شدن نفرمود هم اکنون برخیز و بهر جا که خواهی باش لاجرم نصر ناچار بیرون شد و در سرای

از قضا نیلا ... (marginal note, partly illegible)

احبّ الیّ من هرّ الوف — ویکو یتبع الاظعان طلب
احبّ الیّ من بغل زفوف — وخرق من بنی عمی ضعیف
احبّ الیّ من علج عنیف

چون معاویه این اشعار را بشنید گفت

ما رضیت ابنة بحدل حتی جعلتنی علجا عنیفا یعنی دختر بحدل راضی نشد تا کسی که مرا علج عنیف لقب کرد

مهری از اهالی هرات بود زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شاهرخ میرزا مصاحب گوهر شاد بیگم بود شیرین کلام وطبع موزون داشت دل می ربود اشعار مرقومه از نتایج افکار اوست

تیغ هر خار که آن از رخ من حاصل شود — راه دار از مسواک سازد مست ولا یعقل شود

ولها

کردم براوج زرخ به چون شمس طلوع — هان ای حکیم طالع مسعود من نگر

ولها

یارب که سرشتم ز چه آب وچه گلست — میلم همه سوی دلبران چگل است
گر میل مرا بسوی پیران بودی — از بس ضعیف ناتوانم چه گلست

شیرخان در مرآة الخیال نوشته که روزی مهری پیش گوهرشاد بیگم بالای بام نشسته بود اتفاقا شوهر مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در بازار قصر ظاهر شد بیگم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب وشتاب تمام خواست که خود را بخدمت بیگم رساند در ضمن آمدن بتعجیل چون پیر بود حرکات عجیبه از وی مشاهده افتاد بیگم به مهری فرمود که برحسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود

مرا با تو سر یاری نمانده — بجز مهر و وفاداری نمانده
ترا از ضعف وپیری قوت و زور — چنانکه پای برداری نمانده

بیگم بخندید وصله لایق به او بخشید واین غزل از وی مشهور ومعروف بود لهذا مرقوم گردید

حل هر نکته که از پیر خرد مشکل بود — از نمودیم بیک جرعهٔ می حاصل بود
گفتم از مدرسه پرسم سبب حرمت می — در هر کس که زدم بی خرد ولا یعقل بود
خواستم شور دل خویش بگویم با شمع — داشت خود او بزبان آنچه مرا در دل بود
در چمن صبحدم از گریه وزاری دلم — لاله سوخته خون در دل وپا در گل بود
آنچه از بابل وهاروت روایت کردند — سحر چشم تو بدیدم همه را شامل بود
دولتی بود تماشای رخت مهری را — حیف صد حیف که این دولت مستعجل بود

کنایت از انچه از مرده حه ستایش کنی این مثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد بازنگردد و تدارک آن نتوان کرد بالجمله از پس مدرک ضُمَیس بن شریس سخن کرد فقال اما فی مالی انیت و خلق غیر حبیث و حسب غیر عتیت احد والنعل بالنعل واحوی القرص بالقرص گفت من با مالی فره و خلقی سره و نژادی خالص و استوارم مدراینکه فقر کنم و سیکت را نیکوئی پاداش دهم فقالت لایترك عاشامن لایترك ستاهدًا این سخن نیز مثل شد آنگاه شماس بن عباس آغاز کرد فقال انا شماس بن عتاس معروف بالندی والناس حسن الخلق فی سجیة والعدل فی قضیة مالی غیر محظود علی القل والکثر و بابی غیر محجوب علی العسر والیسر من شماس بن عباسم مل و باس من درمیان ناس معروف و موصوفست و حیلت من بسماحت خلق و عدالت در حکم معطور است مال خود را خفیر یا سم و جیمی از خواهنده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصب نعمت بر روی آینده در بسته ندارم فالت الخیر مبیع والشر محدود این سخن نیز مثل شد آنگاه مدرک و ضُمَیس را دست طرد و رد بر سینه ملتمس گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حللت منی محل الاصرع من الکنانه والواسطة من القلادة لدماثة خلقك وکرم طبعك الفت ای شماس محل و مکانت تو از برای من چنان زیبا و درخور است که سهم در کیش و جبه تیر و گوهر در مرسله و قلاده چه ترا خلق نیکو و خلق مستور است و انگاه شماس را جفت گرفت میسون بنت بحدلست و اورا معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با حشمتی و حرمتی که لایق او بود کوچ داده بنزدیک معویه آوردند میسون را انگاه که از سرای خود دربسته تا انوقت که بمعویه پیوست همه وقت از حانه خود یاد میکرد و افسوس میخورد و از اقامت در شام قرین احزان و آلام بود دیگر روز معویه گوش فرا داشت و میسون

این اشعار مسطور ذیل را انشاد میکرد	لبیت تخفق الارياح فيه
احب الی من قصر منیف	واکل کسیرة من غیر بیتی
احب الی من اکل الرغیف	واصوات الرياح بکل فج
احب الی من نقر الدفوف	ولبس عباءة وتقر عینی
احب الی من لبس الشفوف	وکلب ینبح الاضیاف حولی

ابیت

چون بادشاه این لطیفه شنید بسیار پسندید و خندید و یکهزار روپیه سکه هندوستان جایزه بدو بخشید و این بیت رباعی ازوست

روز حشر الهی چو نامه عملم — کسی بیار که از زور بار خواه مست
بکن مقابله آن را بسر نوشت ازل — کمی و بیشی اگر باشد آن گناه مست
گرانی می کند بار تبسم لعل جانان را — که آن لب از نزاکت بر ندارد بسر خی پان را

حرف النون

نورجهان بیگم بانوی حرم جهانگیر پادشاه که احوالش از غایت شهرت مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد سخنوران است ازوست

نورجهان گرچه بصورت زن است — لیک بباطن زن شیرافکن است
کشاد غنچه اگر از نسیم گلزار است — کلید قفل دل ما تبسم یار است
نه گل شناسد نی رنگ و بو نه عارض و لب — دل کسی که بحسن و ادا گرفتار است

روزی جهانگیر پادشاه از بیگم سوال کرد که هنگامیکه زن و مرد باهم جمع شوند لذت گر الذی

باشد ای جان من بیگم فی البدیهه جواب داد — بوقتیکه مردان نخوانند بود گر الذتی باشد بجان من

و نیز در وقتیکه بیگم حایضه بود شاه میل صحبت او کرد نورجهان بیگم این بیت بر زبان آورد

بخون من اگر شاها دلت خوشنود میگردد — بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد
قبرش در شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح مرقدش نقش است — بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی — وقتیکه جهانگیر زمام سلطنت بوی سپرد این بیت
بر دراهم و دینار نقش کرد بیت — به حکم شاه جهانگیر یافت صد زیور
بنام نورجهان پادشاه بیگم زر — نهانی مصاحب و همنشین حرم بیگم

والده شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آوازه جمال دلکش و فطرت بلندوی بر سامعها افتاد بزرگان هر قوم او را خواستگاری می نمودند بنابران نهانی سطور ذیل رباعی بگفت و در چهارسوی بازار آویزان کرد مقرر کرد که هر کس آن رباعی را جواب گوید در حباله نکاحش در آید که از موزونان آن روزگار هیچکس از عهده جواب بر نیامد و هی هذا

از مرد برهنه روی زر می طلبم — از خانه عنکبوت پر می طلبم
من از دهن مار شکر می طلبم — وز پشه ماده شیر نر می طلبم

مهستی — از زنان گنجه بود و در بعض تذکره‌ها نیشابوری و بعضی بدخشانی نوشته‌اند طبع موزون و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سنجر سلجوقی بعزت بسر میبرد و این اشعار ازو دیده شده

قصاب چنانکه عادت اوست مرا	افکند و بکشت و گفت این خوست مرا
سر باز بقدر سرمی نهد بر پایم	دم میدمدم تا بکشد پوست مرا
افسوس که از طرف گلت خار گرفت	زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت
سیماب زنخدان تو آورد مداد	شنجرف لب لعل تو زنگار گرفت
شبها که بناز با تو خفتم همه رفت	درها که بنوک غمزه سفتم همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی	رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت
من عهد تو سخت سست میدانستم	بشکستنش آن درست میدانستم
هر دشمنی ای دوست که با من کردی	آخر کردی نخست میدانستم
قطعه — جام را بر کف دست تو نشست دگر	ید بیضا دگر و دست تو دست دگر
غزل ولها — از من طمع وصال داری	الحق هوس محال داری
وصلم نتوان بخواب دیدن	این چیست که در خیال داری
جائی که صبا گذر ندارد	آیا تو کجا مجال داری

گویند شبی مهستی بر پیل کسب هوا از مجلس سلطان سنجر بیرون آمد دید که برف باریده است بعد از آن که بر گشت شاه هوا را استفسار فرمود مهستی عرض کرد

شاها فلکت اسب سعادت زین کرد	وز جمله خسروان ترا تحسین کرد
تا در حرکت سمند زرین نعلت	بر گل ننهد پای زمین سیمین کرد

ماه لقا نام وی چندا پری رخی غنا گری در حیدرآباد دکن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک آصف جاه امیرانه بسر میبرد تحدیکه هر گاه مُرد چندین طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب امارت متروکه آن پری بنوچیان وی بتقسیم شد با شعرا و فقرا بسیار محبت داشت و خود اکثر اوقات رخت مردانه در بر کرده تیغ بکمر بسته سوار بر اسب شده از خانه بیرون میآمد گویند مسجدی در حیدرآباد دکن ساخته شاعری در مادهٔ تاریخ المسجد گفت چو محراب مسجد خاص و عام آمد فلک گفتا که این بیت الحرام است

خود شان حصّه‌ای از صفحات انگلیس سفر میکردند و از مسافرات خود اطلاعات مفیده و فواید منظوره حاصل
مینمودند در سن هیجده سالگی والدهٔ پرنسس با پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری
بلندن آمده و چندی در قصر کنسینگتن مهمان شدند در عرض این مدت فیمابین پرنسس و پرنس البرت در باطن
عشقی پیدا شد والدهٔ پرنسس نیز خیلی میل و آرزو داشت که المعظمه را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند
سال بعد از این واقعه روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۷ مسیحی پرنسس بسن هیجده رسید که بقانون ملت
انگلیس حد تکلیف و رشد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و هدایا
برای پرنسس و والدهٔ ایشان میرسید و مردم به تبریک و تهنیت میآمدند در آنوقت یک مهمانی و بال
بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنسس را زیاده محترم و برما دش معدم داشتند ماسطر تو پرنسس
از طفولیت بحد تکلیف و رشد رسید . و روز عید میلاد پرنس بود که در همان روز کیلیوم چهارم در قصر وینزر
بمرض تب و نوبه فوت شد پرنسس که هیچ از این واقعه اطلاع نداشت باستراحت در قصر خود خوابیده
بود چند نفر از وزرا با کشیش بزرگ بتعجیل و شتاب تمام از وینزر بلندن آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب
بقصر پرنسس رسیدند در حالی که تمام عمله و خدمهٔ قصر خواب بودند حتی دربانان زحمت زیاد دربانان را از خواب
بیدار کرده داخل قصر شدند و خدمتکار مخصوص ملکه را طلبیده گفتند به پرنسس عرض کن چند نفر از وزرا آمده
و میخواهند بحضور مشرف شوند خدمتکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنسس در خواب شیرین است
و کسی جرأت نمیکند المعظمه را بیدار کند وزرا گفتند برو هر قسم هست پرنسس را بیدار کن ما وزرای دربار یم
و برای مطلب مهمی نزد ملکهٔ محترمهٔ خودمان آمده‌ایم و اگر خواب پرنسس حرام شود با این مطلب بزرگی که در
پیش است چندان عیبی نخواهد داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود دو سه دقیقه بعد پرنسس از شدت
تعجیل با همان لباس خواب باطاق ایشان داخل شد و کشیش بزرگ تفصیل را بعرض رسانیده اعلام کرد
که از امروز شما پادشاه انگلیس هستید پرنسس از این خبر خیلی افسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعزیت
بزوجهٔ عموی خود نوشتند و همان طور مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا باو ملکه خطاب
میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه میخواهم از نوشتهٔ من
بداند که من ملکه و پادشاه هستم و او نیست بعد در یکی از قصرهای دولتی مجلس شوری منعقد شده
وزرا مشاوره و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

بعد از رفوت جفائی سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه پی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است به رهنه رو که تحصیل زر است	تن جامه عنکبوت و دل بال و پر است
زهر است جفای علم و معنی شکر است	هر پیشه او چشید و آن شیر نر است

حرف الواو (اعلیحضرت) (ویکتوریا پادشاه انگلستان و امپراطریس هندوستان) اسم ملکهٔ معظمه پرنس الکساندرین ویکتوریا دختر ادوارد دوک دوکنت چهارمین پسر ژورژ سیم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لوئیزا ویکتوریا دختر دوساکس کبورگ بعد از ژورژ سیم پسر اولش ژورژ چهارم تخت سلطنت نشست چون از او اولادی نماند برادر دیگر او را بتخت نشاندند او را هم اولادی نماند لهذا سلطنت باعلیحضرت ملکهٔ حالیه که برادرزادهٔ او میباشند تعلق یافت تولد اعلیحضرت معظمه در روز بیست و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارات سلطنتی لندن موسوم به (کنسنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که ویکتوریا باشد از اسم مادر ایشان ماخوذ داشته‌اند و مادر معظمه ایام طفولیت ایشان را دوست میداشتند و منتهای مواظبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن معظمه مینمودند در سن هشت ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بفاصلهٔ یک هفته ژورژ سیم هم فوت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاده بود و بعد از تولد پرنسس ویکتوریا از کیلیوم چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و ارث سلطنت به ویکتوریا برگشت مادر پرنسس ویکتوریا بعد از وفات شوهر دل خود را به دختر والاگهر خویش خوش کرده اوقاتش را تماما صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بسن پنج سالگی رسید از آن پس معلمین بسیار قابل ماهر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنسس گرد آورده بتعلیم و تربیت ایشان پرداختند و چنان شد که در سن یازده پرنسس السنهٔ المان و فرانسه و ایطالیا را بخوبی حرف میزدند و السنهٔ قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانستند و در ریاضیات کامل شده بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و سایر صنعت نقاشی مهارتی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنسس سالی ده هزار لیره بمقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود در سن دوازده سالگی بمجلس دربار ملکه زوجهٔ عمومی خود رفتند و از آن وقت بعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالبا با والده

خود در

آنوقت اعلیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالسکه نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسا حرکت
کردند کالسکه های سفرا و مامورین مخصوص دول از جلو بودند و کالسکهٔ شاهزادگان و خانوادهٔ سلطنت از
عقب و دوازده کالسکهٔ ملکه که در هر یک دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالسکه های
اعلیحضرت معظمه تمام هشت اسبی بود و عقب سر ایشان کالسکه هشت اسبی قدیم دولت انگلیس میرفت بعد
از آن کالسکهٔ سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت انگلیس حرکت میکردند با این هیئت و حشمت
ملکهٔ معظمه وارد کلیسا شده در جای خود نشستند و رسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کشیش بزرگ
شروع کرد با جمیع لوازم تاج گذاری اول بچهار سمت کلیسا روی کرده چهار مرتبه سؤال نمود که آقایان
من اینک در اینجا ملکه و پادشاه شما را بشما نشان میدهم و اعلان میکنیم که پادشاه حقیقی شما جز او کس نیست
آیا شماها که حاضرید او را بدین سمت میشناسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دفعه آواز بلند
کشیدند که خدا این ملکه و پادشاه ما را سلامت بدارد پس از آن رسم معمول نماز و دعا برگذار
شد کشیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توریه و انجیل گذاشته
قسم یاد کردند که باین توریه و انجیل عهد میکنیم الخ آنروز در مجلس شورای شما وعده کردم برخلاف
آن عمل نکنم ولیها مدد و یاری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کشیش بزرگ قدری از عطریات
دعا خوانده بسر و دستهای پادشاه مالیده بعد المعظمه از جائی که بودند برخاسته بر روی صندلی که از
قدیم الایام جمیع سلاطین انگلیس روی آن تاج بسر گذاشته اند نشسته کشیش مزبور مجدداً از روغن مقدس
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده مهمیز و شمشیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
در بر کرده انگشتری و تعلیمی که از اثاثهٔ پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انگشتری را در انگشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کشیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و ناقوس آواز ملتی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپهای عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند پس از آن اول کشیش بزرگ پیش آمده
با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و تمام
نمایندگان مذهب اقرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهمین طریق دست ملکه را بوسیدند

انقضای مجلس همگی بقصر پادشاه شده یک یک رفته قسم به تبعیت و انقیاد و خلوص و صداقت خورده
دست اعلیحضرت معظمه را بوسیدند پادشاه نیز در جواب آنها نطق بسیار مفصل خوبی کردند که از آن نیز درجه قابلیت
و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معلمین آن
معظمه زحمات بی‌معاینه کشیده بودند در روز بیست و یکم ماه ژون در یکی از عمارات دولتی موسوم
به سنت جمس مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهالی شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند پادشاه با کمال تحمل و دستگاه سلطنتی بقصر آمده خطابه خوانده شد که کیلیوم پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او و تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتشبازی و شلیک
توپ شد و تهنیت نامه جات از هر طرف میرسید از جمله از پرنس البرت که او و ملکه غالباً در خیال یکدیگر
بودند بعد پادشاه از قصر کنسنگتن نقل مکان به بوکینگهام کرده در آنجا قرار گرفتند و در اولین مجلس دربار
ایشان در این عمارت متجاوز از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه برای
تغییر دادن هیئت اجزای پارلمنت به پارلمنت رفته در مجلس لردها که جای سلاطین است
نشسته با کمال دانائی و بینائی و ربط و اطلاع در امور سیاسیه گفتگو و رسیدگی نموده و مخصوصاً نطق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تمجید تمام مردم گردید در ماه او اعلیحضرت معظمه بقصر وندزر
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر دارالحکومه شهر لندن رفته هنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملی و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستورالعمل داده و خوب از عهده برآمدند در
بیست و پنجم ماه نوامبر برای گشودن پارلمنت حاضر گردیده و در کمال شایستگی و خوبی از عهده نطق
و تقریر اعلانات متداوله رسمیه برآمدند پارلمنت برای مخارج و مصارفات شخصی اعلیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و چهار لیره مقرر کرد و بر مقرری مادر آن معظمه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید در بیست و هشتم ماه ژون سال ۱۸۳۸ در یکی از کلیساهای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهالی انگلیس تقریباً از خارج و داخل آن روز را در شهر جمع شده بودند تمام قشون انگلیس
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در ساعت
قبل از ظهر بهای شلیک را گذاردند و بیرقهای دولتی را در تمام عمارات دائمیه دولتی برافراشتند

۲۱/۱ نوفه

بخیال عروسی افتاد و برای این کار پسرهای خود را ملبس بحضور اعلیحضرت پادشاه فرستاد و کاغذی نوشت
که این دو پسر را برای خدمت شما حاضر نمود هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید در دید برائی
شاهزادگان آن معظمه کمال تکریم را نموده و از اظهار محبت و مهربانی چیزی فروگذار نکردند و چندی ایشان را
نزد خودشان نگاه داشتند شاهزادگان مشار الیهما مرد و جوانان خوبروی بلند قامت و خوش اندام
بودند خاصه پرنس آلبرت که بسیار صاحب حسن و جمال بود پس از مدتی که شاهزادگان در انگلستان
توقف نمودند آخر الامر پرنس آلبرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً مکنون ضمیر
خود را بدائی خودشان نوشتند و خواهش کردند که عجالتاً این مطلب محرمانه نزد او باشد تا رسماً به مجلس
پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس آلبرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و مواظب
صحبت ایشان بود بعد برادر شاهزاده به مملکت آلمان مراجعت کرده و اعلیحضرت ملکه نیت خودشان را
درباب مزاوجت با پرنس آلبرت بوزرای شوری اظهار داشتند وزرا تماماً این نیت پادشاه را تحسین
و بخصوص مزاوجت ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که امورات و مهام دولتی زیاد و رسیدگی
تمام آنها برای شخص اعلیحضرت شاهنشاهی کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیره سلطنتی
برای شما کمکی لازم و انتخابی که فرموده اید بسیار خوب و مبارک است ماه دیگر که معظمه برای افتتاح
پارلمنت بمجلس لردها رفتند در ضمن نیت خودشان را از خصوص مزاوجت با پسر دائی خود به اعضای
مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تمجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
سالی سی هزار لیره برای مخارج و مصارف شخصی پرنس آلبرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و رتبه
سرداری کل نظام انگلیس را با لقب آلتس والا مرحمت فرمودند روز دهم ماه فوریه برای عروسی
معین شد در روز هشتم ایماه پرنس آلبرت با پدر و برادرش بانگلستان آمده در قصر بوکینگام پلس بحضور
ملکه مشرف شدند پرنس آلبرت یک گردن بند جواهرنشان برسم هدیه و پیشکش تقدیم حضور ملکه نموده
پادشاه بپرنس حمایل ژارتیر (زانو بند را) به پرنس مرحمت فرمودند روز دهم فوریه چنانکه
معین گردیده بود در یکی از کلیساهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت
فیمابین اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت عقد مزاوجت بسته شد مولود اول آن اعلیحضرت دختر
بود ثانی پسر همینکه این فرزند بوجود آمد ملت انگلیس بسیار خوشوقت شدند که نسل ذکور برای ولیعهدی

اطاعت کردند وضع ساخت تاج مزبور از این قرار است زمینهٔ آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل قرمز
یاقوت‌دار دارد که توی آن قرار داده اند یک قطعه یاقوت بسیار بزرگ با یک یاقوت احمر مسطح
و شانزده قطعه یاقوت دیگر از همان قسم یاقوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یاقوت سپید و هزار و
سیصد و شصت و سه قطعه الماس برلیان و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز
و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بسیار درشت و دویست و هفتاد و
سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت جواهرهای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و هشتصد و شصت لیره است مجلس تاجگذاری منقضی شده پادشاه
با تاج مکلل بجواهر از کلیسا بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خورسندی
و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داده فریاد میکردند خداوند انشاءالله ملکهٔ ما را سلامت
بدارد تا مدت چند روز اهالی شهر تعطیل داشتند و از اعلی و ادنی مشغول عیش و عشرت بودند از جشن
تاجگذاری تا چند شب بعد از جانب پادشاه بجمیع تماشاخانه‌ها و موزیک‌خانه‌ها و سایر گردش
گاهها قدغن شد که مردم را مجاناً راه داده مطالبه پول از احدی نشود آخر روز بعد از تاجگذاری
پادشاه برای اینکه خود را بمردم بنماید هر روزه کالسکه بسته در باغهای عمومی گردش
میکردند در تمام شهرها و قطعات دور و نزدیک انگلیس جشن بزرگ گرفتند مخارج تاجگذاری ملکه از جهة
متجاوز از شصت و سه هزار و چهارصد و بیست و یک لیرهٔ انگلیسی شد و حال اینکه در موقع تاجگذاری
ژورژ چهارم بیش از دویست و بیست و هشت هزار لیره صرف و خرج شد پادشاه بلژیک پرنس لیوپلد
که دائی اعلیحضرت ملکه بود در تنهائی آن معظمه بسیار افسوس میخورد زیرا که اوایل سلطنت و مبادی عمر
ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها را برای آن معظمه صعب و دشوار میدید باین لحاظ
چند مرتبه از ایشان خواهش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها نباشید و کمکی در امورات و زحمات دولتی
داشته باشید پرنس آلبرت را بشوهری قبول کنید ولی آن اعلیحضرت تکلیف مزبور را قبول ننموده فرمودند
و گفتند هنوز ما هر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس آلبرت هنوز
چندان اقامتی در انگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع این مملکت و احوال اهالی اطلاع
حاصل ننموده و زحمتی که لازم است در این راه نکشیده است پس از چندی دیگر بار پادشاه بلژیک

بحال

ونالاک لا و ادا تیکریان از قشون انگلیس بظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شد ماه بعد
امپراطور فرانسه باتفاق امپراطریس اوژن بعزم دیدن اعلیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلندن آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس جشن بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و سالی از
تمام قشون لشکر انگلیس دیده بصاحب منصبان و سربازان زخمی جنگ قرم نشان و امتیازات بخشش
و اعطا کردید بفاصلهٔ دو ماه بعد اعلیحضرت معظمه و پرنس آلبرت بازدید امپراطور و امپراطریس
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۷ پرنسس بطریس دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۸ دختر اول معظمها
برای پسر پادشاه پروس عروسی کردند در ۱۸۶۱ مادر اعلیحضرت ملکه وفات کرد در روز یکشنبه ۱۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود از این واقعه پادشاه معظمه زیاده
از حد متألم و متأسف گردیده بحدی غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا دو سال
تمام مشغول عزاداری بودند چنانکه هنوز هم لباس سیاه در بر دارند و از عیش و مهمانی دوری میکنند
امسال چون سال پنجاهم سلطنت معظمها است از آنجا که ملت انگلیس نهایت رضا و شکرگذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بملکه دارند لهذا تهنیت و تبریک این عید جشن بزرگ گرفتند
الحق در عهد سلطنت این پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نمود چنانکه تا بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا القدر ترقیات مالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و بهمین جهت است که ملت انگلیس اعلیحضور با دل و جان پادشاه و ملکه محترمه
خود را دوست میدارند و دعاگوی آنشان مشغول هستند

حرف الهاء

هند بنت عتبه   زوجه ابوسفیان   خصمی او با رسول خدا و آنکه وحشی را قتل حمزه سید الشهدا
در غزوه احد مشهور است بعد از فتح مکه آن هنگام که با رسول خدای بیعت میکردند تعالی از چهره آویخته در رنان
میان نسوان کلمهٔ گفت آنگاه نقاب از روی برکشید و گفت منم هند پیغمبر فرمود چون مسلمان آمدی
خوش آمدی عرض کرد سوگند با خدای از این پیش اهل هیچ خیمه را در روی زمین از خیمهٔ تو دشمن تر نداشتم
و اینک هیچ اهلی را از اهل خیمهٔ تو دوست تر ندارم پیغمبر فرمود همی زیادت خواهد بود پس عرض
کرد که میخواهم در بیعت دست بدست تو رسانم فرمود من با زنان مصافحه نکنم و این صحیح است
از آنکه گویند جامه بر دست نهاد تا زنان بر فراز آن جامه دست ساوس کنند یا آنکه قدحی

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی وزیر علیحضرت ملکه با پرنس در کالسکه
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالسکه طپانچه بطرف ان علیحضرت خالی کرد و بلا فاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق هیچیک بپادشاه نخورده فوراً جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این سنه جنگ انگلیس با افغانستان درگرفت و کابل مسخر سپاه انگلیس شد مملکت پنجاب و خاک
اوده نیز در همین سال بخاک هند متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد سفها و اشرار دیگر بار قصد جان
پادشاه معظمه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ اعلیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت بمملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا بنا بر بنادر معظمهٔ انگلیس و بعد از سیر حدود
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته مهمان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۴ پدر پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه اعلیحضرت پادشاه بلندن
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل ممالک روسیه بمهمانی معظمه آمدند اگر چه امپراطور نیکلا
قدری سد و عبوس بودند اما اعلیحضرت ملکه آن مرحوم را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و اعلیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعا میکردند که خدایا اگر و ربعد از شوهرم مرا زنده مگذار چندی بعد آن معظمه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکنفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرده تیر تپانچه
ایشان خالی کرد ولی چون بعد رسیده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت خداوند
دو اولاد دیگر بملکه کرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاندی
هنگام توقف اعلیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده عصا بلکه با چوب دستی خود
سخت بسر ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرده زخم سختی به پیشانی آن اعلیحضرت وارد آورد
مقصر را بمکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۲ یک شخص بسیار
متمول از اهالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویست و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
اعلیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر المعظمه بدنیا آمد در سال ۱۸۵۴ دولت
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپ با دولت روس اعلان جنگ
کرد و عساکر متحدهٔ فرانسه و انگلیس برای جنگ به قرم رسیده و سه محاربه شدید در جنگ آلما

و بالاکلاوا

بر عرش برین رفت فغانم چه توان کرد | وان بیت سراروی دیده شد
جانانه کلکوبی درآمد مست در کاشانه‌ام | حیرانی هم اما اقبا داشتی درخانه‌ام

حرف الیاء

یاسمن بو زوجه میرزا عسکری دامغانی

مدار قرارش مذکور حیدری در کلبرگه دکن که در هندوستان واقع است توقف داشت شوهرش در انجا مرد و یاسمن با حرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدهلی رفت و تا پایان عمر بعزت و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و نستعلیق را خوب می‌نوشت و این ابیات از وست

آه و ناله کردم صد خود وحشی نگار از را | بزور جذب کردم رام آهوی نگاهش را
نوشیدم سحرگه چون شراب سرپائی را | گرو کردم بجام می لباس پارسائی را
شدم همدم میخواران بخلوتخانه حسرت | شکستم ساغر و پیمانه زهد و ریائی را

گرفتم دامن صحرا شدم همسایه مجنون
سبق آموز گشتم درس عشق رسوائی را

خاتمه

پس از ادای حمد و درود و سپاس بر هوشمندان صاحب حزم و تمیزان سلک و بد طاهر است که بر پیرایه‌وری که جمال کمال انسانیت را لایق و سزاوار و فاخر پیرایه‌ای که بقامت قابلیت آدمی موافق و برازنده می‌زیبد مطالعه تواریخ و اشعار مربی و ممد او در تحصیل کمالات است که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و ارجمندی است و الحق مذاق جان‌ها در سر خوان مجامد و فضایل نمکسای نمک و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و دقایق به سرمه عینک است فقرات عبارات در نوازش جان‌ها هر یک ربانی است و جواهر کلمات در خوردن عمها هر یک دندانی بنا بر این حسب الامر سلاله دودمان عزت و احسان بقا و خاندان رفعت و احسان مسند آرای حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان والی نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم الملقب به کرون آف اندیا و ستاره اعظم دلاور طبقه اعلای ستاره هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسما به تذکرة الخواتین که مبتنی بر ذکر خیرات حسان است بزیور طبع درآمد و در توصیف

آب آوردند و چمچه دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستهای خود را فرو دادند با حمله بنده بسرای خود باز شد و هر سبو که در سرای داشت خرد درهم شکست و گفت ما از شما مغرور بودیم و پیش از طریق حمل سپر دیم آنگاه ز غاله برسم هدیه بحضرت رسول صلعم فرستاد و پیام داد که امسال گوسفندان ما اندک بود و کم بار گیر بد پیغمبر دعا کرد تا گوسفندان او بسیار شد گفت هذا من برکة رسول الله صلی الله علیه و آله

هفت عفیفه در منتخب التواریخ مذکور است که آن هفت دختر پاکدامن از نژاد سومره بوده در حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دهلی بر اهالی سند تاخت و میان مردم سومره بر آمد چه اهل و عیال مردم سومره فرار نمودند و گوشه نامی جستند ایشان نزد آن تفرقه از حمله فراریان بودند اتفاقاً در اثنای راه از همراهان خود جدا افتادند آواره واندوهناک روبراه نهادند و گریزان سر نمودند افواج شاه که بعاقبت اهل فرار بتربیت علو ریز بودند در پی از آن با ایشان فرا رسیدند آن پاکدامنان توسل بخداوند جسته چاره کار خود را از آن کارساز عالم درخواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله زمین از هم شکافته گردید و آن هفت گلدسته عفت را درون خود جا داد سواران این حال را از دور ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که گوشهای چادر ایشان از رخنه غیرت اشیای روزگار بیرون مانده گویند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در سهای متبرکه زبان خوش خوش و دستها دسته بزیارت آن مریم صفتان شتابند و برکت صدق نیت و ... لاوت مراد می یابند منقول است که بعضی اناث را در حین زیارت حالتی روی میدهد که یکبار از علقات جسمانی و هوای نفسانی مجرد شده مشاهده امور غیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و در خود آیند در آن هنگام هر چه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور جلوه تثبیت می پذیرد مزار آنستان در ارض سامو کی واقع است

همدمی تخلص شریفه بانو رئی بود عفیفه از سادات جرجان واقعه در ملک ایران این غزل از رشحات طبعش دیده شد

واله شده سبز خطانم چه توان کرد
من سوخته لاله رخانم چه توان کرد

صد تیر بلا و ستم و جور رسیده
زان ناوک دلدوز بجانم چه توان کرد

مجنون صفت از عشق بتان زار و نزارم
دیوانه سلسله مویانم چه توان کرد

جز نام تو ام هر نفسی ذکر دگر نیست
نامست شده چون ورد زبانم چه توان کرد

ای همدمی از جور رقیبان ستم کار